

قضیہ رابطہ اوپنہایمر

نوشتہ ہاینارکیپہارت
ترجمہ نجف دریابندری



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

هاینار کیپهارت
قضیه رابرت اوپنهاইمر
چاپ اول

پایان چاپ، خرداد ماه ۱۳۴۹ - تهران
چاپ : چاپخانه موسوی، تعداد ۲۲۰۰ نسخه
صحافی : چاپخانه بیست و پنج شهریور (افست)
بازمکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین

This is an authorized translation of
IN DER SACHE J. ROBERT OPPENHEIMER
by Helmar Kipphardt.
(c) Suhrkamp Verlag, Frankfurt am Main 1954.
All Rights Reserved.

شماره ثبت کتابخانه ملی ۲۶۶ به تاریخ ۴۹.۳.۲۳

مقدمه مترجم

دکتر اوپنهاইمر سازنده همان بمب اتمی است که روی هیروشیما انداختند. این بمب جنگ دوم جهانی را پایان داد، اما مسابقه سلاحهای هسته‌ای را آغاز کرد که هنوز حاکم بر اوضاع جهان است.

اوپنهاইمر و همکارانش بمب اتمی را برای آن ساخته بودند که به کار برده شود؛ برای آن ساخته بودند که به کار برده نشود. زیرا در اواخر جنگ متفقین چنین تصور می‌کردند که آلمان مشغول ساختن بمب اتمی است، و یقین می‌دانستند که اگر بمب اتمی آلمان پیش از پایان جنگ ساخته شود، هیتلر در به کار بردن آن تردید نخواهد کرد. اگر متفقین هم بمب اتمی می‌داشتند ممکن بود هیتلر وادار به تأمل بشود. به همین جهت به فرمان روزولت برنامه فوری ساختن بمب اتمی در لوس‌آلاموس به اجرا گذاشته شد. دکتر اوپنهاইمر مسئول اجرای این برنامه بود.

وقتی که ترومن دستور داد نخستین بمب اتمی را روی هیروشیما بیندازند، اوپنهاইمر و همکارانش از نتیجه کار خود متوحش شدند. دیدند که بشر ظرفیت نگه‌داری قدرتی را که در اختیارش قرار گرفته است ندارد.

آیا اگر جنگ باضربه بمب اتمی پایان نمی‌گرفت احتمال نمی‌رفت که تا پایان جنگ، که معلوم نبود کی خواهد بود، بیش از کشتگان هیروشیما آدم کشته شود؟ احتمال مسلماً می‌رفت. پس چرا باید پرسش کشتگان هیروشیما که به هر حال خونشان از خون دیگران رنگین‌تر نیست چنگال راه بیندازیم؟ این نظرگاه آدمگاهی است که تصمیم به انداختن بمب گرفتند. ترومن آدم این آدمها بود. نظرگاهی است ساده و عملی و فارغ از دغدغه وجدان.

اما برای اوپنهاইمر قضیه به این سادگی نبود. انسان در وضعی نیست که بتواند درباره سرنوشت هزاران زن و مرد و کودکی که در خانه خود نشسته‌اند تصمیم بگیرد و حکم اعدام آنها را صادر کند، فقط به این گناه که در شهری به دنیا آمده‌اند که از لحاظ فنی برای بمب اتمی هدف مناسبی است. به مناسبت ملاحظات از این گونه بود که اوپنهاইمر و شاگردانش اجرای طرح ساختمان بمب ایدروژنی را توصیه نکردند. اوپنهاইمر یکی از آخرین نمایندگان آن نوع انسان با فرهنگی است که هر چند در حد اعلاي تخصص است

نمی‌تواند دید خود را به دایره تخصصش محدود کند . مسئله مسئولیت برایش مطرح است .

دکتر تار ، که ساختمان بمب ایدروژنی را رهبری کرد ، به عکس ، یک نفر متخصص است . به معنای جدید و محدود کلمه . مهم برای او این است که اندیشه درخشانی که به خاطرش رسیده است اجرا شود . اگر بمب اتفاق بدی افتاد به نحوی قابل توجه خواهد بود . تفاوت این دو نظرگاه در حقیقت ریشه اختلافی است که بر سر ساختن و نساختن بمب ایدروژنی در گرفت . در این ضمن جناح دست راست افراطی هم که بارزترین نماینده آن سناتور جوزف مک کارتی بود در امریکا قدرت خاصی پیدا کرده بود و بسیاری از مراکز قدرت را مرعوب ساخته بود .

این اوضاع منجر شد به اینکه در ۱۹۵۴ ، دکتر جی رابرت اوپنهاایمر ، « پدر بمب اتمی » و رئیس کمیته مشورتی عمومی کمیسیون نیروی اتمی ایالات متحده امریکا ، از کار خود بهکار شود و او را به پای میز استنطاق بکشانند و درباره عقایدش و کارهایش و مناسباتش ، و حتی امور خصوصی زندگانی اش ، از او بازجویی کنند . این بازجویی مسائل گوناگون و بحثهای فراوان بر انگیزخت .

خصوصیت نمایشنامه حاضر ، که روی صحنه های اروپا توفیق فراوان به دست آورد ، این است که نظرگاههای مختلفی را که ناچار در چنین مسئله بفرنجی پیش کشیده می شود ، خیلی روشن ارائه کرده است . پس از گذشت سالها شاید کمتر کسی به حکمت محاکمه دکتر اوپنهاایمر معتقد باشد ، اما اگر کسی پیدا شود که بخواهد به چنین حکمتی اعتقاد پیدا کند برای یافتن مبانی اعتقاد خود در این نمایشنامه زیاد سرگردان نخواهد ماند .

ترجمه این نمایشنامه از روی ترجمه انگلیسی صورت گرفته است ، نه متن آلمانی . تنها عذری که برای این کار هست این است که اصل مکالمات به انگلیسی بوده است ، و لذا می توان امیدوار بود که روایت انگلیسی به جای خود اصالت داشته باشد .

نصف دریابندری

نمایشنامه و اسناد تاریخی

«قضیه راپرت اوپنهاইمر» نمایشنامه‌ای است نوشته شده برای تأثیر مجموعه اسناد تاریخی نیست. با این حال نویسنده خود را در قید مطالبی که از خلال اسناد و گزارشهای مربوط به این تحقیقات به دست می‌آید محدود داشته است. مأخذ اصلی نویسنده پرونده‌ای است که برای دکتر اوپنهاইمر ساخته شد، و حجم آن به سه هزار صفحه هاشینی می‌رسد. متن این پرونده در ماه مه ۱۹۵۴ از طرف کمیسیون نیروی اتمی ایالات متحده منتشر شد.

قصد نویسنده این بوده است که خلاصه‌ای از بازجوییهای دکتر اوپنهاইمر را بیان کند، به نحوی که هم برای نمایش مناسب باشد و هم حقایق را دیگرگون ننماید. و چون حرفه نویسنده نمایشنامه نویسی است، و تاریخ نویسی نیست، پس کوشیده است تا اندرز هگل را به کار بندد. یعنی «هنر و معنی» يك امر تاریخی را آشکار کند و آن را از «حشو و زوائد» نامربوط بپیراید، و آن «شرایط و جهاتی را که اهمیتشان ثانوی است» حذف کند، و به جای آنها مطالبی بگذارد که «جوهر قضیه را به وضوح تمام نشان می‌دهند».

(«زیبایی‌شناسی» هگل، قسمت سوم، فصل ۳، ص ۸۹۷، برلین ۱۹۵۵).
با این همه، نویسنده پس از تأمل کافی و وافی به این نتیجه رسید که برای ساختن و پرداختن مطالبی که در این نمایشنامه آمده است فقط از مأخذ و معلومات تاریخی استفاده کند. نویسنده فقط در انتخاب و تنظیم و صورت‌بندی و تلخیص مطالب از آزادی خود استفاده کرده است.

برای استحکام بافت نمایشنامه و شمول مطالب، و نتیجتاً مناسبت بیشتر برای آمدن به روی صحنه، درپاره‌ای جاها لازم شد که مطلبی افزوده یا نکته‌ای مؤکد شود. در این مورد نویسنده از این اصل پیروی کرد که: نه از حد امکان کمتر، و نه از حد ضرورت بیشتر. هر جا که حقایق با مقتضیات تأثیر جوهر در نیامد نویسنده آن مقتضیات را کنار گذاشت.

اما تصرفاتی که نویسنده به خود اجازه داد اینهاست: تحقیقات در اصل پیش از يك ماه طول کشید و چهل شاهد در جلسات آن حاضر شدند. نویسنده به شش شاهد اکتفا کرد. چون نقل عین سؤالات و جوابها با اختصاری که لازم بود مفایرت داشت و به انسجام نمایشنامه هم آسیب می زد، نویسنده کوشید تا به جای نقل عین کلام اشخاص در نقل معانی دقت کند.

به علت اکتفا کردن به شش تن شاهد، گاهی لازم شده است که مطالب چند شاهد در دهان یکی گذاشته شود. مثلاً دکتر ربی به صورتی که در نمایشنامه نشان داده می شود پاره ای از مختصات دکتر بوش را هم دارد. یعنی بعضی از مطالب او را دکتر بوش گفته است، و دکتر بوش اصلاً در نمایشنامه ظاهر نمی شود.

تمثیل دزدی بانک را در حقیقت راب به کار می برد، نه مورگان؛ و او هم وقتی این تمثیل را به کار می برد که از هک کلوی سؤال می کند، نه از لندزدیل چنانکه در نمایشنامه آمده است. نویسنده در فاصله صحنه ها گفتارهایی از زبان آدمهای نمایش آورده است. در خود تحقیقات چنین گفتارهایی نیست. نویسنده کوشیده است تا از روی طرز رفتار این اشخاص در جلسات تحقیق، و در سایر موارد، این گفتارها را بپروراند.

بعضی از گفته های دکتر تلی را نویسنده از نطقها و مقاله های او در آورده، منتها عین کلام او را نقل نکرده است. اوپنهایم سه وکیل داشت، ولی در نمایشنامه دو وکیل بیشتر ندارد. هربرت اس مارکس که به عنوان وکیل اوپنهایم در سراسر نمایشنامه دیده می شود در حقیقت فقط وظیفه مشاورت در جریان تحقیقات را بر عهده داشت. نطق دفاعیه را گاریسون ایراد کرد، نه مارکس چنانکه در نمایشنامه آمده است.

تصمیم نهائی هیئت امنیتی بر خلاف آنچه در نمایشنامه آمده در آخر جلسات خوانده نشد بلکه به وسیله نامه ابلاغ شد. در تحقیقات به اوپنهایم فرصت داده نشد که آخرین دفاع خود را ایراد کند.

هاینار کیپهارت

آدمهای نمایش

هیئت تحقیق:

رئیس	Gordon Gray	گوردون گری
عضو	Ward V. Evans	وارد وی. اوانز
عضو	Thomas A. Morgan	توماس ا. مورگان

وکلای:

وکیل کمیسیون نیروی اتمی	Roger Robb	راجر راب
وکیل اوپنهاইمر	C. A. Rolander	سی. ا. رولندر
وکیل اوپنهاইمر	Lloyd K. Garrison	لوید ک. گاریسون
	Herbert S. Marks	هربرت اس. مارکس

شهود:

افسر امنیتی	Boris T. Pash	بوریس تی. پاش
وکیل دهاوی، افسر سابق امنیتی	John Landsdale	جان لندزديل
فیزیکدان	Edward Teller	ادوارد تلر
فیزیکدان	Hans Bethe	هانس بته
رئیس قسمت علوم نیروی هوایی، ژئوفیزیکدان	David Tressel Griggs	دیوید ترسل گریگز
فیزیکدان	Isadore Isaaq Rabi	یسادور اسحاق رابی

کانال : یهودایران. تلگرام

۱

صحنه باز است . نورافکنها پیدا است . پرده سفیدی از بالا صحنه را از تماشاگران جدا می کند و اینقدر پایین آمده است که بتوان روی آن فیلم مستند نمایش داد: دانشمندان در لباس جنگی مانند نظامیان به نظر می رسند و با شماره شروع آزمایش بمب را فرمان می دهند ، ۱-۲-۳-۴-۵ (به انگلیسی و روسی و فرانسه) . ابری که بر اثر انفجار اتمی پدیده می آید به زیبایی بسیار باز می شود و دانشمندان از پشت شیشه های تیره آن را تماشا می کنند .

روی دیوار يك خانه سایه تشعشع اتمی از چند تن از
قربانیان انفجار اتمی هیروشیما دیده می‌شود .
پرده پس می‌رود .

صحنه اول

اتاق ۲۰۲۲

يك اتاق دفتر كوچك زشت ؛ دیوارهای
چوبی كه با گل سفید رنگ شده است. اتاق
به منظور اجرای تحقیقات موقتاً مبلمان شده
است .

روی سکو، ته صحنه، يك میز و سه صندلی
راحتی چرم سیاه برای اعضای هیئت گذاشته
شده. پشت آنها روی دیوار پرچم امریکا
آویخته است. جلوسکو، پایین، تندنویسها
پشت بساطشان نشسته‌اند .

طرف راست ، راب و رولندر ، وکلای
کمیسیون نیروی اتمی مشغول در رفتن
بانوده اسناد هستند .

روبه روی راب و رولندر ، روی يك
سکو ، میز و صندلی وکلای اوپنهاইمر
گذاشته شده است. جلوسکو ، پایین، يك
نیمکت چرمی کهنه قرار دارد .

جی رابرت اوپنهاইمر از در جانبی دست
راست وارد می‌شود . دو نفر وکلایش
همراه او هستند. يك منشی او را از وسط
صحنه به طرف نیمکت هدایت می‌کند .
وکلای او بساطشان را پهن می‌کنند .

اوپنهايمر دم و دستگاه پيپش را زمين
مي گذارد و مي آيد جلو ، دم چراغهاي
پاي صحنه مي ايستد .

اوپنهايمر: در روز دوازدهم آوريل ۱۹۵۴ ، چند دقيقه به ساعت
ده ، جی رابرت اوپنهايمر ، استاد فیزیک دانشگاه
پرینستون و مدیر سابق آزمایشگاههای سلاحهای اتمی
لوس آلاموس و بعداً مشاور دولت در امور اتمی،
به اتاق ۲۰۲۲ در ساختمان تی ۳ کمیسیون نیروی اتمی
واشینگتن وارد شد تا به سوالات هیئت امنیتی درباره
عقاید و روابط و اعمال شخص خودش که مظنون به
عدم وفاداری به دولت بود جواب بدهد .
شب پیش از این جلسه، سناتور مک کارتی
در یک مصاحبه تلویزیونی گفت:

تصویر بزرگی از سناتور مک کارتی روی
شده های سفید ته صحنه انداخته می شود.
اوپنهايمر به نیمکت برمی گردد و پيپش
را برمی کند . صدایی که از فرط هیجان
می لرزد از بلندگو پخش می شود .

صدای

مک کارتی: اگر کمونیستها در دولت ما رخنه نکرده اند ،
پس چرا ما ساختن بمب ایدروژنی را هجده ماه به
تأخیر می اندازیم؟ در حالی که سازمانهای دفاعی ما روز
به روز گزارش می دهند که روسها با عجله تمام مشغول

ساختن بمب ایدروژنی هستند . عاقبت روسها بمب ایدروژنی ساخته‌اند و انحصار ما از بین رفته است! من امشب به ملت امریکا اعلام می‌کنم که این ملت نابود خواهد شد، و علت آن همین هجده ماه تأخیر است . ولی من می‌خواهم بدانم تفصیر متوجه کیست؟ آیا آن اشخاصی که به قصد و عمد دولت ما را گمراه کردند، آن کسانی که خودشان را قهرمان‌اتمی جلوه دادند و حالا باید پای میز حساب حاضر شوند ، آیا آن اشخاص خادم بودند یا خائن؟

اعضای هیئت از در کوچکی در ته صحنه وارد می‌شوند . حاضران برمی‌خیزند . بعد همه می‌نشینند .

مُری : این هیئت از طرف کمیسیون نیروی اتمی ایالات متحده مأمور است که در خصوص ادامه صلاحیت دکتر جی رابرت اوپنهاইمر برای داشتن جواز امنیتی تحقیق کند . اعضای هیئت عبارتند از تامس اِ . مورگان ، وارد وی اوانز، و خود من گوردون گری، رئیس هیئت . وکلای کمیسیون نیروی اتمی عبارتند از روجر راب و سی اِ . رولندر .

و کالت دکتراو پنهایمر را لویدك. گاریسون و هربرت اس مارکس بر عهده دارند .
این تحقیق محاکمه نیست. مذاکرات کاملاً محرمانه خواهد بود .

مارکس: آقای رئیس، اجازه می‌خواهم بپرسم که آیا هیچ‌کدام از آقایان مصاحبه سناتور مك کارتی را دیشب در تلویزیون دیده‌اند یا خیر ؟

گری : من ندیدم . آقای مورگان شما دیدید ؟
مورگان : (لحظه‌ای سرش را از روی اسنادش بلند می‌کند). مك کارتی را ؟ نه .

اوانز : من از رادیو شنیدم . خیلی هم تعجب کردم . فوراً به فکر اوپنهایمر افتادم .

مارکس : آقای راب ، شما مصاحبه را شنیدید ؟
راب : نه . سناتور مك کارتی اگر اشاره به جلسه‌ ما کرده بایستی علم غیب داشته باشد .

مارکس : فولتون لوییس پسر با مك کارتی مصاحبه می‌کرد .
ظاهراً شما آقای راب در چند محاکمه وکیل این شخص بوده‌اید .

گری : آقای دکتراو پنهایمر، بیه نظر شما اشاره‌اش به شما بوده ؟

اوپنهاইمر: پنج شش نفری که به من تلفن زدند. اینشتین گفت: «من اگر دست خودم بود این دفعه لوله کش یا طواف می‌شدم، برای اینکه اقلاً مختصر استقلالی داشته باشم.»

مارکس: آقای رئیس قصد من از طرح این مصاحبه این است که آیا ما مذاکراتمان را واقعاً می‌توانیم سری نگه داریم یا نه.

گری: ماسعی خودمان را می‌کنیم. آقای دکتر اوپنهاইمر، من وظیفه دارم از شما پرسم که از ترکیب هیئت رضایت دارید یا خیر؟

اوپنهاইمر: بله. با يك اما.

گری: امای شما چه باشد؟

اوپنهاইمر: این هیئت وظایف بغرنج يك فیزیکدان عصر حاضر را بررسی خواهد کرد؛ لذا من ترجیح می‌دادم که اعضای هیئت همه اهل علم باشند. گویا فقط پروفیسور اوانز این کاره باشند.

اوانز: من هم از فیزيك هسته‌ای چیزی سردر نمی‌آورم. خوشبختانه. شما لابد اطلاع دارید که در این قضیه اختیار با ما نبوده. ما را منصوب کرده‌اند. بنده شخصاً مایل نبودم.

اوپنهاইمر: بنده هم نبودم، خیال می‌کنم.

مارکس : شاید لازم باشد شغل اعضا در صورت مذاکرات ثبت شود .

گری : بسیار خوب ، آقای مارکس . وارد وی اوانز ...

اوانز : استاد شیمی ، شیکاگو .

گری : تامس ا. مورگان ..

مورگان : مدیر عامل شرکت اسپری گایروسکوپ ، سازنده آلات

اتمی . بنده از گرگهای بازار هستم . (می خندد .)

گری : گوردون گری ، سردبیر روزنامه و ایستگاههای رادیو ،

وزیر سابق امور خارجه و جنگ .

مورگان : راجع به میزان درآمد ما اطلاعی لازم نیست؟

مارکس : آقای مورگان ، بنده گمان نمی کنم جناب عالی حاضر

باشید درخصوص خودتان این مطلب را افشا کنید .

خنده مختصر

گری : می خواستم از آقای دکتر اوپنهایم پرسیم که آیا مایلند

سؤالات را به قید سوگند جواب بدهند ؟

اوپنهایم : البته .

گری : اجباری ندارید .

اوپنهایم : می دانم .

به پا می ایستد .

گری : جولیوس رابرت اوپنهاইمر، آیا به خدا قسم می‌خوری
که در جواب سؤالات حقیقت و تمام حقیقت را
بگویی و چیزی جز حقیقت نگویی؟

اوپنهاইمر: بله .

گری : تحقیق آغاز می‌شود. آقای دکتر بفرمایید در جایگاه ...
آقای راب.

اوپنهاইمر به طرف صندلی چرخانی که
روبه‌روی هیئت است می‌رود. می‌نشیند و
پیش را روشن می‌کند .

راب : آقای دکتر، اسم شما را گذاشته‌اند «پدر بمب اتمی»،
بله ؟

اوپنهاইمر: در مجله‌ها . بله .

راب : شما این اسم را روی خودتان نمی‌گذارید ؟

اوپنهاইمر: بچه‌مورد بحث چندان خوشگل نیست - به علاوه
اگر تحقیقات علمی را هم در نظر بگیریم در حدود صد تا
پدر دارد، آن هم در چندین کشور.

راب: ولی این بچه بالاخره در لوس‌آلاموس به دنیا آمد،
یعنی در آزمایشگاهی که خود شما درست کرده بودید
و از ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵ مدیریتش هم بودید.

اوپنهاইمر: بله ، دسته‌گل را ما به آب دادیم .

راب : پس آقای دکتر شما منکر ابوت خودتان نیستید.

اوپنهاইمر می‌خندد .

شما بمب را در مدت زمان خیلی کوتاهی ساختید و
آزمایش کردید و بعد روی ژاپن انداختید ، اینطور
نیست ؟

اوپنهاইمر : نه خیر .

راب : نه خیر ؟

اوپنهاইمر : انداختن بمب روی ژاپون يك تصميم سياسی بود و
ربطی به من نداشت .

راب : ولی شما عمل انداختن بمب را روی ژاپون تأیید کردید.
قبول ندارید ؟

اوپنهاইمر : تا مقصود از «تأیید» چه باشد .

راب : شما در انتخاب هدفها كمك کردید ، درست است ؟
اوپنهاইمر : من وظیفه‌ام را انجام دادم . يك صورت از هدفهای
ممکن به دست ما دادند ...

راب : ممکن است آن هدفها را اسم ببرید ؟

اوپنهاইمر : هیروشیما ، کوکورا ، پنیگاتا ، کیوتو ...

نماهایی از این شهرها روی پرده‌های
سفید ته صحنه می‌افتد .

... و از مابه عنوان کارشناس پرسیدند که کدام يك
از این هدفها برای بمب اتمی مناسبترند - یعنی از روی

تجربه‌ای که ما از آزمایشها داشتیم .

راب : آقای دکتر، مقصودتان از «ما» چه کسانی است؟

اوپنهاইمر: هیئت مشاوران فیزیک هسته‌ای که وزیر جنگ تعیین کرده بود .

راب : در این هیئت چه کسانی شرکت داشتند؟

اوپنهاইمر: فرمی ، لورنس، آرتورا کامپتون ، و خود من .

عکسهای این دانشمندان روی پرده می‌افتد.

راب : و شما باید هدفها را انتخاب می‌کردید؟

اوپنهاইمر: نخیر. ما معلومات علمی لازم را درخصوص مناسب هدفها گزارش می‌دادیم .

راب : شما چه نوع هدفی را مناسب می‌دانستید؟

اوپنهاইمر: بنابر محاسبات ما سطح هدف بایستی حداقل دو میل پهن‌داشته باشد، ساختمانهایش فشرده باشد و در صورت امکان چوبی باشد - برای خاطر تکان هوا و موج آتش بعد از آن. همچنین هدفها از لحاظ استراتژیک و نظامی بایستی ارزش زیادی داشته باشند و قبلاً هم از بمباران صدمه ندیده باشند.

راب : چرا ، آقای دکتر؟

اوپنهاইمر: برای اینکه ما بتوانیم اثربخشی دانه بمب اتمی را دقیقاً

اندازه بگیریم .

اوانز: ایسن ملاحظات نظامی، یعنی مقصودم این است که
بالاخره این امور در آن موقع از وظایف فیزیکدانها
بود، اینطور نیست؟

اوپنهاইمر: بله . چونکه ما تنها آدمهایی بودیم که تجربه لازم را
داشتیم .

اوانز: صحیح . من در اینجا يك قدری از خط خودم خارج
شده ام . شما در آن موقع چه حالی داشتید؟

اوپنهاইمر: این سؤال را بعدها من از خودم کردم . نمی دانم . . .
وقتی که وزیر جنگ پیشنهاد ما را قبول کرد و روی
شهر کیوتو که عبادتگاهش معروف است قلم کشید،
من نفس راحتی کشیدم . کیوتو بزرگترین و آسیب-
پذیرترین هدفها بود .

راب: ولی شما با انداختن بمب روی هیروشیما مخالفت
نکردید؟

اوپنهاইمر: ما دلایل مخالف . . .

راب: آقای دکتر من دارم می پرسم که شخص شما مخالفت
کردید یا نه؟

اوپنهاইمر: من دلایل مخالف آوردم . ولی اصرار نکردم . اصرار
خاصی نکردم .

راب : مقصودتان این است که بعد از آنکه سه چهار سال شبانه روز کار کردید و بمب اتمی را ساختید، بعد دلیل آوردید که نباید این بمب را به کار برد؟

اوپنهاইمر: نخیر . وقتی که وزیر جنگ نظر مرا خواست ، من دلایل له و علیه قضیه را نوشتم . من ناراحتی خودم را اظهار کردم .

راب : آقای دکتر ، شما ارتفاعی را که بمب بایستی در آن ارتفاع منفجر شود تا حد اعلای تأثیر را داشته باشد تعیین نکردید ؟

اوپنهاইمر: ما به عنوان کارشناس کاری را که از ما خواسته بودند انجام می دادیم . ولی معنی این امر این نیست که ما بدین ترتیب تصمیم گرفتیم که بمب واقعاً انداخته شود.

راب : شما قطعاً می دانستید که انداختن بمب اتمی روی هدفی که شما انتخاب کرده اید هزاران نفر مردم عادی را خواهد کشت ، بله ؟

اوپنهاইمر: نه آن اندازه که در عمل معلوم شد.

راب : چند نفر کشته شدند ؟

اوپنهاইمر: هفتاد هزار .

راب : در این خصوص ناراحتی روحی پیدا کردید ؟

اوپنهاইمر: من کسی را نمی شناسم که در چنین موقعی پس از

انداختن بمب ناراحتی روحی وحشتناك پیدا نکند .

راب : این حاکی از مختصری تضاد روحی نیست ؟

اوپنهايم: چي يعني ؟ ناراحتی روحی پیدا کردن ؟

راب : ساختن بمب، انتخاب هدف، تعیین ارتفاعی که در آن

بمب باید منفجر شود برای حداعلاي تأثیر از يك طرف،

و بعد گرفتار ناراحتی روحی عواقب قضیه شدن از

طرف دیگر . این تضاد روحی نیست ، آقای دکتر ؟

اوپنهايم: چرا . . . این تضادی است که ما فیزیکدانها حالا

چندین سال است که مبتلايش هستیم .

راب : ممکن است این را توضیح بدهید ؟

اوپنهايم: کشفیات بزرگ علم جدید استعمالات وحشتناکی پیدا

کرده است . نیروی هسته‌ای بمب اتمی نیست . این

نیرو ممکن است باعث وفور نعمت هم بشود ، برای

اولین بار .

راب : منظور تان عصر طلایی و نهر شیر و عسل و این جور

چیزهاست ؟

اوپنهايم: بله . نعمت فراوان برای همه . بدبختی ما این است

که مردم همه چیز را در جهت غلط به کار می‌برند .

راب : آقای دکتر منظور تان از « مردم » که ها هستند ؟

اوپنهايم: دولتها . دنیا برای کشفیات جدید آماده نیست . از مرحله

پرت است .

راب : و حالا شما آمده اید که دنیا را به مرحله برگردانید ؟
 اوپنهاইمر : من همچو کاری نمی توانم بکنم . خود دنیا باید
 برگردد .

مورگان : آقای دکتر اوپنهاইمر ، یعنی شما می خواهید به رندی
 مثل من بگویید که بمب اتمی را برای این ساختید که
 نهر شیرو عسل راه بیندازید ؟ یعنی بمب را برای این
 ساختید که به کارش ببرید و به کمکش در جنگ برنده
 شوید ؟

اوپنهاইمر : ما بمب را برای آن ساختیم که جلوی به کار بردنش را
 بگیریم . دست کم در اول کار .

مورگان : شما دو بیلیون دلار پول مالیات دهندگان را خرج
 کردید برای اینکه جلو به کار بردنش را بگیرید ؟
 اوپنهاইمر : جلوه کار بردنش به دست هیتلر را بگیریم . بعد کاشف
 به عمل آمد که آلمانها اصلاً بمب اتمی در دست تهیه
 نداشتند ... ولی به هر صورت ما به کارش بردیم .

روئندر : معذرت می خواهم ، قربان ، از شما نپرسیدند - در
 مرحله خاصی از تهیه بمب - از شما نپرسیدند که بر
 علیه ژاپون به کار برود یا نه ؟

اوپنهاইمر : از ما نپرسیدند که به کار برود یا نه ، از ما فقط پرسیدند

چگونه به کار برود که حد اعلای تأثیر را داشته باشد.

روئند: این حرف تماماً صحیح است قربان ؟

اوپنهایم: یعنی چه ؟

روئند: آیا وزیر جنگ گزارش معروف به «گزارش فرانک»

را به شما نشان نداد؟ این گزارش با انداختن بمب

در ژاپن قویاً مخالف بود و توصیه می کرد که برای

نمایش بین المللی بمب را در يك بیابان منفجر کنند.

اوپنهایم: گزارش را دادند ما بخوانیم . درست است . اما نه

رسماً ، خیال می کنم .

راب: شما چه گفتید ؟

اوپنهایم: گفتیم که تصمیم با ما نیست . گفتیم بین ما اختلاف

عقیده هست . ما دلائلمان را آوردیم - چه موافق و

چه مخالف.

راب: شما مخالف بودید ؟

اوپنهایم: لارنس مخالف بود . من متأسفانه ممتنع بودم . خیال

می کنم گفتیم که منفجر کردن يك بمب به صورت

آتشبازی توی يك بیابان احتمالاً چندان تأثیری

نخواهد داشت - و شاید هم گفتیم که ملاحظه اساسی

باید این باشد که جلو کشتار را بگیریم ، از این راه که

هرچه زودتر جنگ را تمام کنیم .

اوپنهاইمر: آقای دکتر این به این معنی نیست که شما درحقیقت
با نمایش دادن سلاح مخالف وبا به کار بردن بدون
اطلاع قبلی اش موافق بودید؟

اوپنهاইمر: مسلماً قطعاً به این معنی نبود. نخیر. ما فیزیکدان
بودیم ، نه نظامی ، نه سیاستمدار . در آن روزها در
اوکیناوا جنگ شدیدی در جریان بود . تصمیم
وحشتناك بود .

راب : شما گزارش رسمی را دربارهٔ اثر بمب بر هیروشیما
نوشتید. شما نگفتید که انداختن بمب خوب کاری
بوده است و خیلی هم موفقیت آمیز بوده است ؟
اوپنهاইمر: از لحاظ فنی موفقیت آمیز بود ، بله .

راب : ها ، از لحاظ فنی ... شکسته نفسی می کنید، دکتر.
اوپنهاইمر: نخیر ، هیچ همچو کاری نمی کنم .
راب : شکسته نفسی نمی کنید ؟

اوپنهاইمر: ما اهل علم این سالهای اخیر درمضان خود پسندی
بوده ایم . ما باگناه آشنایی پیدا کرده ایم .

راب : چه خوب ، دکتر . قدری از گناه صحبت کنیم .
اوپنهاইمر: مثل اینکه منظورمان از گناه يك مفهوم نیست .
راب : این نکته ای است که روشن خواهیم کرد ، دکتر...
علت اینکه من قضیهٔ کهنهٔ هیروشیما را پیش کشیدم

این است که من می‌خواهم بدانم چرا در آن زمان شما با آن شدت و توجه به کارتان چسبیدید ، یعنی به نظر من با وفاداری و دولتخواهی صددرصد ، و چرا بعد در قضیه بمب ایدروژنی رفتارتان را به کلی عوض کردید. دکتر اگر امر دایر می‌شد، شما انداختن بمب ایدروژنی را روی هیروشیما تأیید می‌کردید؟

اوپنهاইمر: چنین کاری اصلاً معنی نمی‌داشت .

راب : چرا ؟

اوپنهاইمر: برای اینکه هدف ناچیز بود ... به ما گفتند که بمب اتمی تنها وسیله‌ای است که می‌تواند جنگ را فوراً و فاتحانه تمام کند .

راب : لازم نیست از خودتان دفاع کنید، دکتر . لاف از این حیث لازم نیست .

اوپنهاইمر: می‌دانم .

راب : آیا مطالب و اسناد نامه کمیسیون اتمی باعث تعجب شما شد ؟

اوپنهاইمر: باعث ملال خاطر من شد.

راب : دکتر ، دقیقاً چه چیزی باعث ملال خاطر شما شد؟

اوپنهاইمر: این که دوازده سال کار علمی در خدمت ایالات متحده منجر به این قبیل اسنادات بشود. در این نامه بیست و سه

نکته مربوط است به روابط من با کمونیستها و سمپاتیزانهای کمونیستها، درحالی که من درخصوص این مسائل در تحقیقات امنیتی قبل از این جواز برائت گرفته‌ام. این نامه فقط يك نکته تازه دارد، که آنهم خیلی باعث تعجب است.

راب: کدام نکته دکتر؟

اوپنهاইمر: اینکه من براساس ملاحظات اخلاقی و غیره قویاً با تهیه بمب ایدروژنی مخالفت کرده‌ام؛ اینکه من بقیه دانشمندان را هم با بمب ایدروژنی مخالف کرده‌ام؛ اینکه من به این ترتیب تهیه بمب ایدروژنی را مدتها به تأخیر انداخته‌ام.

راب: آقای دکتر به نظر شما این اسنادات موجه نیست؟

اوپنهاইمر: موجه نیست سهل است، حقیقت ندارد.

راب: به هیچ وجه حقیقت ندارد؟

اوپنهاইمر: به هیچ وجه من الوجوه.

راب: دکتر من می‌خواهم ابتدا درباره روابط سابق شما با

کمونیستها صحبت کنم. من نامه کمیسیون نیروی اتمی را اساس بحث قرار می‌دهم و می‌خواهم که این نامه در پرونده ضبط بشود.

ساریسون: آقای رئیس مقتضی است که جواب آقای دکتر

اوپنهاইمر هم در پرونده ضبط شود.

گری: بسیار خوب، آقای گاریسون.

گاریسون: به علاوه، بنده می‌خواهم...

گری: بفرمایید خواهش می‌کنم.

گاریسون: ... استدعا کنم آن بیست و سه نکته‌ای که آقای دکتر

اوپنهایم در تحقیقات قبلی در مورد آنها برائت حاصل

کرده‌اند در تحقیقات فعلی مطرح نشود.

راب: اعتراض دارم.

گری: آقای راب، لطفاً اعتراضتان را توجیه کنید.

راب: آقای رئیس، کمیسیون نیروی اتمی مایل است بر اساس

اطلاعاتی که در تحقیقات قبلی در دست نبوده بعضی

از اسنادات مجدداً مورد رسیدگی قرار گیرد.

مارکس: آقای راب، ممکن است بپرسم چه اطلاعات جدیدی

می‌خواهید ارائه کنید؟

راب: اطلاعات بالنسبه جدیدی که به دست آمده مربوط

است به يك جلسه محرمانه کمونیستی در محل اقامت

دکتر اوپنهایم در ۱۹۴۱. و شاهد بالنسبه جدیدی هم

داریم که به قید سوگند مطلبی را شهادت داده است

که آقای دکتر اوپنهایم صلاح می‌دانند آن را انکار

کنند.

مارکس: آیا این شاهد شخصی است به اسم پل کراوچ؟

روئندر: آقای رئیس، من میل دارم از آقای مارکس بپرسم

چرا ایشان تصور می کنند که شاهد باید پل کراوچ باشد .

مارکس : آقاسی رولندر پل کراوچ این روزهاقدری در امسر
شهادت دادن افراط می کند. هر جا راجع به وفاداری
کسی تحقیق کنند پل کراوچ هم سرو کله اش پیدا می شود.
گویا شاهد حرفه ای شده است .

رولندر : آقای رئیس من مایلم از آقای مارکس پرسم که آیا
ایشان به نحوی از پرونده های سری اف بی آی راجع
به دکتر اوپنهاইمر اطلاعاتی به دست آورده اند؟
مارکس : نخیر، فقط شما و آقای راب از این قبیل اطلاعات دارید.
این است تفاوت بین محاکمه و تحقیق .

اوانز : معذرت می خواهم. این مسائل برای من کلافه کننده
است. من به این چیزها عادت ندارم. آقای رولندر
این پل کراوچ کیست ؟ من تا به حال اسمش را
نشنیده ام .

رولندر : پل کراوچ يك كادر حرفه ای کمونیست سابق است که از
کمونیسم برگشته است .

اوانز : این شخص دکتر اوپنهاইمر را می شناسد ؟
مارکس : دکتر اوپنهاইمر را می شناسد، مالنکف را هم می شناسد،
ولی تصور بنده این است که دکتر اوپنهاইمر و مالنکف
او را نمی شناسند!

اوانز : اگر می‌شناختند برای من اسباب تعجب بود .

خنده مختصر

مارکس : آقای راب من گمان می‌کنم شما هنوز به سؤال من جواب نداده‌اید .

راب : درست است، جواب نداده‌ام آقای مارکس ، برای اینکه من اعتراضم را به این دلایل مطرح می‌کنم. در خصوص پرونده اطلاعات جدید به دست آمده و نسبت به حدود جواز برائت امنیتی مقررات جدید وضع شده است. مضافاً بر اینکه به نظر من بین روابط سابق دکتر اوپنهاইمر و رفتار ایشان در قضیه بمب ایدروژنی رابطه‌ای موجود است. بنابراین من می‌خواهم به من حق داده شود که ایشان و سایر شهود را در خصوص این مسائل مورد سؤال قرار دهم. این امر به نفع خودشان هم هست .

گری : اعتراض وارد است .

تفیر نور . راب پیش می‌آید و جلو چراغهای پای صحنه می‌ایستد. پرده‌ها بسته می‌شود .

راب : مردم ممکن است تصور کنند من غرض دارم . اشتباه

می کنند . وقتی که من شروع به کار کردم اوپنهاইمر در میان دانشمندان امریکا بت من بود ، بمب اتمی بود ... اوپی جان بود . بعد من پرونده هایش را مطالعه کردم . این پرونده ها بت رابه ابو الهول مبدل کردند . چطور من می توانم از اوپنهاইمر خاطر جمع باشم ؟ من نتوانسته ام راه حل چند نکته متناقض زندگی او را پیدا کنم . من نتوانسته ام راه حل رفتار او را در قضیه بمب ایدروژنی پیدا کنم . ولی درعین حال نمی توانم بگویم که فلان موضوع وبهمان نکته دلیل برعدم وفاداری او است . مسائل قابل بحث است . من به این نتیجه رسیده ام که در تحقیقات امنیتی جدید اکتفای به حقایق عینی کافی نیست . آیا نباید اندیشه ها و احساسات وانگیزه هایی را که در زیر آن حقایق عینی نهفته اند نیز بررسی کنیم و آنها را موضوع تحقیقات خود قرار دهیم ؟ اگر بخواهیم در خصوص صلاحیت اوپنهاইمر به حکم قطعی برسیم ، این تنها راه ممکن است . آیا باید لبخند ابو الهول را با کاردقصابی تشریح کنیم ؟ وقتی که امنیت جهان آزاد به آن بستگی داشته باشد ، بله باید بکنیم .

راب به طرف صحنه باز می گردد .

صحنهٔ دوم

کلمات زیر روی پرده می‌افتد :
 مستخرج از مذاکرات روز دوم .
 آیا اوپنهاইمر به واسطهٔ مباشرت‌هایش
 مجرم است ؟

راب : آقای دکتر شما هیچ وقت عضو حزب کمونیست
 بوده‌اید ؟

اوپنهاইمر : نه .

راب : خانم شما چگونه ؟

اوپنهاইمر : در موقع ازدواج اولش، بله . تا ۱۹۳۶ یا در آن
 حدود .

راب : شوهر ایشان که بود ؟

اوپنهاইمر : جو دالت .

راب : او هم کمونیست بود ؟

اوپنهاইمر : او در جنگ داخلی اسپانیا کشته شد. من او را هرگز
 ندیدم ... بله .

راب : برادر شما ، فرانک ، هم عضو بود ؟

اوپنهاইمر : تا ۱۹۴۱ .

راب : زنش چگونه ؟

اوپنهاইمر: بله .

راب : آقای دکتر ، آیا هیچ وقت شما خودتان بابعضی

عقاید کمونیستی موافقت داشته‌اید؟

اوپنهاইمر: البته . من همه را درنامه جوابیه‌ام نوشته‌ام :

روئندر بازپرسی را ادامه می‌دهد.

روئندر : شما در صفحه پنج نامه خودتان کلمه «سمپاتیزان» را

ذکر می‌کنید . مراد شما از این کلمه دقیقاً چیست ؟

اوپنهاইمر: مراد من از سمپاتیزان آدمی است که با قسمتهایی از

برنامه کمونیستی موافق باشد و مایل باشد با کمونیستها

همکاری کند ، بدون آنکه خودش عضو حزب بشود.

روئندر : به حسب تعریف خودتان ، شما سمپاتیزان بودید ؟

اوپنهاইمر: بله .

روئندر : کی ؟

اوپنهاইمر: از حدود ۱۹۳۶ به بعد. ولی در زمان محاکمات تصفیۀ

زمان استالین علاقۀ من خیلی کم شده بود، و موقعی

که آن قرارداد کذایی بین نازیها و روسها بسته شد علاقۀ

من تقریباً به صفر رسید.

روئندر : ولی وقتی که روسها متفق ما شدند علاقۀ شما دوباره

احیا شد ، اینطور نیست ؟

اوپنهايمر: گمان می‌کنم همه ما خیالمان قدری راحت شد .
 رولندر: ولی در ۱۹۴۲ که مسئولیت لوس‌آلاموس را به‌شما
 دادند علاقه‌تان مجدداً کم شد ، بله ؟

اوپنهايمر: منظورتان چیست ؟
 رولندر: منظور بنده ، قربان ، این است که انگیزه‌های شما
 را کشف کنم .

اوپنهايمر: انگیزه ؟ درباب چه ؟
 رولندر: شما ، قربان ، روابطتان را با چند تن از دوستان
 کمونیستان بریدید.

اوپنهايمر: بله ، برای اینکه داشتم سربمب اتمی کار می‌کردم !
 توی بیابان سرخ‌پوستها، تحت مقررات امنیتی نظامی .
 در این شرایط همه روابط شخصی بریده شد .

راب: همه روابط گمان نمی‌کنم ، آقای دکتر... نامزد سابق
 شما ، دکتر جین تتلاک، عضو حزب کمونیست بود؟
 اوپنهايمر: بله . کمتر به موجب انگیزه‌های سیاسی و بیشتر به
 موجب انگیزه‌های عاطفی . جین دختر حساسی بود
 که بعدالتهای این دنیا اورا سخت نومید می‌کرد.
 راب: چه مدتی عضو حزب کمونیست بود ؟

اوپنهايمر: گاهی بود ، گاهی نبود ؛ خیال می‌کنم تا دم مرگ .
 راب: کیفیت مرگش چه بود ، دکتر ؟

اوپنهاইمر: (پس از کمی مکث) . خودش را کشت. گمان می‌کنم
مأمورین اف بی آی به تفصیل گزارش داده‌اند که من
روز قبل از مرگش، به چه مدت، و در چه هتلی با
این زن بوده‌ام بدون آنکه به مقامات امنیتی گزارش
داده باشم .

راب: درست است، دکتر . شما شب رابا او گذراندید

و . . .

اوپنهاইمر: به شما چه؟ این موضوع به وفاداری من چه ربطی
دارد ؟

راب: (بالحن دوستانه) . دکتر این با وفاداری شما ربطی

ندارد که شما، مسئول طرح‌سلاحهای اتمی در لوس-

آلاموس، شب را بایک کمونیست در هتل بگذرانید

بدون اینکه به مقامات امنیتی گزارش بدهید ؟

اوپنهاইمر: این زن کمونیستی که می‌گویید از قضا نامزد سابق من

بود و دچار بحران روحی سختی بود و دلش می-

خواست مرا ببیند. چند روز بعد هم خودش را کشت.

راب: دو نفری در باره چه صحبت کردید؟

اوپنهاইمر: به شما نخواهم گفت .

راب: به من نخواهید گفت ؟

اوپنهاইمر: نه خیر .

از روی صندلی چرخان که جایگاه
شهادت است برمی خیزد و به طرف
نیمکت می رود و پیش را روشن
می کند .

راب : در صورت جلسه ثبت کنید که آقای دکتر اوپنهایم
جایگاه شهادت را ترك کردند.
ساریسون : آقای رئیس ، من به این طرز سؤال کردن اعتراض
دارم . این سؤالات به مسائل مطروحه مربوط نیست
و حریم آقای دکتر اوپنهایم را هم مورد تجاوز قرار
می دهد. موضوع جین تتلاک در تحقیقات قبلی روشن
شده است .

گری : اعتراض وارد است . . . از آقای دکتر اوپنهایم
خواهش می کنم به جایگاه برگردند .
اوپنهایم به جایگاه برمی گردد.
راب : آقای دکتر، بنده از آن سؤال منظور بدی نداشتم.
اوپنهایم نگاهی به اومی اندازد و پیش را می کشد

تغییر نور .

اوانز جلو می آید و نزدیک چراغهای
پای صحنه می ایستد. پرده ها بسته می شود.

اوانز : شاید بهتر آن بود که من این کار را قبول نمی کردم .

شاید بهتر بود قبول نمی کردم . این بازپرسیها با
 تصویری که من از علم دارم جور در نمی آید . این
 مسائل خصوصی به کسی چه ربط دارد؟ این تحقیرها
 چه کاری را از پیش می برد؟ آیا آدم تحقیر شده وفا-
 داریش از آدم تحقیر نشده بیشتر است؟ یا علاقه اش
 بیشتر است؟ اگر این کارها ادامه پیدا کند سرانجام
 ما به کجا می کشد؟ دیگر چه می خواهند؟ یعنی
 اطاعت از این بیشتر هم می شود؟ نمی دانم ، شاید
 هم عقاید آزادیخواهانه من کهنه شده است؛ شاید هم
 لازم باشد که علم طوق عبودیت دولت را گردن بگذارد-
 حالا که علم اینقدر اهمیت پیدا کرده است . به هر
 جهت ، من دو نوع حرکت می بینم . یکی زیادشدن
 تسلط ماست بر طبیعت، بر این کره و بر کرات دیگر؛
 دیگری تسلط روز افزون دولت است بر ما . دولت
 می خواهد که ما با او همراه باشیم . ما ابزارهایی
 می سازیم که ما را از آنچه در منظومه های شمسی
 می گذرد با خبر کنند ولی چیزی نمی گذرد که ابزارها
 را در حسابگرهای الکترونیک به کار می برند که
 دوستیها و گفتگوها و اندیشه های ما را تبدیل می کند
 به يك مشت معلومات علمی- برای کشف اینکه آیا

این دوستیها و گفتگوها و اندیشه‌ها صلاح هستند یا نه؛
 برای اینکه مبدا مخالف باشند. ولی آخر اندیشه
 آدم چطور می‌تواند هم تازه باشد و هم موافق؟
 اگر ما این کارها را ادامه بدهیم، دیگر فرق ما با
 دیکتاتوریهایی که به‌زور مردم را با هدفهای دولت
 موافق می‌کنند چه خواهد بود؟ شاید هم من مبالغه
 می‌کنم. شاید هم تا یکی دو نسل دیگر اهل علم
 قبول کنند که عامل و مجری محض باشند. ولی این
 جریان مرا ناراحت می‌کند؛ من همینطور که به این
 سؤال و جوابها گوش می‌دهم از خودم می‌پرسم آیا
 قضیه اوپنهاইمر ختم کوچه اول نیست؟

او انزبه صحنه باز می‌گردد

صحنه سوم

مطلب زیر روی پرده می‌افتد:
 از مذاکرات روز سوم.
 آیا اسرار جنگی را به‌دست سمپاتیزانهای
 سابق کمونیسم می‌توان سپرد؟
 در باب قابلیت اعتماد شهود حرفه‌ای.

راب: آقای دکتر اوپنهاইمر، شما دیروز تأیید کردید که

- با کمونیستها روابط خیلی نزدیکی داشته اید .
- اوپنهاইمر : مدت کوتاهی . تقریباً تا آخر جنگ داخلی اسپانیا .
پانزده سال پیش .
- راب : شما تا ماهی سیصد دلار به جمهوریخواهان اسپانیا
کمک مالی می کردید، و این پول را به توسط حزب
کمونیست می پرداختید ؟
- اوپنهاইمر : اگر شما برای آن امر از من پول می خواستید من آن
پول را به شما هم می دادم .
- راب : چرا عضو حزب نشدید ؟
- اوپنهاইمر : برای اینکه من دوست ندارم اندیشه های دیگران را
ببندیشم . این با تصویری که من از آزادی دارم جور
در نمی آید .
- راب : هیچ وقت به این فکر افتادید که عضو بشوید ؟
- اوپنهاইمر : نه .
- راب : آیا دوستانتان هیچ وقت به شما پیشنهاد نکردند ؟
- اوپنهاইمر : نه .
- راب : این امر را چطور توجیه می کنید ؟
- اوپنهاইمر : لابد مرا خوب می شناختند ... به هر صورت ، وقتی
که من کارطرحهای جنگی را در بار کلی شروع کردم
دیگر علاقه ام کم شده بود .

راب : يك جلسهٔ سری کمونیستی در خانهٔ يك آدم تشکیل می‌شود . آقای دکتر ، آیا معنی « علاقه‌ام کم شده بود » همین است ؟

اوپنهاইمر : این جلسه‌کی تشکیل شده باشد خوب است ؟
راب : من هنوز حرفی از شما نزده‌ام .

اوپنهاইمر : من یقین دارم نظرتان به من است .

راب : حالا که این قدر یقین دارید ، آیا به نظر شما ممکن است که در روز بیست و سوم ژوئیه ، یا در این حدود ، در سال ۱۹۴۱ يك جلسهٔ سری کمونیستی در خانهٔ شما تشکیل شده باشد ؟

اوپنهاইمر : نخیر .

روئندر : آیا شما مردی را به اسم اشنايدرمن می‌شناسید ؟

اوپنهاইمر : بله .

روئندر : آیا این مرد از کارکنان حزب کمونیست است ؟

اوپنهاইمر : بله .

روئندر : شما این مرد را چطور ملاقات کردید ؟

اوپنهاইمر : گمان می‌کنم من این آدم را در خانهٔ ها کون شوالیه دیدم . در يك محفل ادبی .

راب : آیا در آن ایام ها کون شوالیه زیاده خانهٔ شما می‌آمد ؟

اوپنهاইمر : بله .

راب : آیا در آن ایام شاگرد شما جوزف واینبرگ هم زیاد

به خانه شما می آمد ؟

اوپنهاইمر : بله .

راب : آقای دکتر، دو نفر شاهد اظهار کرده اند و حاضرند

به قید سوگند شهادت بدهند که در روزیست و سوم

ژوئیه، یا کمی بعد شما در يك جلسه سری کمونیستی

در خانه شماره ۱۰ محله کنیل ورث در بار کلی شرکت

کرده اید ، و در این جلسه شما در من خط مشی جدید

حزب را به مناسبت ورود روسیه به جنگ شرح

داده است .

بنابر اظهار این شهودها کونشوالیه و جوزف واینبرگ

و دکتر اوپنهاইمر و خانم اوپنهاইمر در این جلسه

حاضر بوده اند .

اوپنهاইمر : این خلاف حقیقت است .

روئندر : در آن موقع شما در يك ویلای سبك اسپانیایی زندگی

نمی کردید که سقف چوبی رنگی داشت ؟

اوپنهاইمر : چرا .

روئندر : يك شمعدان بزرگ از بلور آبی رنگ و نیز در اتاق

پذیرایی شما نبود ؟

اوپنهاইمر : چرا .

روئندر : يك اسب چوبی قرمز نرديك بخاری نبود ؟

اوپنهايمر : چرا .

روئندر : اينها قسمتی از جزئیات اثاثه آن خانه است که در

خاطر آن شهود مانده است . شاید شما آن جلسه را

از خاطر برده باشید ، قربان ؟

مارکس : آقای رئیس ، ممکن است بنده از آقای راب پرسم

آن دوشاهدی که شمع‌دان واسب چوبی درخاطرشان

مانده و حاضرند به قید سوگند شهادت بدهند که

جلسه مورد بحث واقع شده چه کسانی هستند ؟

راب : اين دو شاهد عبارتند از پل کراوچ و زنش .

اوانز : همان پل کراوچی که قبلاً هم صحبتش بود ؟

راب : بله ، آقای دکتر اوانز .

مارکس : آقای رئیس ، من تقاضا می‌کنم که شهود را حاضر

کنند تا به قید سوگند شهادت بدهند .

روئندر : اين کار متأسفانه ممکن نیست .

میری : چرا ممکن نیست ؟

روئندر : آقای رئیس خودما هم ميل داشتيم شهود را حاضر

کنيم ، ولی اف بی آی آنها را در اختیار ما نگذاشته

است .

میری : از اين بابت متأسفم ، آقای مارکس . برای چه

می‌خواستید شهود را احضار کنند؟

مارکس: برای اینکه نشان دهم شهادتشان دروغ است.
 رولندر: یعنی می‌خواهید بگویید که اف بی آی به شهادت
 دروغ استناد می‌کند؟

مارکس: من چنین چیزی نگفتم. من میل داشتم از شهود
 بازپرسی کنم، برای اینکه می‌دانم شهادتشان دروغ
 است.

راب: آقای مارکس تصور می‌کنم دلیل این دانستن را در
 اختیار ما خواهید گذاشت.

مارکس: جلسهٔ بارکلی از قرار اظهار حضرات کی واقع شده
 است؟

راب: در ۱۹۴۱. روز بیست و سوم ژوئیه یا کمی بعد از آن.

مارکس يك دسته فتوکپی از پرونده‌ای
 در می‌آورد و آن را برای موری می‌برد.

مارکس: در این صورت بنده مایل‌م اسنادی به هیئت تقدیم
 کنم. دایرهٔ براینکه از روز بیستم ژوئیه تا دهم اوت
 آقای دکتر اوپنهاইمر و خانمشان در بارکلی نبوده‌اند
 بلکه در مکزیکوی جدید بوده‌اند. در این اسناد اسم
 هتلهایی که در آنها بوده‌اند و اشخاصی که ملاقات
 کرده‌اند ملاحظه خواهید کرد. آقای راب، من قبلاً

راجع به پل کراوچ به شما اخطار کردم. شهادت این آدم به مزدی که می گیرد نمی ارزد .

راب : آقای مارکس ، من اینطور می فهمم که دفتر وکالت شما خیلی لازم دانسته است که غیبت دکتر اوپنهاইمر را در زمان مورد بحث تسجیل کند .

مارکس : همین طور است .

راب : و لابد بدون اطلاع قبلی از اظهارات شهود ؟

مارکس : ما این کار را در مورد چند مسافرت نسبتاً طولانی که آقای دکتر اوپنهاইمر کرده بودند انجام دادیم .

راب : من کاملاً قانع شدم .

تغییر نور. مارکس جلو می آید و نزدیک چراغهای پای صحنه می ایستد پرده ها بسته می شود.

مارکس : اوپنهاইمر دوست من است . من سائهاست که مشاور عمومی کمیسیون نیروی اتمی بوده ام؛ من با مشکلات کار آشنا هستم. اگر اوپنهاইمر محکوم شود، دستگاه امنیتی موجود ما در حق خودش حکم داده است. اگر پای سیاست در کار نبود ، اگر فقط موضوع خود اوپنهاইمر در کار بود ، کمیسیون نیروی اتمی خیلی سهل و ساده می توانست از تجدید قرارداد اوپنهاইمر

که مدتش سه ماه دیگر تمام می شود خودداری کند .
 اگر جواز برائت به اوپنهاইمر ندهند، آیا اسرار اتمی
 از مغز او زدوده می شود؟ آیا این تحقیقات منصفانه است؟
 هیئت رسیدگی پرونده های اف بی آی را در اختیار
 دارد ، ولی به ما اجازه نمی دهند این پرونده ها را
 ببینیم . اوپنهاইمر اجازه ندارد به مکاتبات خودش و
 گزارش های خودش نگاه کند، چونکه آنها را مصادره
 کرده اند و گفته اند که سری است. من از خودم می پرسم
 که آیا خط مشی طرف مدافع درست است؟ اوپنهاইمر
 از ما می خواهد که این خط مشی را دنبال کنیم ، یعنی
 خط مشی طرد و رد تدافعی اسنادات را . ولی مسئله
 بر سر این اسنادات نیست . اصولا چرا ما قبول کنیم
 که در این میدان بجنگیم ؟ چرا قضیه را به ملای عام
 نبریم؟ چرا آن را نگذاریم پیش روی جماعت
 دانشمندان، پیش روی عموم مردم یعنی جایی که باید
 بگذاریم؟ آیا منتظریم که طرف مقابل حمله را شروع
 کند؟ اینجا هم؟ من حد اعلای سعی ام را می کنم که
 اوپنهاইمر را راضی کنم. اعتقاد این آدم به قدرت دلیل
 و برهان باعث می شود که وضعش از ژان دارك هم
 بدتر باشد .

صحنه چهارم

مطالب زیر روی پرده می افتد :
 از مذاکرات روز پنجم :
 وفاداری نسبت به برادر کجا ختم
 می شود و نسبت به دولت کجا ؟
 آیا باید کسی را به خاطر عقایدش
 تعقیب کرد ؟

مورسمان : چیزی که مورد علاقه من است، آقای دکتر اوپنهاইمر،
 جنبه عملی قضایاست. در نظر من نفس عقاید مهم نیست،
 عواقب آنها مهم است. شما باید دانشمندان لازم
 را برای طرح لوس آلاموس انتخاب می کردید،
 این طور نیست ؟

اوپنهاইمر: بله .

مورسمان : به عقیده شما آیا صلاح است که يك نفر کمونیست
 سر يك طرح سری جنگی کار کند ؟

اوپنهاইمر: کی ؟ در آن روزها یا حالا ؟

مورسمان : فرض کنیم حالا .

اوپنهاইمر: قاعدتاً ، نه .

مورسمان : در آن روزها چگونه ؟

اوپنهاইمر: در آن روزها استثناء در این قاعده به نظر من ممکن تر

می‌رسید .

مورسمان : چرا ؟

اوپنهاইمر : در آن روزها روسها متفق بالفعل ما بودند، حالا دشمن بالقوه ما هستند .

مورسمان : شما در ۱۹۴۳ نمی‌دانستید که حزب کمونیست در این کشور آلت جاسوسی است ؟

اوپنهاইمر : نه . . . تا آنجا که به جنبه عملی قضایا مربوط است، آقای مورگان ، در لوس آلاموس هیچ کسی که عضویتش در حزب کمونیست مسجل باشد استخدام نشده بود .

مورسمان : و شما، دکتر اوپنهاইمر، هیچ همچو کسی را پیشنهاد نکردید ؟

اوپنهاইمر : نه .

مورسمان : چرا نکردید ؟

اوپنهاইمر : به علت مسئله تعارض در وفاداری .

مورسمان : تعارض در وفاداری به چه کسانی ؟

اوپنهاইمر : به نظر من مانعة الجمع می‌آمد که يك فرد از يك طرف سر سلاحي کار کند که از طرف دیگر باید آن را به

حکم برنامه حزبی از بین ببرد .

مورسمان : صحیح .

راب : به هر جهت، به نظر شما يك نفر كمونيست محل اعتبار
نبود ؟

اوپنهايمر: يك نفر عضو فعال ، خير.

راب : اعضای سابق چطور؟ شما چه آزمایشی به کار می بردید،
برای تعیین این که فلان عضو سابق هنوز هم خطرناك
هست یا نه ؟

اوپنهايمر: من برداشت شخصی خودم را نسبت به آن شخص
گزارش می دادم. . . پیدا کردن اشخاص صلاحیت دار
خیلی مشکل بود . ما در اوضاع بسیار دشوار و بسیار
نامطبوعی کار می کردیم .

راب : دکتر ، شما به سؤال من جواب ندادید .

اوپنهايمر: لطفاً سؤالتان را تکرار کنید .

راب : شما چه آزمایشی به کار می بردید برای این که خاطراتان
جمع بشود که فلان عضو سابق حزب دیگر خطری
ندارد ؟

اوپنهايمر: چه آزمایشی ؟ در مورد کی ؟ زنم ؟

راب : فرض کنیم برادران ، که مثل خودتان دانشمند است.
بهما بفرمایید در مورد ایشان چه آزمایشی به کار بردید
تا بفهمید که می توانید به ایشان اعتماد کنید؟

اوپنهايمر: آدم برادر خودش را آزمایش نمی کند . لااقل من

نکردم . من برادرم را می‌شناختم .

راب : خوب ، همین کافی بود که بدانید برادران دیگر
خطرناك نیست ؟

اوپنهاইمر : من هیچ وقت برادرم را خطرناك ندانسته‌ام . این نکته
که يك نفر عضو حزب کمونیست ممکن است جاسوس
باشد به این معنی نیست که همه اعضای حزب خود
به خود جاسوس می‌شوند . نمونه‌اش ژولیو کوری
است . ژولیو کوری کمونیست است و مسئول برنامه
سلاحهای اتمی فرانسه هم هست .

راب : جاسوسهای اتمی ، کلاوس فوکس و نانمی و
پونتکوروو، نمونه‌های نوع دیگر هستند ، بله ؟
اوپنهاইمر : بله .

اوانز : (علاقه‌مند ، به اوپنهاইمر رومی‌کند) . معذرت می‌خواهم ،
شما کلاوس فوکس را می‌شناختید ؟
اوپنهاইمر : نه چندان .

اوانز : این آدم چه جور آدمی بود ؟ من هرگز انگیزه‌های او را
نفهمیده‌ام . آیا انگیزه‌هایش عادی بود ؟ یعنی از
روسها پول می‌گرفت ؟

اوپنهاইمر : گویا انگیزه‌های معنوی بزرگتری داشت . . .
اوانز : انگیزه‌های معنوی ؟ از چه حیث ؟

اوپنهاইمر: فوكس به پليس مخفي انگليس گفت كه وجدانش راضى نبوده كه بمب اتمى فقط در دست يك دولت باشد كه احتمالا بخواهد از آن سوء استفاده كند . فوكس خودش را به اصطلاح جاى خدا يا وجدان دنيا مى ديد .

گرى : آقاى دكتر اوپنهاইمر ، آيا اين قبيل افكار در نظر شما معنى دارد ؟

اوپنهاইمر: نه ؛ نه به اين صورت .

راب : آقاى رئيس اجازه مى فرماييد بنده ادامه بدهم ؟

گرى : بله ، بفرماييد .

راب : برادر شما كى از حزب بيرون آمد ؟

اوپنهاইمر: در پاييز ۱۹۴۱ ، گمان مى كنم .

راب : ولى كمى بعد از آن ايشان در طرحهاى سرى مشغول كار شدند ؟

اوپنهاইمر: در حدود يك سال بعد .

راب : شما در آن موقع به مقامات امنيتى اطلاع داديد كه

برادران عضو حزب كمونيست بوده است ؟

اوپنهاইمر: كسى از من نپرسيد .

راب : پس كسى از شما نپرسيد ؟

اوپنهاইمر: من گمان نمى كنم وظيفه داشته باشم شغل برادر را

خراب کنم - آن‌هم وقتی که اعتماد کامل به او دارم.
 راب: شما می‌دانید که در آن موقع، و همچنین مدتی بعد از
 آن، برادران عضویتش را در حزب علناً انکار کرد؟
 اوپنهاইمر: من می‌دانم که در ۱۹۴۷ این کار را کرد.

راب: به عقیده شما چرا این کار را کرد؟
 اوپنهاইمر: لابد می‌خواست فیزیکدان باشد نه کشاورز - که از آن
 به بعد شد.

راب: شما رفتار ایشان را صحیح می‌دانید؟
 اوپنهاইمر: صحیح نمی‌دانم، ولی می‌فهمم. و در ضمن من غلط
 می‌دانم که شخصی را به علت عقاید گذشته‌اش از بین
 ببرند. من این را غلط می‌دانم.

راب: آقای دکتر، ما داریم در باره کار کردن سرطرحهای
 سری جنگی بحث می‌کنیم و در باره اقدامات
 ناخوشایندی که ناچاریم برای حفظ آزادی خودمان
 بکنیم.

اوپنهاইمر: می‌دانم. هستند آدمهایی که می‌خواهند آنقدر از
 آزادی حمایت کنند که دیگر اثری از آزادی باقی
 نماند.

راب: در مورد برادران، آیا صحیح است اگر من بگویم
 که وفاداری طبیعی شما به ایشان بر وفاداری شما نسبت

به مقامات امنیتی می‌چربید ؟

اوپنهاইمر : من قبلاً توضیح داده‌ام که چنین تعارضی در وفاداری
من وجود نداشت .

راب : بنابر اظهار خودتان، شما عقیده داشتید که برای مقامات
امنیتی مهم است که بدانند فلان شخص عضو حزب
کمونیست بوده است یا نه . مع هذا در مورد برادران
این نکته را از نظر مقامات امنیتی پوشانیدید . این طور
هست یا نه ؟

اوپنهاইمر : من مخصوصاً پوشاندم . کسی از من نپرسید .
راب : و شما این نکته را با و طلبانه اطلاع ندادید ؟
اوپنهاইمر : نه .

راب : من همین را می‌خواستم بدانم، دکتر .

تغییر نور . رولندر به طرف
چراغهای پای صحنه می‌آید .
پرده‌ها بسته می‌شود .

رولندر: مردم می‌گویند که ما وقایع گذشته را از نقطه نظر
حال می‌سنجیم . بله ، درست است ؛ چون ما داریم
تحقیق می‌کنیم که آیا دکتر اوپنهاইمر امروز قابل
اعتماد هست یا نه . حقایق نسبی اند . مثلاً در ۱۹۴۳

ماهرگز اسرار حیاتیمان را به آدمی که با نازیها همراهی داشت نمی‌گفتیم، هرچند که آن آدم نابغه باشد؛ و حالا، در ۱۹۵۴، روش ما در مورد آدمی که با کمونیستها همراهی دارد باز همان است. اقدامات امنیتی واقع بینانه است: چه چیزی را در برابر چه کسی و در چه وضعی باید حفاظت کرد؟ اقدامات امنیتی مدعی عدالت مطلق و خلوص اخلاقی نیستند. این اقدامات عملی هستند. به این علت است که من در اینجا از این بحثهای اصولی نگرانم - یعنی از این عنوان کردن قدوسیت حریم اشخاص، که مربوط به قرن گذشته است. ما باید صاف و پوست‌کنده ببینیم که همراهی اوپنهاইمر با کمونیستها تا چه حدی بوده است. و الآن چه قدر از آن باقی است، و در گذشته چه عواقبی برای ما داشته است و آیا در آینده می‌توانیم چنین عواقبی را تحمل کنیم یا نه... این خود تاریخ است - یعنی احتمال از بین رفتن جهان آزاد است - که باعث خشونت و سختی اقدامات امنیتی ما می‌شود. من در میان این آدمهایی که از من بزرگترند خودم را پیر می‌بینم. آنها برای خودشان اصول و مسلکی در پیش نظر دارند، ولی جلو نظرگاه من بسته است.

صحنه پنجم

مطالب زیر روی پرده می افتد :
 از مذاکرات روز هفتم :
 فیزیكدانها چه نوع مردمی هستند؟
 آیا انسان را می توان مثل يك كليد چراغ
 از هم باز کرد ؟

روئندر : حالا كه صحبت از طرحهای سری جنگی در میان
 است آیا شما ، آقای دكتر ، با این نکته موافقید كه
 در مورد يك نفر سمپاتیزان خطر خلاف كردن بالقوه
 بیشتر است ؟

اوپنهايمر : بالقوه ، بله . بستگی به شخص دارد .
 روئندر : آقای دكتر اوپنهايمر ، آیا این حقيقت دارد كه عده
 زیادی از دانشمندان در لوس آلاموس سمپاتیزان
 بودند ؟

اوپنهايمر : نه چندان زیاد . كمتر از باركلی ، مثلاً . ولی در آن
 ایام ما اگر آدمی را برای راه انداختن كارمان لازم
 داشتیم از زیر چوبه دار هم شده او را می قاپیدیم .

روئندر : قربان ، چیزی كه بنده نمی فهمم این است : چرا
 همه اش سمپاتیزانها را از زیر چوبه دار می قاپیدید ؟
 اوپنهايمر : برای اینکه عده فیزیكدانهایی كه عقاید چپ داشتند

زیاد بود .

روئندر : چرا این طور بود ؟

اوپنهاইمر: فیزیکدانها علاقه مند به امور تازه هستند . دوست دارند آزمایش کنند و افکارشان متمایل به تغییر و تحول است. چه در کارشان، و چه در مسائل سیاسی.

اوپنهاইمر: بسیاری از شاگردان شما در حقیقت کمونیست یا سمپاتیزان بودند ، این طور نیست ؟

اوپنهاইمر: چند نفرشان ، بله .

روئندر : واینبرگ و بوم ولومانیئس و فریدمن ؟

اوپنهاইمر: بله .

روئندر : و شما این اشخاص را برای کار در بارکلی و لوس-

آلاموس توصیه کردید ؟

اوپنهاইمر: من آنها را به عنوان دانشمند توصیه کردم . بله ...

برای اینکه خوب بودند .

روئندر : از لحاظ کار محض ، لابد .

اوپنهاইمر: بله .

روئندر : بسیاری از دوستان نزدیک و آشنایان شما هم - چه در

کار و چه در خارج - سمپاتیزان بودند ، این طور

نیست ؟

اوپنهاইمر: بله . به نظر من غیرطبیعی هم نیست . يك وقت بود

که تجربه حکومت شوروی برای همه شایان از وضع موجود دنیا - که به عقیده من مسلماً وضع رضایت بخشی نیست - جالب بود. ولی امروز ما به تجربه حکومت شوروی بدون توهم نگاه می کنیم؛ امروز روسیه به صورت يك نیروی جهانی متخاصم روبه روی ماست. و به همین جهت ما امیدی را که بسیاری از مردم به این تجربه بسته بودند محکوم می کنیم... به نظر من محکوم کردن آن امیدها عاقلانه نیست؛ و من احساس می کنم که فشار آوردن به مردم و تعقیب کردن مردم به خاطر نظریاتشان غلط است. روئندرز: قربان من میل ندارم به کسی فشار بیاورم. من فقط در جستجوی جواب این سؤالم که آیا يك نفر فیزیکدان اگر فلان تعداد دوست و آشنای کمونیست یا سمپاتیزان داشته باشد خطرناک هست یا نه. آیا واقعاً خطرناک نیست؟

اوپنهاইمر: نه.

روئندرز: به نظر شما این روزها اهمیتی ندارد که آدم چند نفر آشنای متمایل به عقاید کمونیستی...

اوپنهاইمر: به نظر من آدم را نمی شود مثل کلید چراغ برق از هم باز کرد. فلان عقیده، بهمان درجه اعتبار؛ فلان

تعداد آشنای سمپاتیزان ، بهمان درجه اعتبار. این محاسبات میکانیکی ابلهانه است . ما اگر در لوس - آلاموس این طور عمل کرده بودیم هرگز نمی توانستیم بهترین آدمها را به کار بگماریم . شاید می توانستیم آزمایشگاهی درست کنیم پراز آدمهایی که هیچکس نمی توانست بگوید بالای چشمشان ابروست . ولی من گمان نمی کنم که این آزمایشگاه می توانست کاری از پیش ببرد . با نظریات اشخاصی که نشود گفت بالای چشمشان ابرو است ، یعنی با نظریات عادی پیش پا افتاده، بمب اتمی نمی توان ساخت. آدمهای بله قربان گو بی دردرسند ، ولی بی اثر هم هستند .

رولندر : شما ، قربان، در سال ۱۹۴۷ وقتی که شنیدید واینبرگ وبوم و دیگران اعضای فعال حزبند چه اقدامی کردید ؟

اوپنهاইمر: منظورتان چیست ؟

رولندر : آیا همه روابط خودتان را با آنها قطع کردید ؟

اوپنهاইمر: نخیر .

رولندر : چرا نکردید ؟

اوپنهاইمر: برای اینکه شرط ادب به نظر من با این جور کارها قدری

مغایرت دارد .

روئندر: با شرط امنیت مغایرتی ندارد؟

اوپنهاইمر: چي؟

روئندر: شما، قربان، وکیل خودتان را به واینبرگ توصیه کردید؟

اوپنهاইمر: گمان می‌کنم وکیل برادرم بود.

روئندر: برای بوم میهمانی دادید؟

اوپنهاইمر: وقتی که او را از پرینستون اخراج کرده بودند و داشت به برزیل می‌رفت من به مجلس مهمانی که برای خداحافظی با او برپا شده بود رفتم.

روئندر: و برایتان هیچ اشکالی نداشت که این‌گونه تظاهر به دوستی با کمونیستها را با مقام منیع خودتان - که مشاورت دولت در امور اتمی بود - وفق بدهید؟

اوپنهاইمر: این موضوع چه ربطی به امور اتمی دارد؟ من چند دوست قدیمی را قدری راهنمایی کردم و با آنها خداحافظی کردم.

روئندر: امروز هم حاضرید این کار را بکنید؟

اوپنهاইمر: امیدوارم بکنم.

روئندر: متشکرم، قربان.

سری: آقایان سؤال دیگری از آقای دکتر اوپنهاইمر ندارید؟

اوانز دستش را بلند می‌کند.

او انز : من تعجب می‌کنم که عده به این زیادی از فیزیکدانها سرخ بوده‌اند. شاید بستگی به نسل داشته باشد.
 اوپنهاইمر: اگر از من می‌پرسید من می‌گویم صورتی بودند ، نه سرخ .

او انز : من نمی‌فهمم که این مردم از جهات دیگر کاملاً معقول بوده‌اند، چرا این طور به طرف عقاید افراطی کشیده می‌شده‌اند . فیزیکدانها چه جور مردمی هستند ؟
 اوپنهاইمر: لابد فکر می‌کنید باید کمی خل باشند ؟
 او انز : هیچ نمی‌دانم . شاید غیر متعارف باشند. فرقاشان با سایر مردم چیست ؟

اوپنهاইمر: فکرمی‌کنم تنها فرقاشان این است که به قدر سایر مردم عقاید ساخته و پرداخته ندارند . میل دارند چیزهایی را که درست نمی‌چرخد باز کنند ببینند چه دردی دارد .

او انز : من هیچ وقت آثار مارکس و این جور آدمها را نخوانده‌ام. من هیچ وقت مثل شما به سیاست علاقه‌مند نبوده‌ام .

اوپنهاইمر: من هم نبودم . مدت‌ها نبودم . در زمان بچگی‌ام هیچکس مرا برای امور تلخ و ناگواری که بعدها دیدم تربیت نکرد. در زمان بحران اقتصادی شاگردان

من گرسنه بودند و کار پیدا نمی کردند . مثل میلیونها آدم دیگر . من متوجه شدم دنیایی که این گونه وقایع ممکن است در آن اتفاق بیفتد باید يك جایش خراب باشد . من می خواستم دلایل این خرابی را پیدا کنم .
 او انز : و به این دلیل بود که در آن ایام کتابهای کمونیستی می خواندید- یعنی جامعه شناسی و این قبیل چیزها ؟
 او پنهایمر : بله . هر چند فی المثل « کاپیتال » مارکس را هرگز نفهمیدم . هرگز از پنجاه صفحه اول جلو تر نرفتم .
 او انز : عجیب اینجاست که من تا به حال کسی را ندیده ام که این کتاب را فهمیده باشد . شاید به غیر از را کفلر ...
 خنده مورگان و مارکس و راب .
 ... و دندانپزشك بنده که هر دفعه مته اش را توی دندان من فرو می کند می گوید که « مارکس این جور می گوید و مارکس آن جور می گوید . »

خنده

به همین جهت برای من مارکس درد عصبی خاصی را تداعی می کند .
 او پنهایمر : مثل اینکه برای خیلیها این طور است .
 او انز : (خندان) از میان فلاسفه ای که آثارشان خوانده نمی شود ، مارکس بیشتر از همه اسباب زحمت ماست . ببینید شما را به کجا کشاند !

اوپنهاইمر می‌خندد. نور تغییر
می‌کند. مورگان جلو می‌آید و
نزدیک چراغهای پای صحنه
می‌ایستد پرده‌ها بسته می‌شود.

مورگان: من دیروز با گری قدری صحبت کردم. گری خیلی
ناراحت است از اینکه وزیر جنگ در قضیه مداخله
کرده، و البته با این کار دانشمندان را شورانده است.
وزیر جنگ دارد با آتش بازی می‌کند. من گفتم که
به نظر من قدری زیادی درباره سوابق و عقاید سیاسی
اوپنهاইمر بحث کلی می‌شود. این بحثها ممکن است
خیلی به درد مک‌کارتی بخورد، ولی با مزاج این
روشنفکران پیچیده، با مزاج این فیزیکدانها، سازگار
نیست. ما باید برای دانشمندان روشن کنیم که فلان
یابهمان عقیده به خصوص رابه آنها تحمیل نمی‌کنیم.
اما باید با اصرار تمام بین عقاید ذهنی آنها و کارهای
عینی‌شان خط فاصل روشنی بکشیم، برای اینکه
سیاست اتمی جدید فقط به این اساس امکان دارد.
این نکته نه فقط در مورد علم، بلکه در مورد صنعت
و دولت جدید هم صادق است. در مورد اوپنهاইمر،
ما باید ببینیم که آیا این شخص به ناحق اجازه داده است
که عقاید سیاسی و فلسفی و اخلاقی‌اش به ضرر ما در

کارش به عنوان فیزیکی‌دان و مشاور دولت مؤثر واقع شود یا نه . و همچنین باید ببینیم که آیا در آینده هم بیم چنین چیزی می‌رود یا نه . عقاید ذهنی يك نفر فیزیکی‌دان هر قدر هم افراطی باشند متعلق به خودش هستند - تا وقتی که در کار عینی او تأثیر نداشته باشند . این خط فاصل با اساس دموکراسی ما مربوط است .

مورسگان به صحنه بازمی‌گردد .

صحنه ششم

مطالب زیر روی پرده می‌افتد:
از مذاکرات روزدهم :
وفاداری مطلق چیست ؟
آیا امنیت صد درصد وجود دارد ؟

راب : آقای دکتر اوپنهاইمر ، من از روی پرونده این طور می‌فهمم که امروز سالگرد پنجاهمین سال تولد شماست . من میل دارم که يك لحظه این مراسم را کنار بگذارم و به شما تبريك عرض کنم .

اوپنهاইمر : متشکرم . احتیاجی نیست .

راب : آقای دکتر ممکن است بپرسم که آیا نامه‌هایی را که به مناسبت روز تولدتان رسیده دیده‌اید یا نه ؟

اوپنهاইمر : مقدارش را دیده‌ام .

راب : ها کون شوالیه هم به شما نامه نوشته؟

اوپنهاইمر : (با يك خنده کوتاه تحقیر آمیز). بله، کارت تبريك فرستاده.

راب : چه نوشته؟

اوپنهاইمر : تبريك معمولی. «دوستدار دیرین تو.» لابد شما يك

فوتوكپی از رویش تهیه کرده اید.

راب : (بالخند). شما هنوز او را دوست خودتان می دانید،

این طور نیست؟

اوپنهاইمر : بله.

راب : در نامه شما به کمیسیون نیروی اتمی، در صفحه ۲۲،

شما گفتگویی را نقل می کنید که در زمستان ۱۹۴۲-۴۳

با شوالیه داشته اید. این گفتگو کجا واقع شد؟

اوپنهاইمر : در خانه من، در بار کلی.

اوانز : معذرت می خواهم، من میل داشتم قدری بیشتر در

باره شوالیه بدانم. این شوالیه که بود، چه جور

آدمی بود؟

اوپنهاইمر : از استادان دانشکده بود.

اوانز : فیزيك؟

اوپنهاইمر : نخیر ادبیات فرانسه.

اوانز : کمونیست؟

اوپنهاইمر : عقاید خیلی چپ دارد.

اوانز : سرخ یا صورتی؟

اوپنهايمر: سرخ مايل به صورتی .

اوانز : به عنوان يك انسان چگونه ؟

اوپنهايمر: یکی از دو یا سه دوستی که آدم در يك عمر می تواند به دست بیاورد .

راب : شما در نامه تان لب گفتگو را نقل کرده اید . حالا ، آقای دکتر ، من میل دارم از شما خواهش کنم که شرایط و محیط این گفتگو را برای ما شرح بدهید و در صورتی که ممکن باشد عین گفتگو را برای ما نقل کنید.

اوپنهايمر: من فقط می توانم مضمون گفتگو را نقل کنم ، نه عینش را . این یکی از آن چیزهایی است که من قدری بیش از حد درباره اش فکر کرده ام . . . یازده سال پیش از این .

راب : بسیار خوب ، بفرمایید .

اوپنهايمر: يك شب شوالیه به منزل ما آمد ، با زنش ، گمان می کنم برای شام آمدند ، یا برای مشروب . . .

گری : ببخشید ، او خودش را وعده گرفته بود ؟

اوپنهايمر: نمی دانم . همینقدر يك کدام از ما به دیگری تلفن زدیم و گفتیم «همدیگر را ببینیم».

گری : آقای دکتر اوپنهايمر، به نظر من خیلی اهمیت دارد

که شما این قضیه را حتی الامکان به تفصیل بیان کنید .

اوپنهاইمر: بسیار خوب ... شوالیه و زنش به خانه ما آمدند و ما يك گيلاس کنياك با هم خوردیم و درباره آخرین اخبار صحبت کردیم ، شاید درباره استالینگراد بود چون قضیه در آن ایام بود ...

موری: آیا شوالیه موضوع استالینگراد را پیش کشید ؟
اوپنهاইمر: نمی دانم ، شاید هم يك روز دیگر بود که در باره استالینگراد صحبت کردیم ، ولی گمان می کنم در همان شب مورد بحث بود . به هر صورت يك نکته مسلم است: وقتی که من رفتم توی آشپزخانه که قدری مشروب حاضر کنم شوالیه دنبال من آمد و گفت که اخیراً بیکرسن را دیده است .

موری: لطفاً برای ثبت در پرونده بفرمایید که بیکرسن کیست.
اوپنهاইمر: بیکرسن يك نفر انگلیسی است که مهندس شیمی است و چندین سال در روسیه کار کرده بود .

موری: عضو حزب ؟

اوپنهاইمر: خیلی با حزب مربوط بود . حالا عضو بود یا نبود ... من آن اندازه باش آشنایی نداشتم .

راب: شوالیه از شما چه می خواست ؟

اوپنهاইمر: من یقین ندارم که شوالیه چیزی از من می‌خواست .
 به من گفت که بیکرسن خیلی عصبانی است ، برای
 اینکه ما روسها را توی هچل انداخته‌ایم، برای اینکه
 جبههٔ دوم را باز نمی‌کنیم ، و اطلاعات فنی که لازم
 دارند در اختیارشان نمی‌گذاریم ، و افتضاحش را
 درآورده‌ایم .

راب : این عقیدهٔ خود شوالیه بود ؟

اوپنهاইمر: شوالیه دربارهٔ بیکرسن صحبت می‌کرد. گفت بیکرسن
 به او گفته است که راهها و وسائلی دارد که اطلاعات
 فنی به دانشمندان شوروی برساند.

راب : چه راههایی و چه وسائلی ، دکتر ؟

اوپنهاইمر: شوالیه در این خصوص چیزی نگفت. من نمی‌دانم
 که خود بیکرسن هم در این خصوص چیزی گفته
 بود یا نه . ما در این خصوص بحثی نکردیم ، یعنی
 من فقط گفتم: «این که خیانت است!»

یقین ندارم ، ولی به هر جهت گفتم که این کار وحشتناک
 است و حرفش را نباید زد. و شوالیه گفت که کاملاً
 با من موافق است .

راب : آنچه گفته شد همین بود ؟

اوپنهاইمر: بعد از آن در بارهٔ مشروب و به نظرم در بارهٔ مالرو

صحبت کردیم .

راب : دکتر ، ممکن است اسم این شخص را هجی کنید ؟

اوپنهاইمر : ام - ای - ال - آر - ای - یو - اکس .

راب : مالرو ؟ مالرو کی هست ؟

اوپنهاইمر : نویسنده فرانسوی . شوالیه کتابهایش را ترجمه کرده .

راب : مالرو کمونیست است ؟

اوپنهاইمر : بود . الآن مغز متفکر دوگل است .

راب : من تا به حال اسمش را نشنیده ام .

سری : آیا شوالیه می دانست که در بار کلی بمب اتمی در

دست تهیه است ؟

اوپنهاইمر : نه .

راب : دکتر ، شما کلمه «خیانت» را به کار بردید ؟

اوپنهاইمر : این از آن کلمات فرسوده است ؛ من حاضرم تمام

سرگذشت کلمه «خیانت» را برای شما نقل کنم .

راب : ممکن است اول سؤال مرا جواب بدهید ؟

اوپنهاইمر : نمی دانم .

راب : شما آن کار را خیانت می دانستید ؟

اوپنهاইمر : چه کاری را ؟

راب : رساندن اطلاعات سری به روسها را .

اوپنهاইمر : البته .

راب : آیا بلافاصله قضیه را به مقامات امنیتی گزارش دادید
قربان ؟

اوپنهاইمر : نه .

رولندر : چرا ندادید ؟

اوپنهاইمر : من صحبت را خیلی جدی نگرفتم . مثل همه صحبت‌هایی
که مردم در مهمانیها با هم می‌کنند .

راب : ولی شش ماه بعد ، دکتر ، شما این صحبت را چنان
جدی گرفتید که مخصوصاً از لوس آلاموس به بارکلی
رفتید که توجه مقامات امنیتی را به موضوع جلب
کنید . چرا ؟

اوپنهاইمر : لندزدیل ، رئیس اداره امنیت ، به لوس آلاموس آمده
بود و به من گفته بود که از وضع بارکلی خیلی
نگران است .

راب : شما به لندزدیل گفتید که در مورد بیکرسن احتمال
خطر می‌دهید ؟

اوپنهاইمر : من اول به جانسون ، مأمور محلی امنیت بارکلی ،
اشاره‌ای کردم .

راب : به جانسون قضیه را عیناً چنان که واقع شده بود
گفتید ؟

اوپنهاইمر : نه . من هینتقدر گفتم که بیکرسن محل اعتماد

نیست . او از من پرسید که چرا ، و من يك داستان
من در آوردی به او گفتم .

راب : به او دروغ گفتید ؟

اوپنهاইم : بله . فکر کردم قضیه به همانجا ختم می شود . ولی
جانسون به رئیسش ، پش ، گزارش داد ، و بعد من با
هردوی آنها صحبت کردم .

راب : شما به پش حقیقت را گفتید ؟

اوپنهاইم : من همان داستان را به او گفتم ، متنها به تفصیل
بیشتر .

راب : در این داستان چه چیزی حقیقت نداشت ؟

اوپنهاইم : اینکه بیکرسن خواسته بود از طریق چند واسطه با
سه نفر از اعضای طرح تماس بگیرد .

راب : چند واسطه ؟

اوپنهاইم : از طریق يك واسطه .

راب : آیا هویت آن واسطه را ، یعنی هویت شوالیه را ،

به پش گفتید ؟

اوپنهاইم : من فقط هویت بیکرسن را گفتم .

راب : چرا ؟

اوپنهاইم : برای اینکه می خواستم شوالیه را ، و همچنین خودم
را ، از قضیه دور نگاه دارم .

راب: در این صورت چرا برایش، دردسر تماس با سه

عضو طرح را درست کردید؟

اوپنهاইمر: برای اینکه حماقت کردم.

راب: دکتر، اینها تنها توجیه شماست؟

اوپنهاইمر: حرکتی می‌کند.

فکر نکردید که پش و لندزدیل زمین و زمان را زیر

و رو خواهند کرد تا آن واسطه و سه عضو طرح را

پیدا کنند؟

اوپنهاইمر: باید فکر می‌کردم.

راب: و آیا آنها زمین و زمان را زیرورو نکردند؟

اوپنهاইمر: چرا. دست آخر من به لندزدیل گفتم که من اسمها

را فقط در صورتی افشا خواهم کرد که فرمانده نظامی

من، ژنرال گروز، امریه نظامی در این خصوص به

من بدهد. وقتی که ژنرال گروز به من امر کرد، من

شوالیه و خودم را اسم بردم.

راب: کافی است. (خطاب به گری) حالا من میل دارم

اظهارات کلنل پش را به عنوان شاهد بشنوم.

روئندر: قربان، شما وقتی که آن داستان «من در آوردی» را

به کلنل پش گفتید، مطلبی هم در باره میکروفیلم و

شخصی در کنسولگری شوروی گفتید، این طور

نیست ؟

اوپنهایم: تصور نمی‌کنم . نه .

روئندر : متشکرم ، قربان .

گری : حالا ما دو شاهد داریم ، کلنل پش و آقای لندزدیل .

کلنل پش شاهی است که آقای راب او را احضار کرده است ، و اول از او سؤال خواهد شد .

يك مأمور کلنل بوریس‌تی‌پش را از در دست راست وارد می‌کند و او را به جایگاه شهود می‌برد . پش لباس عادی به تن دارد . تعظیم مختصری به اعضای هیئت می‌کند .

گری : بوریس‌تی‌پش ، به خدا سوگند می‌خوری که در شهادتی که به هیئت می‌دهی حقیقت و تمام حقیقت را بگویی و چیزی جز حقیقت نگویی ؟

پش : سوگند می‌خورم . (می‌نشیند .)

گری : اول چند سؤال در باره سابقه خودتان . تخصص شما چیست ؟

پش : عملیات ضد جاسوسی در مورد طرحهای جنگی . مخصوصاً مبارزه با عمال کمونیستها .

گری : چه مدتی به این کار اشتغال داشته‌اید ؟

پش : چهارده سال .

گری : برای این کار تعلیمات مخصوصی دیده‌اید ؟

پش : بنده همان تعلیماتی را دیده‌ام که سازمان اف بی آی به افراد طراز اول خودش می‌دهد . تعلیمات نسبتاً سختی است . بعد از آن مقداری هم تجربه بین‌المللی به دست آورده‌ام .

گری : می‌توانید یکی از مأموریت‌های مخصوص خودتان را برای ما نقل کنید ؟

پش : در اواخر ۱۹۴۳ من و افراد دسته‌ام مأمور شدیم کشف کنیم که آیا آلمانها مشغول ساختن بمب اتمی هستند یا نه . و من قرار بود دانشمندان آلمانی مورد نظر را بدزدیم . قبل از آنکه به دست روسها بیفتند . گمان می‌کنم از عهده این کار به خوبی برآمدم .

گری : آیا به شما تعلیمات مخصوصی دادند که چطور با دانشمندان رفتار کنید ؟

پش : بله . گمان می‌کنم بنده شگرد این کار را داشته باشم . بنده الآن تقریباً می‌دانم که مغز يك فیزیکدان اتمی چطور کار می‌کند و چطور باید او را به دست آورد .

ساریسون: آقای رئیس ، ممکن بنده برای ثبت در پرونده بهرسم که شغل اصلی آقای پش چه بوده است ؟

پش : معلم ورزش . (می‌خندد) من بوکسور مادر زاد بودم
و مربی راگبی خوبی هم بودم .

ساريسون: آقای رئیس ، ممکن است از آقای پش بپرسم که
آیا به میل خودشان برای ادای شهادت به اینجا
آمده‌اند ؟

گری : کلنل پش ؟

پش : نخیر . بنده به امر اداره خودم به اینجا آمده‌ام .
گری : خوب ، لابد می‌دانید ، آقای کلنل ، که در اینجا
چیزی جز نظریات خودتان نباید اظهار کنید و نباید
مجری دستوراتی باشید که احیاناً به شما داده باشند
... آقای راب ، می‌توانید از شاهد سؤال کنید .

راب : آقای کلنل ، من میل دارم از شما بپرسم که چه
مأموریت خاصی شما را در ۱۹۴۳ در تماس آقای
دکتر اوپنهاইمر قرار داد ؟

پش : عرض کنم که ، بله ، در ماه مه ۱۹۴۳ به من گفتند
که در باره عملیات جاسوسی احتمالی در بارکلی
تحقیقات کنم . ما فقط می‌دانستیم که يك نفر کمونیست
به اسم استیونلسون برای به دست آوردن اطلاعاتی
در باره آزمایشگاه رادیاسیون اقدام کرده است . و
می‌دانستیم که این آدم خواسته است اطلاعات مورد

بحث را از طریق آدمی به اسم مستعار « جو » به دست بیاورد. ابتدا ما خیال می کردیم که آن آدم باید لومانیس باشد. ما سعی کردیم که او را از آزمایشگاه اخراج کنیم.

راب: ولی نتوانستید این کار را بکنید؛ چرا؟
پش: اوپنهایم از نفوذ شخصی خودش استفاده کرد که این آدم را دربار کلی نگاه دارد. بعد معلوم شد که لومانیس همان جو نیست. مدتی هم خیال می کردیم که دیوید-بوم باشد. بعداً فکر کردیم ما کس فریدمن است. بالاخره کشف کردیم که جو، جوزف واینبرگ است.

راب: این تحقیقات چه ربطی به دکتر اوپنهایم داشت؟
پش: کمی عجیب به نظر می رسید که هر کس مظنون واقع می شد به نحوی با دکتر اوپنهایم مربوط بود.
راب: بعد چه اقدامی کردید؟

پش: ما در ژوئن ۱۹۴۳ از اف بی آی خواستیم که خود دکتر اوپنهایم را مورد تحقیق قرار دهد.

راب: این تحقیق را شما انجام می دادید؟
پش: بله.

راب: چه چیزی کشف کردید؟

پش : کشف کردیم که دکتر اوپنهاইمر احتمالاً عضو حزب کمونیست بوده است و هنوز هم تمایلات کمونیستی دارد . همچنین با کمونیستهایی مثل دیوید هاگینز و جین تتلاک روابطی دارد ، و شخص اخیر هم با استیونلسون مربوط بود و از طریق نلسون احتمالاً با روسها ارتباط داشت .

راب : کلنل ، شما بعد چه اقدامی کردید ؟

پش : ما به دولت - به شخص مافوق من ، آقای لندزدیل - توصیه کردیم که دکتر اوپنهاইمر باید از کلیه خدمات دولتی برکنار شود . با کمال تأسف نه لندزدیل و نه گروز به توصیه ما ترتیب اثر ندادند .

راب : این قضیه مربوط به مدتی پیش از ملاقات شما با دکتر اوپنهاইمر است ، بله ؟

پش : دوماه پیش از ملاقات .

اوپنهاইمر : در این صورت برای شما عجیب نبود که خود دکتر اوپنهاইمر در ماه اوت داوطلبانه اطلاعاتی در باره احتمال جاسوسی در اختیار شما گذاشت ؟

پش : نه چندان . این عکس العمل معمولی اشخاصی است که متوجه می شوند امور شخصی شان مورد بررسی قرار گرفته است .

راب : شما ملاقات خودتان را با دکتر اوپنهاইمر به یاد دارید ؟

پش : البته : دیروز به نوارش گوش دادم ... در دفترستان

جانسون يك نوار ازش پر كردیم .

يك حلقه نوار از كيف دستي اش
درمی آورد.

بفرمایید .

راب : ممکن است نوار را بشنویم ؟

پش : البته . اف بی آی اجازه اش را داده .

حلقه نوار را به يك مأمور می دهد و
او حلقه را در يك ضبط صوت
می گذارد .

راب : (به مأمور) . حاضرید ؟ بسیار خوب ، شروع کنیم .

مأمور دستگاه ضبط صوت را به
کار می اندازد . این صحنه روی
پرده ها می افتد : عکسهای پش با
اونیفورم تابستانی ، و عکس
اوپنهايمر جوان در ۱۹۴۳ با
پیراهن و شلوار پوست آفتا بخورده .
پیشنهاد دیکسر : ملاقات پش و
اوپنهايمر و جانسون روی فیلم ۸
میلیمتری نشان داده می شود و تا
حدی با صدای ضبط صوت منطبق
می شود . ملاقات در يك بعد از ظهر
داغ در لوس آلاموس اتفاق می افتد و
محل ملاقات اتاق دفتری است در يك
ساختمان نظامی . جانسون پشت
میز تحریر کوچکی نشسته است و
دزدکی با دستگاه ضبط صوت

ور می‌رود. پش مواظب است که
میکروفون نزدیک اوپنهاইمر باشد.
فیلم باید به علت کارکردگی کهنه و
فرسوده باشد، برای آنکه شبیه يك
فیلم مستند حقیقی به نظر بیاید.
به هیچ عنوان نباید مانند فیلم
ناطق به نظر بیاید.

صدای فوار :

پش : آقای دکتر اوپنهاইمر، بنده خیلی خوشوقتم از اینکه
بالاخره موفق به زیارت جناب عالی شدم و می‌توانم
با شما صحبت کنم .

اوپنهاইمر: خوشوقتی از بنده است، جناب سرهنگ .

پش : اختیار دارید آقای دکتر ، برعکس - شما امروز
یکی از مهمترین رجال دنیا هستید . (می‌خندد) . بنده
قصه نداشتم زیاد مصدع اوقات گرانبهای شما
باشم

اوپنهاইمر: هیچ اشکالی ندارد . هر چند وقت که می‌خواهید
بفرمایید .

پش : . . . ولی ستوان جانسون دیروز به من گفت که شما
احتمال می‌دهید يك دسته خاصی به طرح ذی‌علاقه
باشند . گفت که جناب عالی لطف فرموده‌اید و این

خبر را به ما داده اید .

اوپنهايمر: بله ، عرض کنم قضيه مال چندی پيش است و من هم اطلاع دست اولی ندارم ، ولی گویا حقيقت دارد که يك شخصی که من اسمش را هرگز نشنیده ام و وابسته به کنسولگری شوروی است ، کوشیده است از طریق واسطه هایی به اشخاص دخیل در طرح اشاره کند که می تواند اطلاعات را بدون آنکه خطری متوجه کسی بشود رد کند.

پش : اطلاعات برای روسها ؟

اوپنهايمر: بله . بعضی اشخاص هستند که عقیده دارند درست نیست ما بعضی اطلاعات فنی را - از قبیل رادار و این جور چیزها - از روسها دریغ کنیم ، در حالی که روسها جانشان را در جنگ با نازیها کف دستشان گذاشته اند .

پش : بله البته این مسئله ای است . . . لابد جناب عالی می دانید که من خون روسی دارم .

اوپنهايمر: ممکن است در مورد دادن اطلاعات به طور رسمی به روسها بشود استدلال کرد ، ولی مسلماً رد کردن اطلاعات به طور مخفیانه اصلاً مطرح نیست .

پش : شما می توانید قدری بیشتر ما را در جریان بگذارید که این تماسها به چه تربیبي انجام گرفته است ؟

اوپنهاইمر: این تماسها به طور غیر مستقیم انجام گرفته است. من دو سه موردش را سراغ دارم. دوسه تا از آدمها در لوس آلاموس با من کار می کنند و با من تماس نزدیک دارند. به این جهت من گمان می کنم فقط يك اسم را می توانم به شما بگویم که چندبار برده شده و این شخص ممکن است میانجی باشد. اسمش بیکرسن است. پش: بیکرسن؟ توی طرح کار می کند؟

اوپنهاইمر: نخیر. در شرکت توسعه شل کار می کند. یا لا اقل کار می کرد.

پش: آیا بیکرسن شخصاً با آن اشخاص تماس گرفته است؟ اوپنهاইمر: نه.

پش: به وسیله يك شخص دیگر؟

اوپنهاইمر: بله.

پش: ممکن است خواهش کنیم بفرمایید که این تماسها

از طریق چه شخصی انجام گرفته است؟

اوپنهاইمر: گمان نمی کنم این کار درست باشد. من نمی خواهم اشخاصی را که اصلاً دخالتی در این قضیه ندارند آلوده کنم. این درست نیست. این اشخاص به من اعتماد کرده اند، و در وفاداریشان هم هیچ جای تردید نیست.

پش: البته مسلم است، آقای دکتر، ماکه به آن اشخاص سوءظن نداریم. چنانکه به خود جناب عالی هم سوءظن نداریم. (می‌خندد.) هیچ معنی ندارد! ولی ما باید میانجی را پیدا کنیم تا بتوانیم به خود شبکه برسیم. او پنهایمر: من میل ندارم اسم آن شخص را به شما بدهم. من اعتماد کامل به او دارم... ولی وقتی که بیکر سن می‌آید و می‌گوید با شخصی تماس دارد که وابسته به کنسولگری روس است و در کار میکرو فیلم یا چه می‌دانم چه کوفت و زهرماری خیلی تجربه دارد، آن وقت البته قضیه فرق می‌کند.

پش: بنده البته حتی المقدور سعی می‌کنم هر چه ممکن است از شما حرف بکشم.
ما همینکه خون خوردیم - ما سگهای خونخوار -
(می‌خندد.) - دیگر ول کن نیستیم.
او پنهایمر: وظیفه شماست.

پش: به هر صورت، بنده خیلی خوشحالم که شما در قبال کارتان يك همچو روش مثبتی دارید. برای عده زیادی از دانشمندان مسلماً قضیه به این سهولت نیست.
مأمور دستگاه ضبط صوت را خاموش می‌کند.

روئندر: قربان، از نوار کاملاً معلوم نمی‌شد که شما برای کلنل

پس صحبت از شخصی می کردید در کنسولگری روس که «در کار میکرو فیلم خیلی تجربه دارد»؟
 اوپنهاইمر: من گفتم «میکرو فیلم یا نمی دانم چه کوفت وزهر ماری.»
 روئندر: شما قربان اگر دوستی دارید که او را بیگناه می دانید و
 میل دارید که او را از دست مقامات امنیتی حفظ کنید،
 پس چرا در دسر کنسولگری روس و میکرو فیلم و سه تا
 تماس برایش می تراشید؟ من دلیل این کار رانمی فهمم.
 اوپنهاইمر: خود من هم نمی فهمم .

روئندر: توضیحی ندارید ؟

اوپنهاইمر: توضیحی که منطقی جلوه کند ندارم .

راب: کلنل پش، شما برای رفتار دکتر اوپنهاইمر توضیحی
 دارید ؟

پش: البته . دکتر اوپنهاইمر در آن موقع حقیقت را به
 ما گفت .

راب: پس شما عقیده دارید آن داستانی که خود دکتر اسمش
 را «من در آوردی» می گذارد در واقع راست است ؟
 پش: بله. و بنده گمان می کنم اقدام بعدی ایشان که خواسته اند
 آن حرف را از سکه بیندازند در واقع من در آوردی است .
 دکتر اوپنهاইمر درباره سه مورد تماس واقعی به ما خبر
 داد. به این طریق می خواست اعتماد ما را جلب کند ؛

چونکه می‌ترسید ما در جریان تحقیقات خودمان آن تماسها را کشف کنیم . ولی وقتی که تحقیقات ما به نتیجه مهمی نرسید، ایشان تمام قضایا را شوخی گرفتند.
 راب : از روی اطلاعاتی که از پرونده‌های اف بی آی مربوط به دکتر اوپنهایم دارید، واز روی تجارب شخصی خودتان، اگر شما را مخیر کنند حاضرید جواز برائت امنیتی به دکتر اوپنهایم بدهید ؟

پش : من آن موقعش نمی‌دادم ، حالاش هم نمی‌دهم .
 راب : شما در این عقیده تنها بودید ؟

پش : گمان می‌کنم همهٔ مأمورین امنیت پایتتر از لندزدیل و ژنرال گروز این عقیده را داشتند .
 راب : متشکرم ، کلنل .

مگری (به وکلای اوپنهایم) : آقایان میل دارند از کلنل پش سؤال کنند ؟

مارکس : بله ... آقای پش ، من می‌خواهم از شما يك سؤال روانشناسی بکنم . آیا شناختن شخصیت دکتر اوپنهایم آسان است یا اینکه شخصیت ایشان قدری پیچیده است ؟

پش : فوق‌العاده پیچیده است . و فوق‌العاده متناقض .
 مارکس : به عبارت دیگر انسان باید ایشان را خیلی خوب

بشناسد تا بتواند حکم قطعی دربارهٔ ایشان بکند؟

پش : بله .

مارکس : شما دکتر اوپنهاইمر را چقدر می‌شناسید ؟

پش : من ایشان را خیلی خوب می‌شناسم ، چونکه پرونده‌های

ایشان را خیلی خوب می‌شناسم .

مارکس : شما چند بار با ایشان صحبت کرده‌اید ؟

پش : يك بار .

مارکس : آیا اشخاص را از روی پرونده‌هایشان بهتر می‌توان

شناخت ، یا از صحبت کردن با آنها ؟

پش : در حرفه‌ما ، من پرونده را ترجیح می‌دهم . پرونده‌ها

مجموع تصویری هستند که يك فرد به تنهایی

نمی‌تواند راجع به شخص مورد نظر به دست بیاورد .

مارکس : فعالیت‌های دکتر اوپنهاইمر را مقامات امنیتی مخصوصاً

اف بی آی ، چند وقت است که زیر نظر داشته‌اند ؟

پش : سیزده سال .

مارکس : در این مدت دلیلی دائر بر خلافتکاری دکتر اوپنهاইمر

به دست آمده است ؟

پش : دلیل ، خیر .

مارکس : یا دائر بر عدم وفاداری ایشان ؟

پش : در قضیهٔ شوالیه ، بله .

مارکس : آیا شوالیه بیگناه شناخته نشد ؟

پش : اثبات جرم به گردن او امکان نداشت .

مارکس : شوالیه چه شد ؟

پش : از بار کلی اخراج شد، والبته تحت نظر قرار گرفت .

مارکس : اگر دکتر اوپنهاইمر این عواقب را پیش بینی می کرد، آیا قابل فهم نیست که چند هفته در افشای اسم این آدم تعلل کند ؟

پش : نه . نه وقتی که پای امنیت کشور در میان باشد .

ما از دانشمندی در مقام و مرتبه ایشان وفاداری مطلق انتظار داریم .

مارکس : شما می دانید که در ۱۹۴۶ اف بی آی قضیه شوالیه را مجدداً مورد رسیدگی قرار داد ؟

پش : بله .

مارکس : و می دانید که جواز برائت دکتر اوپنهاইمر بدون قید و شرط صادر شد ؟

پش : در ۱۹۴۶ هیچکس مردش نبود که جواز برائت دکتر اوپنهاইمر را توقیف کند - با آن شهرت و نفوذی که اوپنهاইمر داشت ! اوپنهاইمر در آن موقع خدا بود !

مارکس : من دیگر سؤالی ندارم .

میری : آقایان باز هم سؤالی از کلنل پش دارند ؟

اوانز اشاره می کند .

میری : آقای دکتر اوانز .

اوانز : من همیشه میل داشتم نظریک نفر کارشناس رابشنوم.
 برای من جالب است . این موضوع کلی است . به
 عقیده شما ، آقای پش ، در مورد یک طرح جنگی
 سری ، آیا می شود امنیت صددرصد به دست آورد ؟
 پش : نخیر . اگر دانشمندان و کارکنان فنی با دقت کافی
 انتخاب بشوند ، و در باره مسائل به آنها تعلیمات
 بدهند ، نودوپنج درصد امنیت می توان به دست آورد.
 اوانز : منظورتان از تعلیمات چیست ؟

پش : باید آنها را متوجه کنند که امروزه دانشمندان کار-
 شناسانی هستند که جزئی از یک امر بزرگ را بر عهده
 دارند . باید کار مربوط به خودشان را انجام بدهند
 و بعد کار را به کارشناسهای دیگر واگذار کنند ، یعنی
 به سیاستمدارها و نظامیها ، تا آنها تصمیم بگیرند که با
 آن چه باید کرد . و ما کارشناسانی هستیم که باید
 مواظب باشیم کسی سرتوی کار نکشد . اگر بخواهیم
 آزادی خودمان را نگه داریم ناچاریم از کمی از
 آزادیهایمان صرف نظر کنیم .

اوانز : من نمی دانم ، من خیلی خوشم نمی آید ، ولی شنیدن
 نظر یک نفر کارشناس برایم جالب بود .
 سری : باز هم سؤالی هست ؟ آقای مورگان .

مورگان : به عقیده شما آیا تمایلات کمونیستی دکتر اوپنهاইمر در رفتار ایشان در موضوع شوالیه تأثیری داشته است ؟
 پش : بدون شك. هر چند من به این نتیجه رسیده‌ام كه دکتر اوپنهاইمر وفاداری مطلق را فقط نسبت به دو چیز می‌توانند داشته باشند : علم و شغل خودشان .
 گاریسون : آیا شما لندزدیل ، رئیس سابقان را مأمور امنیتی نالایقی می‌دانید ، آقای پش ؟
 پش : نخیر . لندزدیل لایقترین آماتوری است كه من تا به حال دیده‌ام . شاید خشونت لازم را نداشته باشد ، و خشونت در حرفه ما يك امر حیاتی است .
 مری : اگر سؤال دیگری نیست - از اینکه زحمت کشیدید و برای كمك به ما به اینجا تشریف آوردید تشكر می‌كنم .

پش برمی‌خیزد و از اتاق بیرون می‌رود .

از آقای لندزدیل خواهش كنید تشریف بیاورند .

يك مأمور از اتاق بیرون می‌رود كه لندزدیل را بیاورد .

راب : برای تكمیل پرونده، آقای دکتر اوپنهاইمر، شماروابط
 دوستانه‌تان را با شوالیه هنوز دارید ؟

اوپنهاইمر : بله .

راب : آخرین بار کی او را دیدید ؟

اوپنهاইمر : چند ماه پیش ، در پاریس .

راب : دکتر ، دوست شما ها کون شوالیه چه وقت پی برد

که شما بوده اید که موضوع تماس او را به مقامات

امنیتی اطلاع داده اید ؟

اوپنهاইمر : گمان می کنم حالا از این مذاکرات پی خواهد برد .

اوانز : پس شما هیچ وقت به اون گفته اید که ، یعنی این سؤال

البته تقریباً خصوصی است ، که شما همه این قضایا را

باعث شده اید ؟

اوپنهاইمر : نه .

اوانز : چرا ؟

اوپنهاইمر : خیال می کنم برایش قابل فهم نمی بود .

مأموری که برای آوردن لندزدیل رفته

بود در را باز می کند و نگاه پرسنده ای به

مگری می اندازد .

مگری : آقای لندزدیل هستند ؟

مأمور لندزدیل را به جایگاه شهادت

راهنمایی می کند .

آقای لندزدیل آیا میل دارید به قید سوگند شهادت

بدهید ؟

لندزدیل : بسته به نظر آقایان و کلا یا اعضای هیئت است .

مگری : شهود قبلی به قید سوگند شهادت داده اند .

لندزدیل : در این صورت بنده هم به آنها تاسی می کنم .
 سگری : جان لندزدیل . آیا به خدا سوگند می خوری که در
 شهادت خود حقیقت و تمام حقیقت را بگویی و چیزی
 جز حقیقت نگویی ؟

لندزدیل : سوگند می خورم .
 سگری : لطفاً در جایگاه قرار بگیرید . آقای لندزدیل شما فعلاً
 به وکالت دادگستری مشغول هستید ؟

لندزدیل : بله ، در او هیو .
 سگری : کجا تحصیل کرده اید ؟
 لندزدیل : هاروارد .

سگری : شما مسئول امنیت تمام طرح سلاحهای اتمی بودید ،
 این طور نیست ؟
 لندزدیل : در زمان جنگ .

سگری : آقای گاریسون ، می توانید از آقای لندزدیل به عنوان
 شاهد سؤال کنید .

گاریسون : آیا صدور جواز برائت امنیتی آقای دکتر اوپنهاইمر
 دست شما بود ؟

لندزدیل : بله . صدور یا توقیف جواز . تصمیم مشکل بود .
 گاریسون : چرا ؟

لندزدیل : به عقیده کارشناسان دکتر اوپنهاইمر تنها کسی بود

که می‌توانست کار لوس آلاموس را به نتیجه برساند.
ولی از طرف دیگر گزارشهای اف بی آی در باره
ایشان چندان تعریفی نداشت. در نتیجه من بایستی
شخصاً در این مسئله حکم کنم.

گاریسون: چطور این حکم را کردید؟

لندزدیل: من ایشان را تحت نظر قرار دادم.

گاریسون: به چه ترتیبی؟

لندزدیل: دنبالش کردیم، نامه‌هایش را باز کردیم، به تلفن‌هایش
گوش دادیم، برایش تله‌های جورواجور گذاشتیم،
خلاصه همه کارهای مزخرفی را که در این قبیل موارد
می‌کنند ما در حق ایشان کردیم. و در این مدت من
هرچه می‌توانستم با ایشان و خانمشان صحبت کردم.
گمان می‌کنم آقای دکتر اوپنهایمر از من بدشان هم
نمی‌آمد. در هر صورت با من خیلی صریح صحبت
می‌کردند.

گاریسون: مقصود از این صحبت‌ها چه بود؟

لندزدیل: من می‌خواستم ببینم ایشان چه جور آدمی هستند،
چه فکر می‌کنند و چگونه فکر می‌کنند. من باید خودم
نتیجه می‌گرفتم که آیا سوء ظن اف بی آی درست
است و ایشان کمونیست هستند یا اینکه نیستند.

گاریسون: نتیجه‌ای که گرفتید چه بود!

لندزدیل : نتیجه این بود که ایشان کمونیست نیستند و جواز
برائتشان بدون توجه به گزارشهای اف بی آی بایستی
صادر شود.

ساریسون : آقای دکتر اوپنهایمر به جهت اینکه از افشای اسم
دوستان، شوالیه، خودداری کرده‌اند مورد مؤاخذه
قرار گرفته‌اند. نظر شما در این خصوص چیست ؟
لندزدیل : ایشان تاحدی بچگی کردند که تصور کردند می‌توانند
این اسم را پیش خودشان نگه‌دارند ، در حالی که
سروکارشان با ما بود . من همیشه خیال می‌کردم که
ایشان می‌خواهند برادرشان ، فرانک ، را محافظت
کنند ؛ و ژنرال گروز هم همین خیال را می‌کرد .
ساریسون : آیا خودداری ایشان امنیت طرح را به خطر
می‌انداخت؟

لندزدیل : نه. فقط کار ما را زیاد می‌کرد - یعنی آن داستانی که
ایشان به خورد ما دادند نمونه بود.

ساریسون : نمونه چه ؟

لندزدیل : آخر دانشمندان مأمورین تأمینات را یا خیلی ابله
تصور می‌کنند یا خیلی زرنگ . و در هر صورت
بی‌کاره.

اوانز : عجب . به نظر شما چرا این جور تصور می‌کنند ؟

لندزدیل: کار کردن مغز علمی و مغز امنیتی نظامی با هم مثل این است که يك دسته مرغ و يك دسته کرگدن بخوانند باهم والیبال بازی کنند. هر دسته‌ای خیال می‌کنند آن دسته دیگر اصلاً بازی بلد نیست.

اوانز: کرگدن‌ها کدام دسته باشند؟

لندزدیل: کرگدن‌ها حیوانات نازنینی هستند.

ساریسون: کلنل پش در اینجا شهادت داده است که به عقیده ایشان داستان حقیقی همان داستان سه تماس و میکرو فیلم و شخص وابسته به کنسولگری شوروی است.

لندزدیل: می‌دانم، ولی عقاید ایشان با نتایج تحقیقات ما جور در نمی‌آید.

ساریسون: آیا این تحقیقات به نتیجه هم رسیده است؟

لندزدیل: این تحقیقات سه بار به نتیجه رسیده است - در ۱۹۴۳ و ۱۹۴۶ و ۱۹۵۰. امیدوارم حالا هم برای بار چهارم به نتیجه برسد. قضیه تماماً باد هوا بود.

ساریسون: اگر حالا، امروز، قرار بود شما در خصوص صدور جواز برائت آقای دکتر اوپنهاইمر تصمیم بگیرید، آیا جواز ایشان را صادر می‌کردید؟

لندزدیل: به حکم همان موازینی که در آن موقع به کار بردیم، بله، مسلماً. البته قصدم تفسیر مقررات فعلی نیست.

موازین ما عبارت بودند از وفاداری و صداقت .

هماریون : متشکرم، آقای لندزدیل .

همری : آقای راب، شما میل دارید از آقای لندزدیل سؤال کنید ؟

راب : آقای رولندر سؤال خواهند کرد .

رولندر : قربان ، این طور که من می فهمم شما درخصوص این که براساس موازین فعلی حاضر بودید جواز برائت دکتر اوپنهاইمر را صادر کنید یا نه عقیده ای ارائه نمی کنید ؟

لندزدیل : موازین فعلی برای من غریبند . من از این موازین اطلاع دارم ، ولی به نظرم غریبند . من میل ندارم درباره فایده این موازین بحث کنم . من بر اساس تجربه گذشته ام دکتر اوپنهاইمر را کاملاً وفادار و صادق می دانم .

رولندر : صداقت ایشان محل اعتماد بود ؟

لندزدیل : بسیار .

رولندر : آیا به نظر شما صداقت با گذراندن شب در کنار يك

زن کمونیست منافاتی ندارد ؟

لندزدیل : آقای رولندر، اگر شما عمیقاً عاشق زنی بشوید که از قضا عقاید کمونیستی داشته باشد ، واگر آن زن به

سبب ناراحتی بخواهد شما را ببیند، در آن صورت
من امیدوارم که شما برای تسکین ناراحتی آن زن
بسروید و دستگاه ضبط صوتتان را هم با خودتان
نبرید.

رولندر : شما، قربان، به سؤال من جواب ندادید .
لندزدیل : سؤال مربوط به جین تئلاک تا به حال هفده بار جواب
داده شده، آقای رولندر ! دکتر اوپنهاইمر تحت نظر
ما بود. من نوار ضبط شده را گوش دادم و آن را از
بین بردم .

رولندر : چرا ؟
لندزدیل : برای اینکه هرچیزی حدی دارد، آقای رولندر !
رولندر : من حرف شما را نمی فهمم، قربان !
لندزدیل : بدا به حال شما !
سری : آقای رولندر ، من پیشنهاد می کنم که این قضیه را
مختومه تلقی کنیم .

راب : اسم استیو نلسون به نظر شما آشناست ؟
لندزدیل : بله.
راب : این شخص که بود ؟

لندزدیل : يك نفر کادر حرفه ای حزب کمونیست اهل کالیفرنیا
که می گفتند در اواخر ۱۹۴۳ یا در آن حدود پی برده

بود که ما مشغول ساختن سلاحهای اتمی هستیم .

راب : آیا تصور می شد که این شخص از طریق چه کسی به

این مطلب پی برده است ؟

لندزدیل : گفته می شد که ممکن است این خبر را از جین تتلاک

یا خانم اوپنهایمر به دست آورده باشد، واف بی آی

هم چنین ظنی داشت. از تحقیقات ما....

راب : لطفاً اظهارات خودتان را به سؤال من محدود

کنید .

لندزدیل : من مسلماً حق دارم جمله ام را تمام کنم! ... از تحقیقات

ما دلیلی به دست نیامد که این ظن را تقویت کند.

راب : براساس تحقیقات شما چنین احتمالی را می شد مطلقاً

مردود دانست ؟

لندزدیل : ما برگه ای به دست نیاوردیم .

راب : ولی نمی خواهید مسئولیت تصریح این حرف را

برعهده بگیرید که چنین احتمالی را می شد مطلقاً

مردود دانست.

لندزدیل : هرطور میل شماست .

راب : من میل دارم از خود دکتر اوپنهایمر يك سؤال بکنم.

گری : بسیار خوب .

راب : شما استیونلسون را از آشنایان نزدیک خودتان

می‌دانید؟

اوپنهاইمر: نه خير. نلسون از آشنایان زن من بود.

راب: آیا جین تتلاک او را خوب می‌شناخت؟

اوپنهاইمر: مختصری. روابط آنها هیچ جنبه شخصی نداشت.

راب: در این صورت اگر جین تتلاک او را ملاقات کرده باشد لابد باید فرض کرد که جهت این ملاقات مطلقاً

سیاسی بوده - درست است؟

اوپنهاইمر: من نمی‌توانم به این سؤال جواب بدهم. باید فرض!

لابد!

راب: قبول، دکتر، این سؤال يك فرضی است.

حالا من سؤال را به این صورت طرح می‌کنم. اگر

فرض کنیم که جین تتلاک از طریق شخصی به طرح

سلاحهای اتمی ما پی‌برده بود - البته فقط داریم فرض

می‌کنیم - در آن صورت با اطلاعاتی که از ساختمان

روانی او داریم، آیا به هیچ وجه احتمال نمی‌دهید

که این راز را با استیونلسون در میان گذاشته باشد؟

اوپنهاইمر: خانم تتلاک از طریق من پی‌به چیزی نبرده بود.

راب: آیا شما بین يك همچو ملاقات فرضی و عاقبت

اندوهبار او رابطه‌ای نمی‌بینید؟

اوپنهاইمر جواب نمی‌دهد.

دکتر، من دارم از شما سؤال می‌کنم.

اوپنهاইمر: می‌دانم . و من هم جواب سؤال شما را نمی‌دهم .

راب : آقای رئیس ...

سماریسون: آقای رئیس ...

سمری : بر اساس اعتراضی که قبلاً به وسیله طرف مدافع

مطرح شد و مورد تأیید قرار گرفت ، سؤال آقای

راب غیر قابل طرح است . آقای لندزدیل به عنوان

شاهد در جایگاه قرار دارند .

روئندر : قربان شما اینجا گفتید داستانی که دکتر اوپنهاইمر

به خورد شما داده بود نمونه بود .

لندزدیل : رفتار ایشان نمونه بود .

روئندر: نمونه چه بود ؟

لندزدیل : نمونه رفتار دانشمندان .

روئندر : دکتر اوپنهاইمر در اینجا اظهار داشته است که به شما

و کلنل پش دروغ گفته است . آیا دروغ گفتن نمونه

رفتار دانشمندان است ؟

لندزدیل : نمونه رفتار دانشمندان این است که آنها پیش خودشان

حکم می‌کنند که من به دانستن چه مطلبی احتیاج دارم

و به چه مطلبی احتیاج ندارم .

روئندر : سؤال من این بود که آیا به نظر شما دانشمندان عموماً

دروغگو هستند ؟

لندزدیل : من عقیده ندارم که مردم عموماً دروغگو باشند. ولی آدمهای درخشان غالباً خودشان را در قضاوت راجع به مسائلی که در آنها صلاحیت ندارند صالح می‌دانند. روئندر : در آن موقع ، قربان، مسئله عبارت بود از تحقیق در امری که احتمال جاسوسی در آن می‌رفت . درست است ؟

لندزدیل : بله ، خوب . بله .

روئندر : و دکتر اوپنهاইمر هم وقتی که از افشای اسم شوالیه خودداری کرد این را می‌دانست ؟

لندزدیل : بله .

روئندر : و شما به او گفتید که خودداری او تحقیقات شما را به‌طور جدی مختل می‌کند ؟

لندزدیل : او نخستین دانشمندی نبود که تحقیقات مرا مختل می‌کرد ، و آخرین هم نبود .

راب : آقای لندزدیل ، شما خودتان را مجبور به دفاع از دکتر اوپنهاইمر می‌دانید ؟

لندزدیل : من سعی می‌کنم تا آنجا که می‌توانم بی‌طرف باشم . راب : جواب آخر شما مرا به شك انداخت .

لندزدیل : (خودداریش را از دست می‌دهد .) سؤالی هم که این جوان طرح کرد مرا به شك انداخت که در اینجا غرض

کشف حقیقت باشد! من از این جنونی که نمونه‌اش
 این تحقیقات است بی‌اندازه نگرانم !
 راب : شما فکر می‌کنید این تحقیقات نمونه جنون است؟
 لندزدیل : من فکر می‌کنم ...
 روئندر : بله یا نه ؟
 لندزدیل : من حاضر نیستم «بله یا نه» جواب بدهم . اگر شما
 به این طریق ادامه بدهید ...
 راب : خوب ، چه می‌شود ؟
 لندزدیل : (خودداریش را دوباره به دست می‌آورد). اگر اجازه بدهید
 حرفم را تمام کنم با کمال میل سؤال شما را جواب
 می‌دهم .
 راب : بسیار خوب .
 لندزدیل : من فکر می‌کنم که جنون فعلی ما بر سر کمونیسم
 برای نحوه زندگی ما و برای دموکراسی خطرناک
 است. موازین قانونی را بر اثر ترس و تعصب و تنفر
 کنار می‌گذارند ... کاری که الآن می‌شود ، کاری که
 بسیاری از مردم الآن می‌کنند، این است که به وقایعی
 که در ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ اتفاق افتاده نگاه می‌کنند و
 با احساسات فعلی‌شان درباره آنها حکم می‌کنند. ولی
 رفتار انسان بر اثر گذشت زمان تغییر می‌کند ! اگر

معاشرتهای ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ را به همان چشمی نگاه کنیم که به معاشرتهای امروزی نگاه می‌کنیم - در آن صورت به نظر من این نمونه‌ای از جنون فعلی است. راب: پس حقیقت دارد که شما این تحقیقات را نمونه ... لندنزدیل: بنده را در آن موقع مرخص کردند برای این که حاضر نشدم اجازه-بدهم يك صاحب منصب سابق بریگاد اسپانیا در ارتش ما خدمت کند - و بعد این شخص را به دستور مستقیم کاخ سفید وارد خدمت کردند! این بود وضع کار در آن روزها! ... زنده کردن مسائل مرده ۱۹۴۰ و ۱۹۴۳ چه فایده‌ای دارد؟ منظور من از جنون این است.

راب: شما از کجا می‌دانید که این هیئت می‌خواهد مسائل مرده را زنده کند؟

لندنزدیل: من نمی‌دانم. امیدوارم که اشتباه کرده باشم. رولندر: قربان، آیا حقیقت دارد که افسران امنیتی زیردست شما همه به اتفاق آرا با دادن جواز برائت به دکتر اوپنهاইمر مخالفت کردند؟

لندنزدیل: من هم اگر فقط از روی گزارشهای اف بی آی قضاوت می‌کردم ناچار مخالفت می‌کردم. ولی موفقیت طرح لوس آلاموس، بمب اتمی - این بود معنی دکتر اوپنهاইمر!

رولندر : متشکرم قربان .

موری : سؤال دیگری نیست ؟ آقای مورگان .

مورگان : تمایلات سیاسی دکتر اوپنهاইمر از چه قبیل بود ؟

لندزویل : خیلی چپ .

مورگان : آیا به نظر شما این نوع تمایلات را همیشه می شود از

تمایلات کمونیستی جدا دانست ؟

لندزویل : در بسیاری موارد ، بله .

مورگان : اگر اشتباه نکنم ، شما برخلاف کلنل پش عقیده ندارید

که دکتر اوپنهاইمر در قضیه شوالیه از خودش سلب

صلاحیت کرده باشد ؟

لندزویل : نخیر .

مورگان : من يك كاسب كار كشته ام و معتقد به فلسفه عمل هستم .

اجازه می دهید يك سؤال فرضی از شما بکنم ؟

لندزویل : خواهش می کنم .

مورگان : فرض کنیم که شما رئیس يك بانک بزرگ هستید .

لندزویل : با کمال میل !

مورگان : آیا حاضرید شخصی را در بانکتان استخدام کنید که

با دزدها روابط صمیمانه دارد ؟ آیا حاضرید چنین

شخصی را مدیر بانک خودتان بکنید ؟

لندزویل : اگر شخص طراز اول باشد ، بله .

مورسمان : خوب، فرض کنیم که شما يك همچو مدیر طراز اولی دارید... يك روز یکی از دوستان این مدیر به دیدنش می آید و می گوید : « من چند نفر آدم خیلی قابل می شناسم که خیلی میل دارند بانك شما را بزنند . هیچ طوری هم نمی شود . تنها کاری که شما باید بکنید این است که سیم زنگ خطر را قطع کنید . » مدیر شما پیشنهاد را رد می کند : فرض کنیم به پیشنهاد کنندگان توپ و تشرهم می زند . اگر آن مدیر قضیه را تا شش ماه به شما گزارش ندهد و بعد در ارتباط با يك دزدی بانك در شیکاگو قضیه را به شما اطلاع بدهد - آیا شما متعجب نخواهید شد ؟

لندزدیل : من از او خواهم پرسید که چرا در اطلاع دادن به من آن قدر تأخیر کرده است .

مورسمان : فرض کنیم که در جواب شما بگوید : « شخصی که این پیشنهاد را به من کرد از دوستان صمیمی من بود ، من حرفش را جدی نگرفتم ، یقین دارم خودش در این قضیه دخالتی ندارد ؛ به همین جهت نخواستم برایش درد سر درست کنم . اما چون قضیه شیکاگو پیش آمده ، خواستم توجه شما را به آن شخصی که در قضیه پیشنهاد پیشقدم بوده جلب کنم . » آیا شما از مدیرتان نخواهید خواست اسم دوستش را هم به شما

بگوید ؟

لندزدیل : چرا، گمان می‌کنم که خواهم خواست. البته درضمن سعی خواهم کرد معلوم کنم که اصل قضیه جدی بوده است یا حرف مفت .

مورسمان : حالا فرض کنیم که مدیر بانک قضیه را به این صورت برای شما نقل کند که «دوستم در آن موقع به من گفت که آن اشخاصی که می‌شناسد خیال دارند چندین بانک را بزنند ، و برای این کار از آخرین ابزارها استفاده کنند.» شما به این نتیجه نمی‌رسید که پلیس را باید خبر کرد ؟

لندزدیل : چرا .

مورسمان : خوب ، این مدیر بانک شما حالا تحت فشار قرار گرفته که اسم دوستش را بروز بدهد . حالا می‌آید پیش شما و می‌گوید : «آقای لندزدیل ، من اخیراً داستانی درباره یکی از دوستانم و چند نفر دیگر برای شما گفتم. این داستان من درآوردی بود. اصلاً حقیقت ندارد . من فقط می‌خواستم دوستم را از دردسر برکنار نگه دارم.» شما از خودتان نمی‌پرسید : چرا ؟ چه کاسه‌ای زیر نیمکاسه هست ؟ آیا طریق برکنار نگه داشتن دوستان از دردسر این است که آدم داستان من درآوردی درباره آنها بگوید ؟

لندزدیل : من مسلماً این سؤالها را از خودم می‌کنم . اما نه دوازده سال بعد ، که معلوم شده باشد هیچ‌کدام از آن اشخاص فی الواقع بانک را نزنده‌اند .
مورسمان : آقای لندزدیل ، شما همه بانکهای آمریکا را می‌شناسید ؟

لندزدیل : آن بانکی را که منظور شماست من خیلی خوب ...
می‌شناسم . قیاس شما مع الفارق است .
مورسمان : قبول دارم که خام است . خیال خام یکی از پرسودترین مشغله‌های بنده است .

سری : دیگر از آقای لندزدیل سؤالی هست ؟ بله ، آقای اوانز .

اوانز : من قبلاً هم به آقای پش‌گفتم که از جواب ایشان قانع نشدم ؛ شاید تقصیر از خود سؤال باشد : در خصوص طرحهای جنگی سری ، آیا امنیت صد در صد امکان دارد ؟

لندزدیل : نخیر .

اوانز : چرا امکان ندارد ؟

لندزدیل : برای حصول امنیت صد درصد ما باید همه آزادیهای را که می‌خواهیم از آنها دفاع کنیم کنار بگذاریم .
و چنین کاری نمی‌شود کرد .

اوانز : پس به عقیده شما چه می شود کرد که حد اعلای

امنیت برای کشور حاصل بشود ؟

لندزدیل : باید کاری بکنیم که بهترین عقاید و بهترین نحوه

زندگی را داشته باشیم .

اوانز : من متخصص این فن نیستم ، ولی گمان می کنم که

من هم به همین نتیجه می رسیدم ... کار آسانی

نیست .

لندزدیل : نخیر .

اوانز : من دیگر سؤالی ندارم .

گری : خیلی متشکر ، آقای لندزدیل .

لندزدیل بر پا می ایستد .

اوانز : چرا ، يك سؤال دیگر . سؤال آخر من يك سؤال

غیر حرفه ای و ساده لوحانه است . وقتی که من به نتیجه

این طرح های سری نگاه می کنم ، به نتیجه این تحقیقات

امنیتی و غیره ، مقصودم این است که این دنیا مثل يك

بشکه پر از باروت است که ما قدری ناراحت رویش

نشسته ایم ، به نظر من این سؤال پیش می آید که آیا

بهترین راه حفظ این اسرار این نیست که آنها را فاش

کنیم ؟

لندزدیل : منظور تان چیست ؟

اوانز : منظورم این است که این حق دیرینه دانشمندان را احیا کنیم که بتوانند نتیجه تحقیقاتشان را منتشر کنند، یا شاید از آنها بخواهیم که این کار را بکنند.

لندزدیل : آقای دکتر اوانز ، این خیلی جنبه خواب و خیال دارد ، به طوری که حتی بچه‌ها هم حق ندارند از این خوابها بپینند ... دنیا به دو دسته گوسفند و گرگ تقسیم شده است و ما همه در کشتارگاه هستیم .

اوانز : قبلا عرض کردم که بنده متخصص نیستم .

مری : خیلی متشکر، آقای لندزدیل .

لندزدیل از اتاق بیرون می‌رود.

جلسه امروز به عنوان تنفس ختم می‌شود . در جلسه بعد راجع به رفتار دکتر اوپنهاইمر در مسئله بمب ایدروژنی بحث خواهیم کرد. از آقای راب و آقای گاریسون خواهش می‌کنم اسامی شهدشان را به من لطف کنند .

۲

صحنه اول

صحنه مثل سابق باز است . فیلمهای
مستند زیر روی پرده می افتد و گفتار
زیر همراه آن خوانده می شود :

گفتار

انفجار مایک ، نخستین
بمب ایدروژنی در اقیانوس
آرام .

فیلم

۳۱ اکتبر ۱۹۵۲
انفجار آزمایشی نخستین
بمب ایدروژنی در

اقیانوس آرام .

جزیره الوگلوب در اقیانوس
غرق می شود.

پرزیدنت ترومن سخن
می گوید .

گروه انبوهی دست می زنند.

۸ اوت ۱۹۵۳

انفجار آزمایشی نخستین بمب
ایدروژنی روسیه .

مالنکف ، نخست وزیر
شوروی ، سخن می گوید.

گروه انبوهی دست می زنند.

يك دسته بمب افکن امریکایی،

يك دسته بمب افکن شوروی.

جزیره الوگلوب ، اتول ،
انیوتوك ، در اقیانوس غرق
می شود .

پرزیدنت ترومن اعلام می کند
که امریکا انحصار بمب
ایدروژنی را در دست دارد.

انفجار آزمایشی نخستین
بمب ایدروژنی شوروی در
قسمت آسیایی خاك شوروی.

مالنکف ، نخست وزیر
شوروی ، اعلام می کند که
انحصار بمب ایدروژنی از
دست امریکا خارج شده
است .

باتعادلی که فعلاً در نیروی

هسته‌ای برقرار است
فرماندهیهای عالی دوقدرت
بزرگ جهان بمب افکنهای
دورپرواز اتمی و ایدروژنی
خود را همیشه در حال پرواز
نگه می‌دارند .

پرده سینما بسته می‌شود .
اعضای هیئت و وکلای طرفین در جای
خود قرار می‌گیرند . اوپنهایمر در
جایگاه شهود است .
گوردون گری، رئیس هیئت، جلو می‌آید
و کنار چراغهای جلو صحنه می‌ایستد

گری : من می‌ترسیدم که این اتفاق بیفتد و افتاد . روزنامه
«نیویورک تایمز» نامه کمیسون نیروی اتمی و جواب
دکتر اوپنهایمر را منتشر کرده است .

این نامه‌ها را وکلای دکتر اوپنهایمر منتشر کرده‌اند
تا تحریکات ضد اوپنهایمر را خنثی کرده باشند . حالا
قضیه دکتر اوپنهایمر در امریکا تیرهمه روزنامه‌ها و
نقل همه مجالس است .

گری باحرکتی حاکی از تسلیم به جای
خود برمی گردد .

صداهایی از بلندگو شنیده می شود که
تیتراهای زیر را می خواند . همراه صدا،
پنج عکس از دکتر اوپنهايم روی
پرده می افتد که با هم قویاً فرق دارند
و حالت هر کدام مطابق تیتري است که
خوانده می شود.

صدای بلندگو:

مردی که دوستی را بالاتر از دولت
می داند .

عکس .

شهیدی که به خاطر اخلاق پا ساختن بمب
ایدروژنی مخالفت کرد .

عکس .

خائنی که انحصار اتمی امریکا را از
میان برد .

عکس .

اوپنهايم . دريفوس امریکا

عکس .

پایان نمایش عکس .

صحنه دوم

متن زیر روی پرده می افتد؛
تحقیقات وارد مرحله حساس می شود.

وفاداری به دولت .

وفاداری به بشریت .

رأب : آقای دکتر ، حالا میل داریم دربارهٔ رفتار شما در

مسئلهٔ بمب ایدروژنی بحث کنیم .

اوپنهاইمر: بسیار خوب.

رأب : من از نامهٔ کمیسیون نیروی اتمی، قسمت آخر صفحهٔ

شش، می‌خوانم : «همچنین گزارش داده شد که در

پاییز ۱۹۴۹ و بعد از آن شما با ساختن بمب ایدروژنی

قویاً مخالفت کرده‌اید؛ (۱) به دلایل اخلاقی، (۲) به

ادعای عملی نبودن امر ، (۳) به ادعای ناقص بودن

وسایل و متخصصین برای اجرای طرح ، (۴) به این

عنوان که چنین کاری از لحاظ سیاسی مطلوب نیست.»

آیا این اظهارات صحیح است ؟

اوپنهاইمر: تاحدی .

رأب : تا چه حد، دکتر، و تا چه حد صحیح نیست ؟

اوپنهاইمر: من این را در نامهٔ جوابی‌ام روشن کرده‌ام .

رأب : من میل دارم که باز هم روش‌تر بشوم .

اوپنهاইمر: بفرمایید .

رأب : من در اینجا گزارشی در دست دارم از کمیتهٔ مشاور

عمومی که شما رئیسش بودید. تاریخ گزارش مربوط

به اکتبر ۱۹۴۹ است ، و در جواب این سؤال تهیه شده که آیا ایالات متحده باید یا نباید يك طرح فوری برای ساختن بمب ایدروژنی اجرا کند . آیا این گزارش را به خاطر دارید؟

يك نسخه از گزارش را به دکتر اوپنهاইمر می‌دهد.

اوپنهاইمر: گزارش اکثریت. خود من نوشتمش .

راب: در این گزارش گفته شده است که - آقای رولندر گزارش را برای ما می‌خوانند...

رولندر: در گزارش اکثریت گفته شده است که: « ما همه امیدواریم که از ساختن این بمب بتوان احتراز کرد. ما همه در این عقیده متفقیم که در حال حاضر درست نیست که ایالات متحده برای ساختن چنین سلاحی پیشقدم بشود . »

راب: آقای دکتر ، آیا معنی این مطلب این نیست که شما مخالف ساختن شدن بمب ایدروژنی بودید ؟

اوپنهاইمر: ما مخالف پیشقدم شدن در ساختن بمب ایدروژنی

بودیم ... روسها نخستین بمب اتمی‌شان را در ۱۹۴۹ منفجر کرده بودند، و ما در سراسر آمریکا از این خبر تکان خوردیم. ما انحصار بمب اتمی را از دست داده بودیم ، و نخستین عکس‌العمل ما این بود که هرچه زودتر انحصار بمب ایدروژنی را به دست بیاوریم .

راب: این عکس العمل کاملاً طبیعی هم بود، این طور نیست؟
اوپنهاইمر: طبیعی شاید، ولی معقول خیر. روسها هم بمب
ایدروژنی ساختند.

راب: آیا ما از لحاظ فنی وضع خیلی بهتری نداشتیم؟
اوپنهاইمر: شاید، ولی در روسیه فقط دو هدف مناسب برای بمب
ایدروژنی وجود دارد: مسکو و لنینگراد؛ در صورتی
که ما بیش از پنجاه هدف مناسب داریم.
راب: و این دلیل دیگری است بر این که باید از روسها
جلوتر بیفتیم، یا اینکه نیست؟

اوپنهاইمر: به نظر من عاقلانه تر این بود که کوشش بشود این
سلاح وحشتناك در بین ملل تحریم بشود... توانایی
از میان بردن زندگی از روی کره خاك يك امر تازه
است.

راب: من نمی دانم این نکته درست است یا نه، ولی وقتی
که ما از بمب ایدروژنی صحبت می کنیم، مقصود
بمبی است که ده هزار بار بیش از بمب اتمی قدرت
دارد؛ درست است؟

اوپنهاইمر: به طور تقریبی، بله.

راب: پس اغراق نیست که گفته شود با قدرتی ده هزار برابر
بمب اتمی؟

اوپنهاইمر: من گمان می‌کنم قدرت بمب ایدروژنی حد و حصری ندارد. بنا بر محاسبات ما ناحیه کشنده يك بمب متوسط دایره‌ای است به قطر ۳۶۰ میل.

راب: وقتی که شما ابتدا به لوس‌آلاموس رفتید، آیا برای ساختن چنین سلاحی هیچ تردیدی می‌داشتید؟
 اوپنهاইمر: در ۱۹۴۲؟ نخیر. تردیدهای من بعد پیدا شد.
 راب: کی؟ شما چه وقت برای ساختن بمب ایدروژنی تردید اخلاقی پیدا کردید؟

اوپنهاইمر: اجازه بدهید کلمه «اخلاقی» را از صحبت خارج کنیم، چون باعث خلط مبحث می‌شود.

راب: بسیار خوب. چه وقت تردید پیدا کردید؟
 اوپنهاইمر: وقتی که برای من روشن شد که ما قصد داریم سلاحهایی را که می‌سازیم به کار ببریم.
 راب: پس از هیروشیما؟

اوپنهاইمر: بله.

راب: شما در اینجا شهادت دادید که در انتخاب هدفهای بمب در ژاپون شرکت داشتید. درست است؟
 اوپنهاইمر: بله. و گفتم که تصمیم به انداختن بمب با ما نبود.
 راب: من نگفتم با شما بود. شما فقط هدفها را انتخاب کردید و بعد از انداخته شدن بمب ناراحتی اخلاقی

شدید پیدا کردید؟

اوپنهاইمر: بله . خیلی وحشتناك . ما همه به طرز وحشتناكى ناراحت شدیم .

راب : آقاى دكتر ، آيا همین ناراحتیهای وحشتناك نبود كه در ۱۹۴۵ باعث شد شما از اقدام جدی به ساختن بمب ایدروژنى خوددارى كنید ؟

اوپنهاইمر: نه . در ۱۹۵۰ كه ساختن بمب ایدروژنى عملاً ممكن شد ما بمب را در مدت کوتاهی ساختیم ، قطع نظر از ناراحتی و تردید . این واقعیت است . البته من نمی گویم كه واقعیت خوبی است .

راب : شما در مورد بمب ایدروژنى هیچ كار علمى هم كردید ؟

اوپنهاইمر: در عمل خیر .

راب : شما چه كمكى به ساختن بمب كردید ؟

اوپنهاইمر: من به عنوان مشاور كمك كردم .

راب : ممكن است يك مثال برای ما بزنید ؟

اوپنهاইمر: در ۱۹۵۱ من كنفرانسی از فیزیكدانهای طراز اول تشكيل دادم . كار خیلی پرثمری بود . ما خیلی مشتاق امكانات كار بودیم ، و بسیاری از فیزیكدانها به لوس-آلاموس برگشتند .

راب : که بود که نظریات درخشان داشت ؟

اوپنهاইمر : بیشتر ، تلر . ماشینهای حساب نویمن هم سهمی داشتند . بته و فرمی هم کمک کردند .

راب : شما هم به لوس آلاموس برگشتید ؟

اوپنهاইمر : نه .

راب : چرا برگشتید ؟

اوپنهاইمر : من کارهای دیگری داشتم... سهم علمی من در رشته حرارت هسته‌ای قابل چشم پوشی بود .

روئندر : (سندی را از پرونده‌هایش بیرون می‌کشد). من در اینجا سند ثبت اختراعی را در دست دارم که به بمب ایدروژنی مربوط است . شما در ۱۹۴۴ تقاضای ثبت این اختراع را کردید .

اوپنهاইمر : به اتفاق تلر ؟

روئندر : بله . در ۱۹۴۶ اختراع به نام شما ثبت شد .

اوپنهاইمر : بله ، درست است . يك مطلب جزئی است... فراموش کرده بودم که قضیه را دنبال کرده‌ایم .

راب : شما خواهش تلر را برای رفتن به لوس آلاموس

نپذیرفتید و گفتید که میل دارید در قضیه بمب

ایدروژنی بیطرف بمانید .

اوپنهاইمر : امکان دارد .

راب : که شما میل داشتید بیطرف بمانید ؟
 اوپنهاইمر: که من چنین چیزی گفته باشم . يك وقت بود که
 تلمی خواست برنامه بمب ایدروژنی را به هر قیمتی
 شده دنبال کند . من می خواستم دلایل له و علیه قضیه
 را مطالعه کنم حد اقل تا وقتی که ریاست جمهور
 شخصاً دستور اجرای برنامه فوری را صادر کرد .
 راب : ولی شما از برگشتن به لوس آلاموس خودداری
 کردید، حتی بعد از تصمیم ریاست جمهور؟
 اوپنهاইمر: بله .

راب : آقای دکتر، گمان نمی کنید که اگر شما آستین بالا
 می زدید و تصدی برنامه بمب ایدروژنی را بر عهده
 می گرفتید، در روحیه دانشمندان خیلی مؤثر بود ؟
 اوپنهاইمر: شاید . من عقیده نداشتم .
 راب : شما عقیده نداشتید که بمب ایدروژنی ساخته شود ،
 حتی بعد از تصمیم ریاست جمهور ؟
 اوپنهاইمر: من عقیده نداشتم که مسئولیت برنامه را بر عهده
 بگیرم . من برای این کار مناسب نبودم .

راب : دکتر، سؤال من این نبود .
 اوپنهاইمر: من خیال می کنم همین بود .
 راب : شما عقیده نداشتید که بمب ایدروژنی ساخته شود ،

حتی بعد از تصمیم ریاست جمهور؟

اوپنهاইمر: من همیشه بمب ایدروژنی را سلاح وحشتناکی می‌دانستم و عقیده داشتم که عدمش به از وجود است. معهذا من برنامه فوری را تأیید کردم.

راب: به چه صورت؟

اوپنهاইمر: به صورت مشاور.

راب: به صورت دیگر چطور؟

اوپنهاইمر: چند دانشمند جوان را هم که جزو شاگردانم بودند به تلر توصیه کردم.

راب: با آنها صحبت هم کردید؟ کاری کردید که به برنامه اشتیاق پیدا کنند؟

اوپنهاইمر: تلر با آنها صحبت کرد. من خبر ندارم که اشتیاقی هم در آنها به وجود آورد یا نه.

راب: آقای دکتر، شما نگفتید که نسبت به برنامه ۱۹۵۱ اشتیاق داشتید؟

اوپنهاইمر: من نسبت به افکار علمی خیره کننده‌اش اشتیاق داشتم.

راب: شما عقیده داشتید که افکار علمی ساختن بمب

ایدروژنی خیره کننده و جالب هستند - و از طرف

دیگر عقیده داشتید که نتیجه - یعنی بمب ایدروژنی -

وحشتناك است . همین طور است ؟

اوپنهاইمر: بله ، گمان می‌کنم همین طور باشد . این تقصیر فیزیکدانها نیست که در این زمانه افکار درخشان همیشه به صورت بمب درمی‌آیند . تا وقتی که قضیه از این قرار است ، انسان همیشه می‌تواند نسبت به يك امر اشتیاق علمی داشته باشد و در عین حال به عنوان يك انسان از آن وحشت هم داشته باشد .

مُری : آقای دکتر اوپنهاইمر، به نظر شما این نکته حاکی از تقسیم شدن وفاداری نیست ؟

اوپنهاইمر: تقسیم بین چه کسانی ؟

مُری : وفاداری به دولت - وفاداری به بشریت .

اوپنهاইمر: بگذارید فکر کنم ... من میل دارم مسئله را به این صورت در آورم : اگر دولتها خودشان را شایسته اکتشافات علمی جدید نشان ندهند ، یا به قدر کافی شایسته نشان ندهند، در آن صورت دانشمندان با این قبیل تعارضات از وفاداری رو به رو می‌شوند .

مُری : اگر شما با چنین تعارضی روبه رو بشوید - چنانکه

مسلمانان در قضیه بمب ایدروژنی روبه رو شدید - در آن

صورت برای کدام وفاداری رجحان قائل می‌شوید؟

اوپنهاইمر: من گمان می‌کنم که در همه موارد وفاداری کامل نسبت

به دولتم داشته‌ام ، بدون آنکه از ناراحتی و تردید
خودم کاسته باشم، وبدون آنکه خواسته باشم بگویم
این کار صحیح است .

راب : شما نمی‌خواهید بگویید صحیح است که انسان در
همه موارد وفاداری کامل نسبت به دولت داشته باشد؟
اوپنهاইمر: نمی‌دانم . من در این باره فکر می‌کنم . ولی همیشه
این وفاداری را داشته‌ام.

راب : آیا این در مورد برنامه بمب ایدروژنی هم صدق
می‌کند؟

اوپنهاইمر: بله.

راب : منظورتان این است که بعد از تصمیم ریاست جمهور
از این برنامه فعالانه حمایت کردید؟

اوپنهاইمر: بله ، هرچند تردیدهای عمیق من سر جای خودشان
بودند.

راب سندی را از پرونده بیرون می‌کشد.

راب : ولی شما در يك مصاحبه تلویزیونی می‌گویید که -
آقای رولندر برای ما می‌خوانند ...

ورقة کاغذ را به رولندر می‌دهد و يك
نسخه هم روی میز رئیس می‌گذارد.

رولندر : نقل می‌کنم: «تاریخ قدیم از امحای قبایل و نژادها

و ملل حکایت می کنند . حالا تمامی بشریت ممکن است به دست بشر محو بشود . در نظر انسان مستقل این احتمال الآن وجود دارد ، مگر آنکه اشکال جدید همزیستی سیاسی را که روی زمین مورد احتیاج است به وجود بیاوریم .»

راب : آقای دکتر ، آیا حمایت از بمب ایدروژنی معنی اش همین است ؟

اوپنهاইمر : این با آن برنامه هیچ ارتباطی ندارد . وقتی که من این مصاحبه را کردم ، مدتی بود که اولین آزمایشهایمان را کرده بودیم . روسها هم آزمایشهایشان را کرده بودند .

روئندر : این طور نیست ، قربان . شما این مصاحبه را در ۱۹۵۲ کردید که ما انحصار بمب را در دست داشتیم .

راب : همان زمانی بود که جنگ کره تمام شده بود و پایگاه های ما در آسیا سخت در خطر بودند ، این طور نیست ؟
اوپنهاইمر : همان زمانی بود که عده ای داشتند به طور جدی بحث از جنگ برای جلوگیری از جنگ می کردند .
بله .

راب : شما هم این بحث را کردید ؟

اوپنهاইمر : از ما پرسیدند که عقیده خودمان را درباره يك مسئله

فنی بیان کنیم ، و ما به نتیجه منفی رسیدیم .
 مورمان : آقای دکتر اوپنهاইمر ، اگر از نقطه نظر فنی قضیه
 رضایت بخش می بود ، آیا شما فقط به اظهار عقیده
 فنی اکتفا می کردید ؟

اوپنهاইمر : نمی دانم . امیدوارم که نمی کردم . نه .
 راب : آقای دکتر ، در گزارش کمیته مشورتی عمومی که خود
 شما نوشتید - و درمتمم آن گزارش که شما تصویب
 کردید - آیا به صراحت نگفتید که - نقل می کنم :
 (می خواند) « ما عقیده داریم که بمب ایدروژنی هرگز
 نباید ساخته شود . » منظور شما از « هرگز » چه
 بود ؟

اوپنهاইمر : من متمم گزارش را ننوشتم .
 راب : ولی امضایش کردید ، این طور نیست ؟
 اوپنهاইمر : گمان می کنم که منظور ما - منظور من - این بود
 که اگر بمب ایدروژنی وجود نمی داشت ، این دنیا
 دنیای بهتری می بود .

راب : وقتی که برخلاف نظر شما ریاست جمهور دستور
 اجرای برنامه فوری را صادر کرد ، عکس العمل شما
 چه بود ؟

اوپنهاইمر : من پیشنهاد کردم که از کمیته مشورتی عمومی استعفا
 کنم .

راب : به عنوان اعتراض ؟

اوپنهاইمر: من گمان می کنم وقتی که در يك امر مهم برخلاف نظر آدم دستور داده شود ، آدم باید نتایج قضیه را تحمل کند .

راب : پس وقتی که دستور اجرای برنامه فوری صادر شد شما احساس کردید که برخلاف نظر تان دستور داده شد ؟

اوپنهاইمر: ما برخلاف آن دستور نظر داده بودیم . بله .

راب : در اکتبر ۱۹۵۲ که قرار بود بمب ایدروژنی را آزمایش کنند ، آیا درست است که شما مخالف این آزمایش بودید ؟

اوپنهاইمر: « مخالف » قدری تند است . من موافق به تعویق انداختن آزمایش بودم .

راب : چرا ؟

اوپنهاইمر: چونکه مسلماً امیدهای ما را به مذاکرات خلع سلاح و منع آزمایشهای اتمی به باد می داد .

راب : ولی علی رغم توصیه شما ، بمب ایدروژنی در اکتبر ۱۹۵۲ آزمایش شد ؟

اوپنهاইمر: بله .

راب : اگر به اصطلاح روزنامه نویسه‌ها بخواهیم از پدر بمب ایدروژنی ، اسم ببریم ، شما به چه کسی این

لقب را می‌دهید؟

اوپنهاইمر: این لقب را به تکرار داده‌اند.

عکس تکرار روی پرده می‌افتد.

راب: خود شما ادعایی نسبت به این لقب ندارید؟

اوپنهاইمر: نخیر.

راب: متشکرم، آقای دکتر اوپنهاইمر.

موری: آقایان سؤال دیگری از آقای دکتر اوپنهاইمر

دارند؟ ... آقای مورگان.

مورگان: آقای دکتر اوپنهاইمر، من فقط يك سؤال دارم. وقتی

که فلان دولت مبالغه‌ناگفتی صرف تحقیقات

علمی می‌کند، آیا شما منکر حق آن دولت هستید

که با نتیجه آن تحقیقات به هر نحوی که می‌خواهد

عمل کند؟

اوپنهاইمر: چنین حقی محل تردید قرار گرفته است.

مورگان: آیا معنی این حرف این نیست که شما می‌خواهید حق

حاکمیت ایالات متحده را در این زمینه به خصوص

محدود کنید؟

اوپنهاইمر: وقتی کار به جایی رسیده باشد که لازم شود ریاضیدانها

محاسبه کنند که مبادا فلان آزمایش تمام جو را

بسوزاند، آنوقت حق حاکمیت ملل کمی مسخره

می‌شود. مسئله این است که کدام مرجع آن استقلال و قدرت را دارد که از خودکشی ملتها یا دسته‌های ملتها جلوگیری کند؟ و چنین مرجعی را چگونه می‌توان به‌وجود آورد؟

مورمان: آیا شما عقیده دارید که ایالات متحده باید برای حصول نوعی تفاهم با روسیه شوروی تلاش کند؟
اوپنهاইمر: اگر طرف ما شیطان رجیم هم بود باید تلاش می‌کردیم که با شیطان رجیم تفاهم پیدا کنیم.

مورمان: ولی شما بین زندگی به هر صورت و زندگی که به زنده بودنش بیرزد مسلماً قائل به تمایز هستید؟
اوپنهاইمر: البته. و به‌پیروزی نهایی عقل سلیم هم ایمان فراوان دارم.

اوانز: من میل دارم مسئله ناراحتیها و تردیدهای اخلاقی را که در اینجا زیاد مطرح شده است پیش بکشم، و همچنین مسئله پیش بردن يك کار را و در عین حال ترسیدن از نتایج آن کار. شما ابتدا چه وقت این تعارض را احساس کردید؟

اوپنهاইمر: وقتی که ما نخستین بمب اتمی را در صحرای آلاموگوردو منفجر کردیم.

اوانز: ممکن است توضیح بیشتری بدهید؟
اوپنهاইمر: وقتی که من آن کره آتشین را دیدم، دوبند از بهگوت

گیتا به خاطر آمد . یکی این بود :

« درخشش هزار خورشید

که ناگاه افلاك را برافروزد .

همه دريك آن ،

این است ،

شکوه پروردگار . »

و بند دوم این بود :

« و من مرگم ، که همه چیز را فرامی گیرم ،

و جهانها را زیر و زیر می کنم ... »

عمری : اگر سؤال دیگری نیست ، میل دارم از آقای دکتر

اوپنهاইمر به مناسبت صبر و شکیبایی شان تشکر کنم .

اوپنهاইمر از جایگاه شهود بیرون

می آید و به طرف نیمکت می رود .

اکنون شهودی را که آقای راب و آقای گاریسون

احضار کرده اند دعوت می کنیم . آقای دکتر تلر الآن

مدتی است منتظر هستند . بنابراین اول ایشان را

خبر می کنیم ، بعداً به آقای گریگز می رسیم .

يك مأمور برای آوردن دکتر

تلر از اتاق بیرون می رود .

ماریسون : آقای رئیس ، اگر امکان داشته باشد ما ترجیح

می‌دهیم که بعد از آقای دکتر تُلر آقای بته را خبر کنیم.
 سَمری: البته امکان دارد. آیا می‌توانید با آقای دکتر بته
 تماس بگیرید؟
 سَمریسون: ایشان در هتل من منتظر هستند. بیش از پنج دقیقه
 طول نمی‌کشد. این هم شماره تلفن ایشان.

يك قطعه کاغذ به يك مأمور دیگر
 می‌دهد و مأمور از اتاق بیرون
 می‌رود. مأمور اول با تُلر دم در
 ظاهر می‌شود.

سَمری: اگر آقای دکتر تُلر حاضر هستند، از ایشان خواهش
 می‌کنیم در جایگاه شهود قرار بگیرند. آقای دکتر
 تُلر، آیا میل دارید به قید سوگند شهادت بدهید؟
 تُلر: بله.

تُلر: برپا می‌ایستد.

سَمری: ادوارد تُلر، آیا به خدا سوگند می‌خوری در شهادتی
 که به این هیئت می‌دهی حقیقت و تمام حقیقت را
 بگویی و هیچ چیزی جز حقیقت نگویی؟
 تُلر: بله.

سَمری: آقای راب، می‌توانید از شاهد سؤال کنید.
 راب: آقای دکتر تُلر، در لوس آلاموس بود که شما برای

حل مسئله حرارت هسته‌ای کار می‌کردید ؟

تلر : بله .

راب : آیا شما مسائل حرارت هسته‌ای را مکرر با آقای

دکتر اوپنهاইمر مورد بحث قرار می‌دادید ؟

تلر : بله ، خیلی مکرر . از همان وقتی که در تابستان ۱۹۴۲

در بار کلی همدیگر را ملاقات کردیم . ما درباره

امکان برنامه حرارت هسته‌ای تحقیق می‌کردیم .

راب : منظورتان از «ما» چه کسانی است ؟

تلر : اوپنهاইمر بهترین آدمهای این فن را جمع کرده بود .

از جمله فرمی و بنه فکر تجدید اعجاز انرژی خورشید

از راه شکستن اتمهای سبک همه ما را يك پارچه

شور و شوق کرده بود .

راب : آیا دکتر اوپنهاইمر هم در این شور و شوق سهیم

بود ؟

تلر : بسیار . و ایشان این توانایی را دارند که در دیگران

هم شور و شوق ایجاد کنند .

راب : آیا در آن موقع برنامه حرارت هسته‌ای به نظر شما

عملی می‌آمد ؟

تلر : تا مدتی از آنچه بعدها معلوم شد آسانتر به نظر

می‌رسید . ما در لوس آلاموس با مشکلات جدی رو

به‌رو شدیم . گمان می‌کنم خود من چند تا از این

مشکلات را پیدا کردم .

راب : ممکن است بدون افشا کردن اسرار، بعضی از این مشکلات را برای ما نقل کنید ؟

تار : یکی از مشکلات این بود که ما برای انفجار بمب ایدروژنی به حرارت يك بمب اتمی عادی احتیاج داشتیم . بعداً راه ایجاد چنین حرارتی را به وسیله دیگر اتمی کشف کردیم . مشکل دیگر این بود که ماشین حسابهای عادی ما از عهده محاسبات لازم بر نمی آمدند . و از این قبیل مشکلات.

راب : با همه اینها ، آیا ممکن بود که در زمان جنگ در لوس آلاموس بمب ایدروژنی ساخته شود ؟

تار : نه . من در این فکر بودم . این بمب بچه من بود ، ولی پدرها نزدیک بینند .

راب : به عقیده شما چه وقت وسایل شروع برنامه بمب ایدروژنی فراهم شد ؟

تار : در ۱۹۴۵ . من یادم هست که پس از «تثلیث» که ما ...
اوانز : پس از چی ؟

تار : «تثلیث» اسم رمزی آزمایش بمب اتمی آلاموگوردو بود .

اوانز : «تثلیث» ؟

تار : بله . من یادم هست که پس از آن ما می خواستیم با

کمال جدیت بمب ایدروژنی را درست کنیم - یعنی به کمک برجسته‌ترین آدمها، مثل فرمی و بته ، زیر نظر دکتر اوپنهاইمر.

راب : پس از نخستین آزمایش بمب اتمی ؟
تله : بله .

راب : آیا کار ساختمان بمب عملاً شروع شد ؟
تله : نه . پس از مدت کوتاهی کار به کلی متوقف شد.
راب : چرا ؟

تله : چونکه پس از واقعه هیروشیما دکتر اوپنهاইمر عقیده داشت دیگر موقع ادامه این کار نیست.
راب : دکتر اوپنهاইمر به شما این طور گفت ؟

تله : بله ... ولی باید اضافه کنم که این حرف موافق روحیه عمومی فیزیکدانها بود . واقعه هیروشیما برای خیلی از آنها خیلی ناگوار بود . روحیه آن روزها مثل خماری بعد از مستی بود .

رولندر : آیا دکتر اوپنهاইمر نگفت که بهترین کار ممکن این است که لوس آلاموس را به سرخپوستها پس بدهیم ؟
تله : می‌گویند که همچو چیزی گفته ، ولی من خبر ندارم .

راب : آیا در پایان جنگ اجرای يك برنامه فوری برای

ساختن بمب ایدروژنی عملی بود ؟

تِلر: من قویاً عقیده دارم که ما می توانستیم يك برنامه جدی برای ساختن بمب ایدروژنی شروع کنیم . اگر دکتر اوپنهاIMER در لوس آلاموس مانده بود و برنامه را تأیید کرده بود ، سایر اشخاص بسیار کار آمد هم شرکت می کردند.

راب: در آن صورت ما بمب ایدروژنی را زودتر به دست می آوردیم ؟

تِلر: من به این نکته اعتقاد دارم .

راب: به حساب شما ما چه وقت بمب ایدروژنی را به دست می آوردیم ؟

تِلر: حسابش خیلی مشکل است .

راب: معذالك .

تِلر: اگر ما برنامه را در ۱۹۴۵ شروع کرده بودیم ، احتمالاً در ۱۹۴۸ بمب به دست می آمد .

راب: قبل از آنکه روسها بمب اتمی شان را بسازند ؟

تِلر: احتمالاً .

راب: آقای دکتر اینجا گفته شده است که توفیق نهایی

برنامه به واسطه کشف درخشانی بود که شما در

۱۹۵۱ کردید. آیا این صحت دارد ؟

تِلر: اگر دانشمندان عالیقدری مثل فرمی و بته و دیگران در ۱۹۴۵ دنبال بمب ایدروژنی رفته بودند، احتمالاً آنها هم به آن فکر درخشان - یا فکرهای درخشان دیگر - می‌رسیدند. در آن صورت ما در ۱۹۴۷ بمب را به دست می‌آوردیم.

راب: منظورتان این است که «جوینده یابنده است»، «بله؟»

تِلر: افکار درخشان را می‌شود تشکیل داد. افکار درخشان به افراد وابسته نیستند.

مِری: آیا فایده داشتن بمب ایدروژنی مثلاً در ۱۹۴۷ چه می‌توانست باشد؟

تِلر: شما که در تصدی وزارت جنگ بوده‌اید باید این را بهتر از من بدانید. اقتضای چین پیش نمی‌آمد، و احتمالاً چند فاجعه دیگر هم رخ نمی‌داد. ما در روابطمان با کمونیستها فرادستی خودمان را حفظ می‌کردیم، و این وضع، وضع راحتی است، گمان می‌کنم.

مارکس: آقای دکتر تِلر، آیا شما می‌دانید که افراد سرویس مخفی ما کشف کرده‌اند که روسها هم در ۱۹۴۵ در تحقیقات به همان مراحل ما رسیده بودند؟

تلر: بله . به این دلیل من دنبال بمب ایدروژنی بودم ،
در حالی که دیگران با توهمات خلع سلاح ور
می رفتند .

مارکس : منظور شما از دیگران دولت وقت است دیگر ، این
طور نیست ؟

تلر: دولت ، فیزیکدانها ، افکار عمومی همه اینها آدم را
مأیوس می کردند .

راب : شما چه وقت از لوس آلاموس رفتید ؟

تلر: در فوریه ۱۹۴۶ . آنجا ماندن معنی نداشت . کار عملاً
متوقف شده بود . بعد در ۱۹۴۹ که روسها بمب
اتمی شان را منفجر کردند ، کار دوباره شروع شد .

راب : شما در آن موقع با دکتر اوپنهاইمر صحبت کردید ؟
تلر: بله . راستش من خیلی تعجب کردم .

راب : چرا ؟

تلر: در آن ایام من سروکارم با نقشه های جنگی آن قدر
کم بود که خبر بمب اتمی روسها را در روزنامه
خواندم . من تصمیم گرفتم که با تمام قوا به برنامه
بمب ایدروژنی پردازم و از هیچ مانعی نهراسم . با
تلفن دکتر اوپنهاইمر را گرفتم و گفتم « ترا به خدا
حالا چه خواهد شد ؟ » و نظرش را خواستم .
می دانید چه گفت ؟ گفت : « ولش کن ! » .

راب: شما از این حرف چه نتیجه‌ای گرفتید؟

تلر: نتیجه‌گرفتم که اجرای برنامه بمب ایدروژنی فقط
 علی‌رغم نظر او امکان دارد، و این که به مناسبت
 نفوذ اوپنهاইمر این کار خیلی مشکل خواهد بود.

روئندر: باز هم صحبتی کردید؟

تلر: بله.

روئندر: چه وقت؟

تلر: من در باره مسائل با بته بحث کردم. لازم بود که
 يك دسته فیزیكدان جور کنیم، و من خیلی امیدوار
 بودم که بته تصدی برنامه بمب ایدروژنی را برعهده
 بگیرد.

روئندر: این چه موقعی بود؟

تلر: آخر اکتبر.

راب: ۱۹۴۹؟

تلر: بله. من آنقدر اصرار کردم که بالاخره بته تصمیم
 گرفت به لوس‌آلاموس بیاید. درست در همین موقع
 تلفن زنگ زد. اوپنهاইمر بود. من به بته گفتم: «بعد
 از آنکه با اوپنهاইمر صحبت کردی نخواهی آمد.»

روئندر: بالاخره بته به لوس‌آلاموس آمد؟

تلر: نه. مدتها بعد آمد.

روئندر: آیا عقیده دارید به واسطه نفوذ دکتر اوپنهاইمر بود

که بته در ابتدا که ازش خواهش کردید نیامد ؟

تلر: بله . وقتی که از دفتر اوپنهايم بيرون آمديم ، بته گفت « خيالت راحت باشد ، من باز هم مي آيم ! »

دو روز بعد به من تلفن زد و گفت : « ادوارد ، من فکرهاي را کردم ، نمي آيم . »

روئندر : شما اطلاع داريد که در اين فاصله بته بسا دکتروپنهايم صحبت کرده باشد ؟

تلر: گمان مي کنم صحبت کرده بود .

راب: وقتی که کميته مشورتي کل برضد برنامه فوري تصميم گرفت ، آيا به عقیده شما اين تصميم بر اثر نفوذ دکتروپنهايم بود ؟

تلر: اين مبالغه خواهد بود .

راب: آيا وقتي که بالاخره رياست جمهور دستور برنامه فوري را صادر کرد ، دکتروپنهايم از اين برنامه حمايت کرد ؟

تلر: من همچو حمايتي را به خاطر ندارم . برعکس .

راب: منظور تان از « برعکس » اين است که به مخالفتش با برنامه فوري ادامه داد ؟

تلر: منظورم اين است که توصيه هاي بعدي کميته مشورتي کل بيشتر مانع کار مي شد تا مشوق کار .

راب: در این مدت صحبتی با دکتر اوپنهاইمر نکردید؟

تِلر: چرا، چند بار.

راب: به نظر شما روش او چطور بود؟

تِلر: روش او بیطرفی و عدم دخالت بود. خود او این

را به من گفت - وقتی که من نظرش را درباره جمع-

آوری اشخاص وارد، خواستم.

راب: آیا نظری که میخواستید به شما داد؟

تِلر: من به همه آدمهایی که او پیشنهاد کرده بود نوشتم؛

هیچکدام نیامدند... ولی باید اضافه کنم که روش

دکتر اوپنهاইمر نسبت به برنامه بعدها عوض شد.

راب: چه وقت عوض شد؟

تِلر: در ۱۹۵۱، پس از نخستین آزمایشهای ما. در آن

موقع اوپنهاইمر از کشفیات نظری ما خیلی خوشش

آمد و گفت اگر این افکار عالی زودتر پیدا شده

بودند، او هرگز با برنامه مخالفت نمی کرد.

راب: آیا آن وقت از برنامه حمایت کرد؟

تِلر: من اطلاع ندارم. ولی ممکن است بدون اطلاع

من کمک کرده باشد.

راب: يك سؤال از شما به عنوان کارشناس: اگر دکتر

اوپنهاইمر بقیه عمرش را غاز بچراند، این امر چه

تأثیری در برنامه نیروی اتمی دارد ؟

تلر: منظور تان این است که در صورت ادامه کار ، کاری
نظیر کار لوس آلاموس بکنند یا نظیر کار بعد از جنگ ؟
راب: نظیر کار بعد از جنگ .

تلر: بعد از جنگ دکتر اوپنهاইمر بیشتر در کمیته‌ها کار
می‌کرد و به نظر من همه کمیته‌ها می‌توانند غاز
بچرانند بدون آنکه در کار کسانی که اصل کار را انجام
می‌دهند تأثیری داشته باشند .

راب: سؤالات من همینها بود . متشکرم از اینکه وقت
گرانهایتان را در اختیار ما گذاشتید.

مری: آقای گاریسون ، شما میل دارید از شاهد سؤال
کنید ؟

گاریسون: آقای مارکس چند سؤال دارند .

مارکس: آقای دکتر تلر ، به نظر شما دکتر اوپنهاইمر نسبت به
ایالات متحده عدم وفاداری نشان داده است ؟

تلر: تا وقتی که خلافتش ثابت نشده ، من عقیده دارم که
دکتر اوپنهاইمر می‌خواسته است مطابق خیر و صلاح
ایالات متحده عمل کند.

مارکس: شما او را کاملاً وفادار می‌دانید ؟

تلر: به طور ذهنی بله .

مارکس: به طور عینی چطور ؟

تِلر: به‌طور عینی دکتر اوپنهایم نظریات غلطی داده که به ضرر کشور تمام شده است.

مارکس: آیا شما دکتر اوپنهایم را از لحاظ امنیتی شخص خطرناکی می‌دانید؟

تِلر: اعمال او بعد از جنگ آشفته و بغرنج بود، و من شخصاً خیالم راحت‌تر خواهد بود اگر منافع حیاتی این کشور در دست او نباشد.

مارسون: شما از اصطلاح «از لحاظ امنیتی خطرناک» چه می‌فهمید؟

تِلر: من این‌طور می‌فهمم که در خصوص امانت و شخصیت و وفاداری کسی تردیدهای موجهی وجود داشته باشد.

مارسون: بنابراین تعریف، آیا شما دکتر اوپنهایم را از لحاظ امنیتی خطرناک می‌دانید؟

تِلر: نه... ولی من در مسائل امنیتی تخصصی ندارم. مارکس: آیا شما عقیده دارید که تمایلات چپی که دکتر اوپنهایم سابقاً داشته، در رفتار ایشان نسبت به قضیه بمب ایدروژنی مؤثر بوده است؟

تِلر: من گمان می‌کنم رفتار هر کسی از فلسفه‌اش متأثر می‌شود. ولی دکتر اوپنهایم را آنقدر نمی‌شناسم که بتوانم این نکته را تجزیه و تحلیل کنم.

مارکس : آیا می‌توانید دربارهٔ فلسفهٔ دکتر اوپنهاইمر برای ما توضیحاتی بدهید ؟

تِلر : نه . فلسفه‌اش به نظر من متناقض می‌آمد . برای من عجیب است که چطور تصور می‌کرد اگر به مردم از روی حوصله تعلیم بدهند بالاخره قدری عقل سیاسی به دست خواهند آورد . مثلاً " در قضیهٔ خلع سلاح .

مارکس : شما این عقیده را ندارید ؟

تِلر : به نظر من مردم وقتی عقل سیاسی پیدا خواهند کرد که واقعاً و حقیقتاً ترسیده باشند . فقط وقتی که بمبها آنقدر بزرگ باشند که بتوانند همه چیز را از بین ببرند .

مارکس : اگر روزی معلوم شود که این نظر شما غلط است ، آیا این امر از شما به عنوان دانشمند برای خدمت به ایالات متحده سلب صلاحیت خواهد کرد ؟

تِلر : نه . ولی من دیگر برای اشغال مقام رهبری کننده شخص مناسبی نخواهم بود .

مارکس : آیا اگر به این جهت جواز برائت شما را توقیف کنند به نظر شما کار درستی کرده‌اند ؟

تِلر : نه .

مارکس : شما لابد می‌دانید که جواز دکتر اوپنهاইمر را معلق

به تصمیم نهایی تحقیقات حاضر کرده‌اند؟

راب: من گمان نمی‌کنم جواز ایشان را به علت دادن نظر غلط معلق کرده باشند!

مارکس: آقای راب، این آن چیزی نیست که من گفتم.

راب: ولی منظورتان همین بود، آقای مارکس.

مارکس: آقای دکتر تلر، اگر صدور جواز دکتر اوپنهاইم دست شما بود، آیا جواز ایشان را صادر

می‌کردید؟

تلر: چون اطلاعی از دلایل ممکن بر علیه این کار ندارم،

بله، صادر می‌کردم.

مارکس: سؤالات من همینها بود.

مری: آقای اوانز.

اوانز: موضوعی که مرا ناراحت می‌کند این است: آیا

شور و شوق در آدمی که روی طرح اسلحه کار

می‌کند چیز خوبی است؟

تلر: اگر شور و شوق نبود، ما در ۱۹۴۵ هم بمب اتمی

نمی‌ساختیم، و بعد هم بمب ایدروژنی نمی‌ساختیم.

اوانز: چه خوب. یا شاید هم چه بد. منظور من این است

که آیا شور و شوق در نزد شخصی که قرار است

به دولت نظر مشورتی بدهد، به همین اندازه قابل

تحسین است ؟

قلر : من نمی دانم . شما قبلاً شنیدید که من به کمیته - بازی چندان عقیده ندارم . من برای قضاوت ، صالح نیستم . من همینقدر می دانم که اگر آقای دکتر اوپنهایم به لوس آلاموس می رفت ، ولو اینکه هیچ کاری هم نمی کرد ، برای ما کمک بزرگی بود . اوپنهایم به صرف شخصیت و حیثیت خودش می توانست به ما کمک کند .

اوانز : آیا می شود کسی را سرزنش کرد که چرا نسبت به کاری - که در بحث فعلی ما بمب ایدروژنی است - شور و شوق کافی نشان نداده است ؟

قلر : نخیر ، نمی شود . ولی می شود این مطلب را به عنوان يك واقعیت نقل کرد . و می شود در جستجوی دلایل آن برآمد .

اوانز : شما در خصوص بمب ایدروژنی هرگز ناراحتی روحی نداشته اید ؟

قلر : نخیر .

اوانز : شما چگونه می توانید این مسئله را برای خودتان حل کنید ؟

قلر : من هرگز این مسئله را به خودم مربوط ندانسته ام .

اوانز : انسان می تواند چیزی را بسازد، انسان می تواند يك بمب ایدروژنی بسازد ، یا چیزی نظیر آن ، و بعد بگوید این مسئله به من مربوط نیست ؛ خودتان بروید حلش کنید . آیا روش شما در این قضیه همین است ؟

تلر : این طور نیست که قضیه برای من تفاوت نکند ؛ ولی برای من امکان ندارد که همه عواقب و همه کاربردهای عملی يك اختراع را پیش بینی کنم .
اوانز : آیا امکان ندارد که انسان کاربردهای عملی بمب ایدروژنی را خیلی خوب پیش بینی کند ؟
تلر : نخیر ... شاید تا سی چهل سال دیگر دنیا به واسطه آن اصلی که بمب بر اساس آن ساخته شد تغییر کند و بهتر بشود - منظورم از این اصل نیروی خورشید مصنوعی است ، که ارزانترین و فراوانترین نیروی است که ما تا به حال شناخته ایم .

اوانز : خدا از زبان شما بشنود ، آقای دکتر تلر .
تلر : مثلاً وقتی که هان ابتدا در آلمان موفق شد اورانیوم را بشکند ، هرگز فکر نمی کرد نیرویی که بدین ترتیب آزاد می شود ممکن است برای ایجاد انفجار به کار برود .

اوانز: اولین کسی که این فکر را کرد که بود؟

تلر: اوپنهایم. واین يك فکر سازنده بود، که فقط اشخاص ساده لوح آن را غیر اخلاقی می دانند.

اوانز: ممکن است شما این نکته را توضیح بدهید؟

تلر: اختراعات فی نفسه نه خوبند و نه بد، نه اخلاقیند و نه غیر اخلاقی؛ اختراعات فقط واقعیند. ممکن است از آنها استفاده بشود، ممکن است سوء استفاده بشود. این نکته در مورد موتور درونسوز صادق بود؛ در مورد نیروی هسته ای هم صادق است. انسان با تجربه تلخ همیشه آموخته است که چطور از اختراعات استفاده کند... حتی جنگ هسته ای هم، خواه محدود و خواه نامحدود، لزوماً به معنی رنج و عذاب بیش از جنگهای دیگر نیست، و شاید کوتاهتر هم باشد، هرچند خشنتر خواهد بود. ولی من امیدوارم زمانی برسد که وحشت غیر قابل وصف سلاحهای ما جنگ را برای همیشه منسوخ کند.

اوانز: به قول بیمه گرها، «در صورت عدم بروز حادثه»، آقای دکتر تلر. ولی اگر تشخیص شما درست در نیامد، شاید لازم باشد در نظر بگیریم که انسان

مجال اصلاح این اشتباه را نخواهد داشت. این يك امر تازه است. شاید حتی يك فیزیکدان هم نتواند قضیه را به همین سادگی رها کند.

تلر: من فکر نمی‌کنم قضیه را به همین سادگی رها کرده باشم.

اوانز: من اخیراً خبر حادثه وحشتناکی را در روزنامه خواندم که بر اثر یکی از آزمایشهای بمب ایدروژنی رخ داده است...

تلر: بیکینی؟

اوانز: بله. اخیراً بیست و شش نفر ماهیگیر ژاپونی از تشعشع اتمی صدمه شدید دیدند. یکی شان هم مرده است.

تلر: بله، درست است.

اوانز: چطور ممکن است يك همچو اتفاقی بیفتد؟

تلر: کشتی شان وارد طوفان رادیو اکتیو شد، چونکه متأسفانه باد ناگهان از شمال به جنوب تغییر جهت داد.

اوانز: عکس العمل شما در برابر این خبر چه بود؟

تلر: ما يك کمیسیون فرستادیم که همه آثار را مطالعه کند. و توانستیم در پیش بینی هواشناسی آزمایشهامان

اصلاحات زیادی بکنیم .

اوانز : فیزیکدانها چه نوع آدمهایی هستند ؟

تِلر : منظورتان این است که : آیا زنهایشان را کتک می‌زنند ، آیا سرگرمی دارند ، و از این قبیل چیزها ؟

اوانز : منظورم این است که : آیا با دیگران فرق دارند ؟ من از دکتر اوپنهاইمر هم عین این سؤال را کردم .

تِلر : جواب ایشان چه بود ؟

اوانز : ایشان گفتند که فیزیکدانها عین دیگران هستند .

تِلر : بله ، خوب . منتهی برای شغلشان به کمی تخیل و مخ بیشتر احتیاج دارند . از این که بگذریم عین دیگران هستند .

اوانز : من از وقتی در این هیئت حاضر شده‌ام ، مرتب این سؤال را از خودم کرده‌ام ... خیلی متشکرم .

مِری : آقای دکتر اوپنهاইمر ، شاید شما میل داشته باشید از آقای دکتر تِلر سؤال بکنید ؟

اوپنهاইمر : نه‌خیر .

اوپنهاইمر و تِلر لحظه‌ای به هم نگاه می‌کنند.

نه‌خیر .

مِری : در این صورت آقای دکتر تِلر از بابت شهادت شما

که بعضی مسائل اساسی را پیش کشید خیلی
متشکرم .

تلر مختصر تعظیمی به هیئت می کند و از
اتاق بیرون می رود .

گری : شاهد بعدی دکتر بته است ... ایشان حاضر شده اند ؟
گاریسون : ببینم .

گاریسون به طرف در می رود و در همین
حال مأمور با بته وارد می شوند. بته در
برابر جایگاه شهود می ایستد .

گری : هانس بته، آیا به خدا سوگند می خوری که در شهادتی
که به این هیئت می دهی حقیقت و تمام حقیقت را
بگویی و چیزی جز حقیقت نگویی ؟
بته : بله .

گری : لطفاً در جایگاه شهود قرار بگیرد ... آقای دکتر
بته شما چه وقت به امریکا آمدید ؟
بته : در ۱۹۳۵ ، تقریباً در همان زمانی که تلر آمد .
گری : موطن اصلی شما کجاست ؟

بته : مونیخ . مدت کوتاهی هم در انگلیس ماندم . بعد

در اینجا مشغول تدریس فیزیک هسته‌ای شدم ، تا اینکه به لوس آلاموس رفتم .

گری : آقای گاریسون ، می‌توانید از شاهد سؤال کنید .
گاریسون : آیا شما در لوس آلاموس مسئول قسمت فیزیک نظری بودید ؟

بته : تا پایان جنگ ، بله .

گاریسون : آیا دکتر تلر در قسمت شما کار می‌کرد ؟
بته : بله .

گاریسون : میانه شما با ایشان چگونه بود ؟

بته : (لبخند می‌زند) هیچ خوب نبود. ادوارد تلر دوست من است ، اما کار کردن با او خیلی مشکل است .

گاریسون : چرا ؟

بته : ادوارد آدم خیلی با استعدادی است ، افکار خیلی درخشانی دارد که با نهایت تعصب دنبالشان می‌کند تا وقتی که رهایشان کند . بعد شبهای متوالی می‌نشیند پیانو می‌زند تا فکر تازه‌ای به خاطرش برسد، و همیشه هم می‌خواهد که اشخاص مثل خودش شور و شوق داشته باشند . من این را به قصد تحقیر او نمی‌گویم ، تلر نابغه است ، ولی احتیاج به آدمی دارد که افکارش را برایش خوب و بد کند . آخر سر دیدیم که اگر از خدمات او صرف‌نظر کنیم بهتر

از این است که جمعی را برنجانیم .

مارسون : منظور شما از « صرف نظر کردن از خدمات او » چیست ؟

بنه : ما تصمیم گرفتیم که او را از همه کارهایی که در برنامه ما داشت مرخص کنیم . چونکه این آدم به هیچ چیزی جز بمب ایدروژنی علاقه نداشت . با آنکه خیلی هم به او احتیاج داشتیم .

مارسون : چه کسی جای تُلر را گرفت ؟

بنه : کلاوس فوکس .

مارسون : آیا میان دکتر تُلر و دکتر اوپنهاইمر در لوس آلاموس شکر آب سختی بود ؟

بنه : این دو نفر از همدیگر خوششان نمی آمد . تُلر غالباً شکایت داشت که قدر کارش را به اندازه کافی نمی شناسند و اوپنهاইمر علاقه کافی به کار او نشان نمی دهد . ولی موضوع این است که اوپنهاইمر می بایست يك آزمایشگاه بزرگ را برای ساختن بمب اتمی هماهنگ کند ، و تُلر حق شکایت نداشت .

مارسون : آیا در لوس آلاموس در زمینه حرارت هسته ای هم کاری صورت گرفت ؟

بنه : اوپنهاইمر چندین نفر را از قسمت من مأمور این کار کرده بود ؛ از جمله تُلر .

ساریسون: آیا شما و دکتر اوپنهاইمر با هم خوب راه می-
آمدید؟

بته: گمان می‌کنم از ۱۹۲۹ که من و اوپنهاইمر در دانشگاه
گوته‌ینگن همدیگر را دیدیم با همدیگر دوست
صمیمی بوده‌ایم.

ساریسون: آیا در پایان جنگ برای برنامه بمب ایدروژنی
وسایل کافی وجود داشت؟

بته: مسلماً خیر. من چون امروز به اینجا می‌آمدم از
فرمی هم سؤال کردم که خاطر جمع باشم. او هم
همین عقیده را داشت.

ساریسون: بعد از آزمایش بمب اتمی در آلاموگوردو، آیا
نقشه‌ای برای شروع يك برنامه وسیع بمب
ایدروژنی وجود داشت؟

بته: ما راجع به امکانات این کار بحث کردیم، ولی به
این نتیجه رسیدیم که فقط وسایل کافی برای يك
برنامه تحقیقی فشرده در دست داریم. نقشه برای
يك برنامه تحقیقی فشرده وجود داشت.

ساریسون: دکتر تلر در اینجا شهادت داده است که بعد از
هیروشیما بود که نقشه ساختن بمب ایدروژنی رها
شد، و این که علت رها کردن این نقشه ناراحتی
روحی دانشمندان، خصوصاً دکتر اوپنهاইمر، بوده

است. آیا این حرف صحیح است؟

بنه : نخیر. تصورات علمی با شکست روبه‌رو شد، برای اینکه نه وسایل فنی کافی در دست بود و نه آدم کافی. ... ولی صحیح است که هیروشیما در ما خیلی تأثیر کرد.

ساریسون: هیروشیما در دانشمندان لوس‌آلاموس چه تأثیری کرد؟

بنه : ما چندین سال تحت شرایط سخت نظامی کار کرده بودیم ، و هیچکدام ما حقیقتاً فرصت تفکر راجع به عواقب قضیه را پیدا نکرده بودیم . از آن روز به بعد هیچکس نمی‌توانست سر این سلاحها کار کند و در نظر نداشته باشد که این سلاحها را ممکن است فی‌الواقع به کار هم ببرند .

ساریسون : آن وقت چه کردید ؟

بنه : من لوس‌آلاموس را رها کردم و به ایتا‌کا رفتم و در آنجا مشغول تدریس فیزیک شدم ... خیال می‌کنم این را همه می‌دانند که عده‌ای از دانشمندان ، از جمله خود من ، نامه‌ای به رئیس جمهور و به عامه مردم نوشتیم ، و من خیال می‌کنم که این کار ، کار درستی بود.

ساریسون : آیا شما بعدها به لوس‌آلاموس برگشتید ؟

بته : بله . بعد از شروع جنگ کره . این بار تا موقع
آزمایش بمب ایدروژنی در آنجا کار کردم .
هماریسون : در آن مدت آیا در باره بمب ایدروژنی هیچ ناراحتی
روحي داشتید ؟

بته : خیلی زیاد . همین حالا هم دارم . من در ساختن
بمب ایدروژنی کمک کردم ، و یقین ندارم که
این کار واقعا غلط نبوده است .
هماریسون : پس چرا به لوس آلاموس برگشتید ؟

بته : مسابقه تسلیحاتی برای ساختن بمب ایدروژنی کارش
بالا گرفته بود ، و من عقیده پیدا کردم که ما باید
این سلاح وحشتناك را - اگر اصولاً ساختنش عملی
باشد - قبل از دیگران به دست بیاوریم . با این
حال وقتی که من به لوس آلاموس رفتم امیدوار بودم
که معلوم شود ساختن این سلاح غیر ممکن است .
هماریسون : دکتر تلر در اینجا شهادت داده است که شما
میخواستید تصدی برنامه بمب ایدروژنی را سابق
بر این تاریخ بر عهده بگیرید ، و به واسطه نفوذ
دکتر اوپنهايمر منصرف شدید . آیا این حرف
صحیح است ؟

بته : من مردد بودم ... از بعضی از فکرها خیلی خوشم
آمد و کار کردن با ماشین حسابهای تازه که مختص

طرحهای جنگی ساخته شده بودند خیلی دل‌انگیز بود؛ ولی من نمی‌توانستم خودم را از جنگ تردید خلاص کنم. يك شب تمام نشستم و با دوستانم و ایسکوف و پلاتزك گفتگو کردم - و هر دوی اینها فیزیکدانهای برجسته‌ای هستند - و به این نتیجه رسیدیم که پس از جنگ ایدروژنی، دیگر دنیا آن دنیایی نخواهد بود که ما می‌خواهیم نگهش داریم، و ما همه آن چیزهایی را که به خاطرشان می‌جنگیم از دست خواهیم داد، و چنین سلاحی هرگز نباید ساخته شود.

گاریسون: آیا دکتر اوپنهاইمر بر ضد ساختن این سلاح صحبت کرد؟

بته: اوپنهاইمر واقعیات و براهین و نظریات مختلف را به ما عرضه کرد. به نظر می‌رسید که خود او هم درست مثل من مردد است. من خیلی مأیوس شدم. گاریسون: آیا شما اطلاعی دارید از اینکه دکتر اوپنهاইمر نظر سایر فیزیکدانها را با بمب ایدروژنی مخالف کرده باشد؟
بته: نه.

گاریسون: آیا شما عقیده دارید که به علت رفتار دکتر اوپنهاইمر ساختن بمب ایدروژنی به‌طور قطعی به تعویق افتاد، شاید برای چند سال؟

بته : نه . این فکر درخشان تُلر بود که ساختن بمب را ممکن ساخت .

سماریسون : به عقیدهٔ دکتر تُلر ، اگر برنامه زودتر شروع می‌شد شما ، یا فرمی ، یا دیگران هم ممکن بود همان فکر درخشان به‌خاطر تان برسد . آیا همچو چیزی ممکن است ؟

بته : من گمان نمی‌کنم کشف نظریهٔ نسبیت یا چیزی از این قبیل هر روز ممکن باشد .

سماریسون : چرا تُلر نتوانست به‌اندازهٔ کافی آدم کار آمد برای برنامه فراهم کند ؟

بته : شاید یکی از دلایلش ناراحتی عمومی از اصل قضیه

بود . دلیل دیگرش خود تُلر بود . تُلر فیزیکدان

فوق‌العاده‌ای است ، ولی حتی رفقای خودش هم از

او می‌پرسیدند : بسیار خوب ، ادوارد ، گرفتیم که

بساط را فراهم کردی ، معرکه را که می‌گرداند ؟

سماریسون : آیا پس از آنکه رئیس‌جمهور دستور اجرای برنامهٔ

فوری را صادر کرد ، دکتر اوپنهاইمر با آن مخالفت

کرد ؟

بته : پس از آن اوپنهاইمر فقط دربارهٔ چگونگی ساختن

بمب ایدروژنی بحث می‌کرد . برخلاف خود من ،

که در فایدهٔ سیاسی بمب تردید داشتم .

ساریسون : رفتار اوپنهاইمر نسبت به شرایط امنیتی لوس آلاموس
چطور بود ؟

بته : خیلی از ماها او را زیادی طرفدار دولت می دانستیم .
خود من هم این ابراد را به او داشتم .

ساریسون : آقای دکتر بته ، شما به ما گفتید که با دکتر اوپنهاইمر
دوست صمیمی هستید ؟

بته : بله .

ساریسون : اگر قرار باشد که دکتر اوپنهاইمر بر سر يك دو راهی
قرار بگیرد که بین شما و ایالات متحده يك کدام
را انتخاب کند - گمان می کنید کدام را انتخاب
خواهد کرد ؟

بته : ایالات متحده را . امیدوارم هیچ وقت چنین وضعی
پیش نیاید .

ساریسون : (بانگاهی به گری) . خیلی متشکرم ، آقای دکتر بته .

گری نگاه پرسش آمیزی به راب
می اندازد . رولندر حرکتی می کند
که مایل است از بته سؤال کند .

گری : آقای رولندر .

رولندر : آقای دکتر بته ، فوکس چه مدتی در قسمت شما کار
می کرد ؟

بته : يك سال و نیم .

رولندر : آیا خوب کار می کرد ؟

بته : بسیار خوب .

رونلندر: آیا شما هیچ وقت متوجه شدید که در مسائل امنیتی رفتار نادرستی دارد؟

بته: نخیر.

رونلندر: آیا هیچ وقت او را از لحاظ امنیتی خطرناک می-دانستید؟

بته: نخیر.

رونلندر: ولی معلوم شد که این شخص اطلاعات سری به روسها می-داده است.

بته: بله ... ممکن است پرسم چه چیزی را می-خواهید برسانید؟

رونلندر: نخیر قربان، چون در اینجا شما شاهد هستید نه من! ... وقتی که دکتر تالر در ایتاكا از شما دیدن کرد و

خواهش کرد که تصدی برنامه را برعهده بگیرید،

آیا دربارهٔ مواجب ماهانهٔ شما هم صحبت شد؟

بته: بله، تالر مبلغی را به من پیشنهاد کرد و من بیشتر خواستم.

رونلندر: شما چقدر خواستید؟

بته: ماهی پنج هزار دلار.

رونلندر: آیا تالر موافقت کرد؟

بته: بله.

رونلندر: آیا آدمی که هنوز مصمم نیست کاری را قبول

کند یا نه ، تقاضای حقوق بیشتر می کند ؟

بته : در مورد من ، بله . فکر خوب گران است . من هم میل دارم غذای خوب بخورم .

روئندر : من در اینجا مقاله‌ای دارم از مجلهٔ «ساینتیفیک امریکن»^۱ که تاریخش مربوط به اوایل ۱۹۵۰ است. شما در این مقاله می‌نویسید : «آیا قرار است که ما ارزش فرد را بدین طریق به روسها بفهمانیم که میلیونها افراد را به قتل برسانیم؟ اگر ما در یک جنگ ایدروژنی شرکت کنیم و در جنگ پیروز شویم ، تاریخ اندیشه‌هایی را که ما به خاطر آنها جنگیده‌ایم به یاد نخواهد آورد بلکه شیوه‌ای را به خاطر خواهد آورد که ما برای اعمال آن اندیشه‌ها به کار برده‌ایم . و این شیوه را با فنون جنگی چنگیزخان قیاس خواهند کرد ،» این را شما نوشته‌اید .

بته : به نظر من حرف معقولی است . مقاله را در آن موقع توقیف کردند ، چونکه گویا اسرار نظامی مهمی را لو می‌داد .

روئندر : شما این مقاله را چند هفته‌ای بعد از رد پیشنهاد تلر نوشتید ، بله ؟

1 The Scientific American.

بته : گمان می کنم .

روئندر : با این حال، دوماه بعد برای ساختن بمب ایدروژنی
به لوس آلاموس رفتید ؟

بته : بله ... مقاله ای که الآن خواندید حاوی عقایدی
است که من همین امروز هم دارم .

روئندر : امروز هم همین عقاید را دارید ؟

بته : بله . ما ساختن بمب ایدروژنی را فقط با جلوگیری
از به کار بردنش می توانیم توجیه کنیم .

روئندر : متشکرم ، آقای دکتر بته .

عمری : اگر من درست فهمیده باشم ، شما عقیده دارید که
ساختن بمب ایدروژنی عمل خطایی بوده است .

بته : بله ، من اینطور عقیده دارم .

عمری : به جای این کار چه کاری باید می کردیم ؟

بته : باید به توافقی می رسیدیم که مطابق آن هیچکس
اجازه نمی داشت این شیء ملعون را درست کند ،
و اگر کسی درست می کرد با او وارد جنگ
می شدیم .

عمری : آیا عقیده دارید که در آن ایام ذره ای امکان همچو
توافقی وجود داشت ؟

بته : ظاهراً رسیدن به همچو توافقی آسانتر می بود از

پرداختن به کارهایی که حالا ناچاریم بکنیم .

گری : منظور تان چه کارهایی است ؟

بته : مثل اینکه دو مرکز قدرت دیگر چندان وقتی ندارند

برای اینکه تصمیم بگیرند که آیا با هم خودکشی

دوجانبه بکنند یا اینکه راهی پیدا کنند که این بمب

را از این دنیا خارج کنند .

گری : (به راب) دیگر سؤالی نیست ؟

راب سرش را تکان می‌دهد. اوانز دستش

را بلند می‌کند .

اوانز : من میل دارم از شما به عنوان کارشناس سؤالی

بکنم . دکتر تان در اینجا گفت که جنگ هسته‌ای

ولو نامحدود هم باشد، لزوماً باعث درد و رنج بیشتر

از جنگهای قبلی نخواهد بود . عقیده شما چیست ؟

بته : من تحمل شنیدن این مزخرفات را ندارم !...

معذرت می‌خواهم .

اوانز : اشکالی ندارد .

گری : متشکریم که تشریف آوردید ، آقای دکتر بته .

بته : وظیفه بنده بود . (برپا می‌ایستد .) می‌خواستم از

آقای دکتر اوپنهاইمر خواهش کنم که وقتی از اینجا

مرخص شدند به بنده در هتل تلفن بزنند .

اوپنهاইمر: آقای رئیس ما چقدر دیگر اینجا معطلی داریم ؟

گری : ما قسمت عمده کار را انجام داده ایم . می توانیم تا

فردا اعلام تنفس کنیم ... آقای راب ؟

راب : آقای گریگز مدتی است منتظر است . می خواستم

چند دقیقه ای برای آقای گریگز وقت بگیرم .

مارکس : در این صورت ممکن است اظهارات آقای دکتر

ربی را هم بشنویم ؟

گری : بسیار خوب ... لطفاً آقای گریگز را خبر کنید .

يك مأمور برای آوردن گریگز

می رود .

اوپنهاইمر: (به بته) چطور است شام را با هم بخوریم ؟

بته : خیلی خوب .

بته از اتاق بیرون می رود .

بلافاصله گریگز وارد می شود .

گری : آقای دکتر گریگز ، آیا میل دارید به قید سوگند

شهادت بدهید !

گریگز : بله . اسم بنده خیلی ساده است : گریگز . دیوید

ترسل گریگز .

گری : دیوید ترسل گریگز ، آیا سوگند می‌خوری که در شهادتی که به این هیئت می‌دهی حقیقت و تمام حقیقت را بگویی و هیچ چیزی جز حقیقت نگویی؟
گریگز : بله .

گری : لطفاً در جایگاه قرار بگیرید ... آیا شما به میل خودتان برای ادای شهادت در اینجا حاضر شده‌اید؟
گریگز : به من از طرف نیروی هوایی امر شده است که به اینجا بیایم .

گری : من باید به شما خاطر نشان کنم که شما در اینجا مجازید که فقط نظریات شخص خودتان را اظهار کنید .

گریگز : البته .

گری : مقام فعلی شما چیست ؟

گریگز : مسئول قسمت علمی نیروی هوایی .

گری : تخصص شما چیست ؟

گریگز : ژئوفیزیک .

گری : شاهد می‌تواند مورد سؤال قرار گیرد .

راب : آقای گریگز ، من میل داشتم از شما بپرسم که آیا از رفتار دکتر اوپنهاইمر در قضیه بمب ایدروژنی اطلاع دارید یا نه ؟

گریگز: بله. همه ما برآوردها و گزارشهای ایشان را دیده‌ایم.

راب: به نظر شما رفتار ایشان چگونه بود؟

گریگز: درضمن مطالعه و تجزیه و تحلیل، من به این نتیجه رسیدم که میان بعضی از دانشمندان برجسته نوعی توطئه سکوت وجود دارد - توطئه بر ضد بمب ایدروژنی. این گروه کوشش می‌کردند که از ساختمان بمب ایدروژنی جلوگیری کنند، یا این کار را به تعویق بیندازند. و رهبر آنها دکتر اوپنهایمر بود. راب: آیا عقیده خصوصی شماست یا دیگران هم این عقیده را دارند؟

گریگز: این عقیده خود بنده است، و همچنین عقیده جناب آقای فینلتر وزیر نیروی هوایی و عقیده ژنرال واندنبرگ رئیس ستاد نیروی هوایی است.

راب: چه واقعیاتی شما را به این نتیجه رسانده است؟

گریگز: مدت درازی من از کارهای دکتر اوپنهایمر و چند نفر دیگر در تعجب بودم. بعد يك روز کلید رمز همه مسائل را پیدا کردم.

راب: آن کلید چه بود؟

گریگز: در ۱۹۵۱ يك کنفرانس استراتژی برای طرح موسوم

به «طرح ویستا» تشکیل شد. موضوع بحث عبارت بود از اینکه آیا در آینده کوشش بیشتر صرف بمب افکنهای دور پرواز حامل بمب ایدروژنی بشود یا صرف دفاع هوایی و تجهیزات اعلام خطر و موشکهای ضد هواپیما و از این قبیل چیزها. خلاصه نوعی خط ماژینوی الکترونیک که کاملاً جنبه دفاعی داشت و خیلی هم پرخارج بود. و نیروی هوایی تصمیم به بمب افکنهای ایدروژنی گرفته بود.

راب: اوپنهاইمر چطور؟

گریگز: حالا به ایشان می‌رسم. . . يك روز که هنوز دو دسته مخالف کاملاً مشخص نبودند، و من هم به طرفداران دفاع هوایی حمله کرده بودم، دکتر ربی رفت پای تخته سیاه و نوشت ZORC.

راب: ZORC؟ ZORC یعنی چه؟ لطفاً این کلمه را هجی کنید؟

گریگز: Z - O - R - C. این حروف اول اسم گروهی است که عبارتند از زاکاریاس، اوپنهاইمر، ربی، و چارلی لوریتزن. اینها طرفدار خلع سلاح جهانی بودند.

راب: ربی چرا این کلمه را روی تخته سیاه نوشت ؟
 گریگز: به نظر من برای اینکه به طرفدارانش توجه بدهد که
 در مباحثات کنفرانس کدام جانب را بگیرند .
 مارکس: آقای راب ، ممکن است بنده يك سؤال از شاهد
 بکنم ؟

راب: وقتی نوبت به شما رسید می‌توانید هر قدر دل‌تان
 بخواهد از شاهد سؤال کنید ، آقای مارکس !
 (به گریگز) نتیجه کنفرانس چه شد ؟

گریگز: در سه مورد مهم توصیه‌های کنفرانس به کلی مغایر
 خط‌مشی نیروی هوایی بود ، و این قسمت از
 توصیه‌ها را خود دکتر اوپنهاইمر نوشت .
 راب: آیا شما کارهای دیگری هم از گروه دکتر اوپنهاইمر
 مشاهده کرده‌اید ؟

گریگز: بله . در میان دانشمندان شایع می‌کردند که آقای
 فینلتر در مرکز دولت گفته است که اگر ما فلان
 تعداد بمب ایدروژنی داشته باشیم می‌توانیم بر دنیا
 حکومت کنیم . . . مقصود از این داستان این بود
 که چه جنگ طلبان بی‌مبالاتی در رأس نیروی -
 هوایی قرار دارند .

راب: در این خصوص با دکتر اوپنهاইمر صحبتی کردید ؟
 گریگز: بله . یقه‌اش را گرفتم و پرسیدم که آیا این قصه را

خود او در آورده است یا نه . گفت که قصه را شنیده ولی جدی نگرفته است . من گفتم که بنده خیلی جدی می گیرم ، چونکه این اکاذیب به منظور خاصی نشر می شود . دکتر اوپنهاইمر از من پرسید که آیا معنی حرف من این است که در وفاداری او شك دارم ، و من گفتم که بله ، معنی حرف من درست همین است .

راب : عكس العمل او در برابر این حرف چه بود ؟
 گریگز : گفت که من خیالاتی هستم ، و راهش را کشید و رفت ! بعداً من خوب فهمیدم که چرا دکتر اوپنهاইمر در دانشگاه پرینستون جنبه فنی برنامه را تحسین و تمجید کرد ولی حاضر نشد در آزمایشگاه دوم شرکت کند ، با آنکه نیروی هوائی حاضر بود مخارج این آزمایشگاه را بپردازد . من مشکلات تلر را فهمیدم . مخصوصاً وقتی که گزارش اف.بی.آی را مطالعه کردم .

راب : آیا شما خیال می کنید بین روابط اوپنهاইمر با دست چپها و رفتارش در قضیه بمب ایدروژنی رابطه ای هست ؟

گریگز : من یقین دارم .

راب : آیا شما دکتر اوپنهاইمر را از لحاظ امنیتی خطرناك

می‌دانید؟

گریگز: بله، خیلی سخت.

راب: متشکرم، آقای گریگز.

همری: آقای مارکس؟

اوپنهایم به شدت به مارکس اشاره می‌کند که سؤال نکن.

مارکس: آقای دکتر اوپنهایم میل ندارند وکلای ایشان از آقای گریگز سؤال بکنند.

همری: دیگران سؤال دارند؟... بفرمائید، آقای اوانز.

اوانز: آیا موقعی که ربی آن کلمه رمزی را روی تخته

سیاه نوشت، عده زیادی حاضر بودند؟

گریگز: بله، جمعی بودند.

اوانز: و همه آن کلمه را دیدند؟

گریگز: بله و عکس العمل نشان دادند.

اوانز: به چه طریق؟

گریگز: به طرق مختلف. بعضی شان خندیدند.

اوانز: آقای گریگز، اگر شما به يك گروه توطئه‌گر وابسته

بودید و می‌خواستید مطلبی را به هم‌دستانان

برسانید، آیا به نظر تان درست بود که آن مطلب را

ی‌ور تخته سیاه بنویسید؟

گریگز : من نگفتم که این کار درست بود . من هرگز در توطئه‌ای شرکت نکرده‌ام .

اوانز : من هم نکرده‌ام ، ولی اگر من بودم می رفتم پیش رفقایم و به آنها می گفتم که فلان کار را بکنید .

گریگز : این دو کار منافی همدیگر نیستند . واقعیت این است

که ربی روی تخته سیاه نوشت : ZORG

اوانز : بله ، این را فرمودید .

گری : سؤال دیگری هست ؟ ... آقای گریگز ، خیلی متشکرم که تشریف آوردید .

گریگز تعظیم خشکی به گری می کند و اذاتاق بیرون می رود .

حالا دکتر ربی را خبر می کنیم .

مارکس : خیال می کنم حاضر شده باشند .

دکتر ربی که به شتاب وارد اتاق

شده است تند و تند باهمه سلام و

علیک می کند . و دوان دوان به

جایگاه شهود می رود .

ربی : شما همه تان لابد می خواهید بروید خانه . اسم کامل

بنده عبارت است از : عیسادور اسحاق ربی .

اوپنهايمر در انتخاب اسمهای کوچكش بيشتر از من
دقت به خرج داده است .

می خندد . بعضی از ديگران هم
می خندند .

مري : عيسادور اسحاق ربي ، آيا به خدا سوگند می خوري
که در شهادتی که به این هیئت می دهی حقیقت و
تمام حقیقت را بگویی و چیزی جز حقیقت نگویی ؟
ربي : (به سرعت) . به خدا سوگند می خورم . . . مثل اینکه
من هفته ای سه بار این سوگند را می خورم .

ربي می نشیند .

مري : آقای مارکس ، می توانید از شاهد سؤال کنید .
مارکس : آقای دکتر ربي ، شغل فعلی شما چیست ؟
ربي : من در دانشگاه کلمبيا فیزیک درس می دهم .
مارکس : ممکن است مهمترین شغلهایی را که در دستگاه
دولت دارید اسم ببرید ؟

ربي : اگر حافظه ام یاری کند . رئیس کمیته مشورتی کل ،
عضو کمیته ای که در امور علمی به رئیس جمهور
نظر مشورتی می دهد ، و عضو انواع و اقسام هیئتهای
تحقیق و توسعه و آزمایشگاه که خیلی هم مصدع

اوقات بنده هستند ، سالی ۱۲۰ روز کار ، و شما
ممکن است از بنده بپرسید که پس چه وقت درس
فیزیک می‌دهی ؟

مارکس : من زیاد وقت شما را نخواهم گرفت .

ربی : من همیشه برای اوپنهاইمر وقت دارم ، چون هیچ
بعید نبود که خود بنده الآن جای ایشان باشم ،
چون اگر ایشان با برنامه فوری مخالف بود ، بنده
خیلی مخالفت کردم .

مارکس : دکتر اوپنهاইمر چرا مخالف بود ؟

ربی : چون از لحاظ فنی برنامه غلط بود . به علاوه ،
اوپنهاইمر احساس می‌کرد که بمب ایدروژنی مآلاً
وضع ما را نه تنها تقویت نمی‌کند ، بلکه تضعیف
هم می‌کند . حالا ما می‌بینیم که حق با او بود .

مارکس : در اینجا گفته شده است که توطئه‌ای برضد بمب
ایدروژنی وجود داشته ، و دکتر اوپنهاইمر رهبر این
توطئه بوده ، و شما هم جزو توطئه‌گراها بوده‌اید .

ربی : لابد این حرف را این آقای زده است که من موقع
ورود دم در دیدم . من هم خیلی داستانها درباره
آقای گریگز دارم !

مارکس : ما باید در باره داستانهای بحث کنیم که آقای
گریگز در اینجا گفته است .

ربی : خیلی خوب ، جدی ؟

مارکس : شما کنفرانس موسوم به « کنفرانس ویستا » را به خاطر دارید ؟

ربی : ویستا - اجازه بدهید ، بله ، به خاطر دارم .

مارکس : هدف این کنفرانس چه بود ؟

ربی : قانع کردن نیروی هوایی برای کنار گذاشتن این تصور ابلهانه که دفاع آینده کشور فقط به وسیله بمب افکنهای ایدروژنی دور پرواز ممکن است . اگر آن حضرات حرفشان را پیش برده بودند ، هر وقت بحرانی در شبه جزیره بالکان پیش می آمد ، ما بایستی جنگ سوم را با بمب ایدروژنی شروع کنیم .

مارکس : عقیده دکتر اوپنهاইمر چه بود ؟

ربی : عقیده اوپنهاইمر این بود که ما باید بتوانیم هر خطری را با وسایل مناسب ، اعم از عادی یا سلاحهای اتمی تاکتیکی ، دفع کنیم ، و بالاخره اگر مورد حمله قرار گرفتیم از بمب ایدروژنی استفاده کنیم . من و اوپنهاইمر در این خصوص اتفاق نظر داشتیم .

مارکس : و آقای گریگز طرفدار نظر نیروی هوایی بود ؟

ربی : من هیچ وقت ندیده ام که آقای گریگز غیر از نظر اربابهایش نظری داشته باشد .

مارکس : شما می‌دانید ZORC یعنی چه ؟

ربی : بله ، من از وقتی که آن مقاله خیانت آمیز را در مجله

«فورچون» خواندم معنی این کلمه را فهمیده‌ام .

مارکس : شما در کنفرانس ویستا روی تخته سیاه نوشتید

ZORC ؟

ربی : نه ، زاکاریاس نوشت ، خیلی هم گرفت .

مارکس : زاکاریاس کیست ؟

ربی : مشاور علمی نیروی دریایی ، و متخصص درجه يك

فيزيك هسته‌ای .

مارکس : منظور شما از «خیلی هم گرفت» چیست ؟

ربی : همه از خنده روده‌بر شدند ، و گریگز خیت شد .

مارکس : زاکاریاس چرا این کار را کرد ؟

ربی : چونکه گریگز به عوض اینکه با مخالفانش استدلال

کند آنها را در مظان اتهام قرار می‌داد . به آن

مزخرفاتی که در مجله «فورچون» چاپ شده بود

اشاره می‌کرد . زاکاریاس که بعد از او صحبت

می‌کرد رفت پای تخته و نوشت ZORC ، که یعنی

حالا یکی از مأمورین خیانت پیشه روسیه صحبت

می‌کند .

مارکس : آیا کلمه ZORC در مجله «فورچون» ذکر شده بود؟

ربی : بله . «فورچون» مخترع این کلمه بود .

مارکس: شما یقین دارید که مقاله «فورچون» قبل از کنفرانس منتشر شد؟

ربی: چند هفته قبل از کنفرانس.

مارکس: شما شنیده‌اید که دکتر اوپنهاইمر این داستان را منتشر می‌کرده که گویا آقای فینلتر گفته است که اگر فلان تعداد بمب ایدروژنی داشتیم...

ربی: من این را از اوپنهاইمر نشنیده‌ام، ولی می‌دانم که فینلتر این حرف را زده است.

مارکس: که به شما گفت؟

ربی: تلر. به گوش خودش شنیده بود.

مارکس: آقای دکتر ربی، شما چند سال است دکتر اوپنهاইمر را می‌شناسید؟

ربی: از ۱۹۲۹. در تمام مدت جنگ با ایشان همکاری نزدیک داشتم، و بعد هم تا همین اواخر.

مارکس: شما از گزارشی که اف.بی.آی. راجع به دکتر اوپنهاইمر به کمیسیون نیروی اتمی فرستاده است اطلاع دارید؟

ربی: بله.

مارکس: شما از نامه‌ای که اتهامات مختلف به دکتر اوپنهاইمر وارد می‌کند اطلاع دارید؟

ربی: از طریق روزنامه‌ها بله. خواندنش چندان

دلچسب نبود .

مارکس : براساس همه اینها ، آیا شما دکتر اوپنهاইمر را از لحاظ امنیتی خطرناك می دانید ؟
 ربی : نه خیر . من اوپنهاইمر را از همه آدمها ، از جمله خودم ، صدیق تر و وفادارتر می دانم .
 مارکس : متشکرم ، آقای دکتر ربی .

سری : آقای راب .

راب : آقای دکتر ربی ، شما گزارش راجع به دکتر اوپنهاইمر را به چه صورتی دیدید ؟
 ربی : به صورت يك خلاصه چهل صفحه ای ، که مأخوذ از يك پرونده خیلی بزرگتر بود که آن را هم اگر می خواستم می توانستم ببینم . ولی باید بگویم همین چهل صفحه کافی بود که دلم را به هم بزند .

راب : چه چیزی « دلتان را به هم زد » ؟

ربی : بوی گند پرونده ، آقای راب ، یکی از خبرچینها يك پسر بچه نه ساله بود .

راب : آیا تعجب نکردید که دکتر اوپنهاইمر - که گفتید صدیق ترین و وفادارترین آدمی است که می شناسید در موقعی که خطر جدی جاسوسی وجود داشته به مقامات امنیتی دروغ گفته است ؟

ربی : چرا ، در آن موقع تعجب کردم ، فکر کردم که

اوپنهاইمر حماقت کرده است .

راب : اگر شما به جای دکتر اوپنهاইمر بودید ، آیا مثل او
به مقامات امنیتی دروغ می گفتید ؟
ربی : فقط خدا می داند .

راب : من می خواهم شما به من بگویید .
ربی : فکر نمی کنم . دروغ می گفتم .
راب : و مع هذا عقیده دارید که اوپنهاইمر صدیق ترین و
وفادارترین آدمی است که می شناسید ؟

ربی : بله . برای اینکه بیست و پنج سال است که اوپنهاইمر
را می شناسم ، و اگر امروز چیزی به اسم علم
فیزیک امریکا وجود دارد که محتاج دربوزگی از
اروپا نیست این از برکت وجود اوپنهاইمر و چند
فیزیکدان دیگر از نسل ماست .

راب : آقای دکتر ربی ، من در این خصوص هرگز شك
نکرده ام . فقط می خواستم ببینم که آیا شما می توانید
صداقت مطلق را با این نکته که شخص عمداً به
مقامات امنیتی دروغ بگوید وفق بدهید یا نه ؟

ربی : من به این سؤال جواب دادم . خود اوپنهاইمر هم
جواب داده است . پس از آن قضیه ناچیز شوالیه ،
اوپنهاইمر بمب اتمی را ساخت ، چندین و چند بمب
اتمی ساخت ! دیگر چه می خواهید ؟ شیر ماهی و

جان آدم ؟ آخرش این بازیهاست ؟ به نظر من

و هن آور است . مسخره بازی است .

راب : متشکر ، آقای دکتر ربی .

روئندر : قربان آیا حقیقت دارد که شما برای دفاع از دکتر

اوپنهاইمر اعانه پرداخته اید ؟

ربی : بله .

راب : آیا حقیقت دارد که شما در یکی از جلسات

فرهنگستان علوم قطعه نامه ای به نفع دکتر اوپنهاইمر

مطرح کرده اید ؟

ربی : همچنان که وزیر دفاع صحیح دانستند در مطبوعات

دکتر اوپنهاইمر را در مظان اتهام قرار بدهند ، من

هم صحیح دانستم دانشمندان نظر مردم را به خطری

که در این اعمال نهفته است جلب کنند .

روئندر : متشکرم قربان .

اوانز : منظور شما چه خطری است ؟

ربی : من خیلی نگرانم ، و خیال می کنم که همه جامعه

علمی نگران است ، از اینکه يك آدم را به پای میز

حساب بکشند که چرا فلان عقیده را داشته است .

حق عقیده داشتن از ارکان نحوه زندگی ماست .

اگر کسی را به این علت محکوم کنند ، دیگر حق

نداریم خودمان را کشور آزادی بنامیم ، و هر کدام

ما ممکن است فردا در جای دکتر اوپنهاইمر قرار بگیریم . . . آقایان ، من غبطه شما را نمی خورم .
 او انر : به نظر شما ما چه کار بایستی بکنیم ؟
 ربی : شما بایستی مصرأ بخواهید که اشخاص را بر اساس عمل خلاف محکوم کنند ، نه بر اساس عقاید نامساعد . در آن صورت بنده را می توانستید فورأ به اینجا بکشانید ! امیدوارم نگرانی من بی اساس باشد ، از صمیم قلب امیدوارم .
 سمری : آقای دکتر ربی ، جناب عالی مسلماً می دانید که تحقیقات ما جنبه محاکمه ندارد و ما هم حکم صادر نمی کنیم .
 ربی : بله ، می دانم . اما تصمیم نهایی شما بیش از رأی محکمه قانون وزن و اعتبار خواهد داشت .
 سمری : آقای دکتر ربی از اینکه تشریف آوردید متشکرم .
 ربی بیرون می رود . نورعوض می شود .
 اوپنهاইمر به جلو صحنه می آید .

صحنه سوم

اوپنهاইمر : صبح روز شانزدهم ۱۹۵۴ ، هیئت بازجویی از شهود را خاتمه داد . چهل شاهد در قضیه جی رابرت اوپنهاইمر شهادت دادند . صورت مذاکرات

به سه هزار صفحه ماشین شده بالغ شد . پس از بازجویی از شهود نماینده مدعی و نماینده مدعی- علیه صحبت کردند . هر کدام در خاتمه صحبتشان این طور گفتند .

اوپنهاইمر برمی گردد و روی نیمکت می نشیند .

راب : من یقین دارم که اوپنهاইمر می خواسته است به خیر و صلاح ایالات متحده عمل کند . ولی کارهای او پس از جنگ ، و قصور آشکار او در قضیه بمب ایدروژنی در واقع به ضرر کشور تمام شده است . در حقیقت ینا بر استدلال بسیار متین دکتر تلر ، اگر اوپنهاইمر از همکاری دریغ نکرده بود ، ما چهار یا پنج سال زودتر می توانستیم بمب ایدروژنی را در اختیار داشته باشیم . چنین قصوری آیا در نزد مردی با آن استعداد سرشار و آن درایت و فراستی که در اینجا بارها مورد تحسین قرار گرفته است ، چگونه قابل توضیح است ؟ توضیح این است که دکتر اوپنهاইمر هیچ وقت خیال واهی جامعه جهانی فاقد طبقات را کاملاً از سر به در نکرده است ؛ به طور هشیار یا ناهشیار به این خیال اعتقاد داشته است ، و این اعتقاد نیمه

هشیار را فقط به این ترتیب می‌توان با اعتقادش به ایالات متحده وفق داد. تراژدی این مرد در این تعارض نهفته است، و این تراژدی، تراژدی پایداری است که نمی‌گذارد این مرد در این زمینه دشوار به خیر و صلاح ایالات متحده عمل کند. این هر چند با کمال صداقت بخواند که چنین کند. این صورتی است از خیانت که در قانون ما پیش بینی نشده است؛ این خیانت عقیدتی است که سرچشمه‌اش در عمیقترین قشرهای شخصیت انسانی است، و اعمال انسان را به رغم اراده انسان خیانت‌آمیز می‌سازد.

مارکس: اگر ما بخواهیم پیشنهاد آقای راب را بپذیریم و مفهوم خیانت عقیدتی را که در قانون ما پیش‌بینی نشده در بحث خود داخل کنیم، در آن صورت نه تنها رشته فعالیت علمی يك امریکائی بزرگ را قطع می‌کنیم، بلکه اس اساس دموکراسی خود را از میان می‌بریم. من در این نکته با آقای راب موافقم که آزادی بهایی دارد که باید پرداخته شود. خود دکتر اوپنهایم، در مقاله‌ای که در دفاع از یکی از همکارانش نوشته است، در خصوص بهای آزادی چنین می‌گوید: «عقیده سیاسی، هر چند

افراطی باشد و هرچند آزادانه بیان شود ، باعث سلب صلاحیت دانشمندان در کار علمی عالی نمی‌شود و شرافت و اعتبار او را مخدوش نمی‌کند . ما در کشورهای دیگر دیده‌ایم که معیارهای اعتقاد سیاسی را برای خانه خراب کردن دانشمندان و خاتمه دادن به کار آنها به کار برده‌اند . این کار با اضمحلال علم ملازمه داشته است و منجر به از میان بردن آزادی تحقیق و از بین بردن آزادی سیاسی شده است . مردمی که مصممند آزاد باشند نباید از این راه بروند . »

نور عوض می‌شود . اوپنهاইمر
جلو می‌آید و پای چراغهای
صحنه می‌آید .

اوپنهاইمر: در چهاردهم مه ۱۹۵۴ ، چند دقیقه به ساعت ده ، جی رابرت اوپنهاইمر فیزیکدان برای آخرین بار به اتاق شماره ۲۰۲۲ ساختمان کمیسیون نیروی اتمی درواشنگتن وارد شد تا تصمیم‌نهایی هیئت را بشنود . اوپنهاইمر به صحنه بازمی‌گردد .

صحنه چهارم

متن زیر روی پرده می‌افتد :

تصمیم نهایی .

اعضای هیئت و اوپنهاইمر و
وکلای طرفین در جای خود قرار
می‌گیرند . گری گزارشی از
يك پوشه در می‌آورد و برپا
می‌ایستد تا آن را بخواند .

گری : « با آنکه ما روابط فراوان دکتروپنهاইمر را با
کمونیس‌تها در گذشته قویاً محل ایراد می‌دانیم ، و با
آنکه دکتروپنهاইمر با کمال تأسف تصمیم گرفته
است که بعضی از این روابط را تا امروز نیز ادامه
دهد ، ما نسبت به روابط فعلی او دلیلی بر عدم
وفاداری وی مشاهده نمی‌کنیم . رفتار دکتروپنهاইمر
در قضیهٔ بیکرسن و شوالیه به نظر ما شایان توجه
بیشتر است . در آن موارد که ظن قوی جاسوسی
وجود داشت ، دکتروپنهاইمر به مقامات امنیتی
دروغ گفته است . ادامهٔ قلب واقعیت و اظهارات
خلاف حقیقت ، دلیل بر ضعف اضطراب‌انگیز
شخصیت دکتروپنهاইمر است . وفاداری نسبت به
دوستان یکی از شریفترین خصایص انسان است .
ولیکن هرگاه کسی وفاداری نسبت به دوستانش را
بر امری که به حکم عقل می‌توان آن را وظیفهٔ شخص
نسبت به کشور و دستگاه امنیتی آن دانست مرجح

بداند ، این عمل بلاشك منافی منافع کشور خواهد بود . درخصوص رفتار دكتر اوپنهاইمر در قضیه بمب ایدروژنی ، باید گفت که به نظر ما رفتار وی مبهم و اضطراب‌انگیز است . اگر دكتر اوپنهاইمر با حرارت و اشتیاق کار را مورد تأیید قرار می‌داد ، کوشش دسته جمعی زودتر میسر می‌شد و ما بمب ایدروژنی را بسیار زودتر به دست می‌آوردیم ، و این امر امنیت ایالات متحده را بیشتر می‌ساخت . ما عقیده داریم که رفتار منفی دكتر اوپنهاইمر در قضیه بمب ایدروژنی ناشی از ناراحتیهای شدید اخلاقی وی بوده است ، و رفتار منفی او در سایر دانشمندان نیز تأثیر نامساعد داشته است . هرچند ما شکی نداریم که دكتر اوپنهاইمر در دادن نظر مشورتی حسن نیت کامل و حد اعلای سعی را به کار برده است ، ولیکن مشاهده می‌کنیم که با کمال تأسف وی نسبت به دولت ایالات متحده ایمان ندارد ، و بر اثر همین عدم ایمان است که کوشش می‌کند از طریق موافقتنامه‌های بین‌المللی از ساخته شدن بمب ایدروژنی جلوگیری کند ، و همچنین بر اثر همین عدم ایمان است که می‌خواهد تضمینی به او داده شود که ما این سلاح را قبل از دیگران به کار نبریم . ما از مجموع این تشکیکات

نتیجه می‌گیریم که دکتر اوپنهایم از این به بعد نمی‌تواند مورد اعتماد کامل دولت باشد، و صدور جواز برائت امنیتی منوط به وجود چنین اعتمادی است. گوردون‌گری. توماس ا. مورگان. «اکنون از آقای دکتر اوانز دعوت می‌کنم که گزارش اقلیت را که متعلق به خود ایشان است قرائت کنند.

گری می‌نشیند. اوانز يك ورق کاغذ برمی‌دارد و آن را برای خواندن نزدیک چشم می‌گیرد.

اوانز: «من دکتر اوپنهایم را مطلقاً صدیق و وفادار می‌دانم. من او را از لحاظ امنیتی خطرناک نمی‌دانم و دلیلی نمی‌بینم که جواز برائت او صادر نشود. روابط دکتر اوپنهایم با کمونیستها، از جمله رفتار او در قضیه شوالیه، مربوط به قبل از خدمات بزرگی است که او برای ایالات متحده انجام داده است، و همه اتهاماتی که در اینجا مطرح شد. در سال ۱۹۴۷ نیز که آخرین جواز برائت او صادر شد، معلوم بود. من از این امر نگرانم که ارزیابی همان واقعیات در اوضاع سیاسی جدید به نتیجه‌ای غیر از سابق برسد. نظریات دکتر اوپنهایم در

قضیه بفرنچ بمب ایدروژنی کاملاً موجه است و موافق نظریات بسیاری از کارشناسان طراز اول است، و به هیچ وجه مسلم نیست که نظرایشان بالمال بهترین نظر نبوده باشد. وقتی که ما در خصوص صداقت و وفاداری شخصی تحقیق می کنیم مسئله مورد بحث صحت نظریات او نیست بلکه صداقت آن نظریات است. داشتن ناراحتی و تردید اخلاقی درباره ساختن بمب ایدروژنی، لزوماً منافی منافع امریکا نیست. و عقل سلیم حکم می کند که عواقب امری که آن همه نتایج وخیم بر آن مترتب است با مجال کافی مورد تأمل قرار گیرد. وارد وی. اوانز»

میری: بدین ترتیب مسلم است که اکثریت اعضای هیئت امنیتی کمیسیون نیروی اتمی توصیه می کند که از صدور جواز برائت دکتر اوپنهاইمر خودداری شود. پایان تحقیقات اعلام می شود. از همه آقایان به مناسبت شرکت در جلسات تشکر می کنم. مخصوصاً از آقای دکتر اوپنهاইمر.

اعضای هیئت و وکلای طرفین از اتاق بیرون می روند. اوپنهاইمر در وسط صحنه تنها می ماند و به طرف چراغهای جلوصحنه می آید.

او پنهایم: وقتی که من فکر می‌کنم نتیجه تفکرات کوپرنیکوس یا کشفیات نیوتون در شرایط امروزی چه می‌توانست باشد، از خودم می‌پرسم که ما که نتایج تحقیقات خودمان را بدون توجه به نتایج کار در اختیار نظامیان گذاشته‌ایم، آیا به روح علم خیانت نکرده‌ایم؟ ما امروز در دنیایی زندگی می‌کنیم که مردم به کشفیات دانشمندان با وحشت نگاه می‌کنند، و از کشفیات جدید می‌هراسند. و در عین حال چندان امیدی هم نیست که مردم به این زودبها یاد بگیرند که روی این سیاره‌ای که روز به روز کوچکتر می‌شود با هم زندگی کنند. ما فیزیکدانها می‌بینیم که هرگز تا به حال این اندازه اهمیت نداشته‌ایم، و هرگز این‌طور بیچاره مطلق نبوده‌ایم. من از خودم می‌پرسم که آیا ما فیزیکدانها بیش از اندازه و بیش از آنچه باید و به رغم حکم عقلمان به دولت وفاداری نشان نداده‌ایم؟ و در مورد من یکی، مسئله به قضیه بمب ایدروژنی هم منحصر نمی‌شود. ما سالهای درازی از عمرمان را برای ساختن سلاحهای مخرب خوشگل صرف کرده‌ایم. ما همان کار نظامیها را کرده‌ایم، و من تا مغز استخوانم احساس می‌کنم که این کار خطا بوده است. ما عمل شیطان را انجام

داده‌ایم ، و حالا باید به سرکارهای حقیقی خودمان
برگردیم . باید دو باره با تمام قوا به کار تحقیق
بپردازیم . بهترین کاری که از دستان برمی آید این
است که این دنیا را در آن چند جایی که هنوز میسر
است باز نگه داریم .

اوپنهاইم از اتاق بیرون می‌رود.

پرده بسته می‌شود .

متن زیرروی پرده می‌افتد.

در دوم دسامبر ۱۹۶۳ پرزیدنت

جانسون جایزه انریکو فرمی را

به جی رابرت اوپنهاইم داد -

به مناسبت خدمات وی در

برنامه نیروی اتمی در سالهای

سخت . توصیه اعطای جایزه به

وسیله ادوارد تلر، گیرنده جایزه

سال پیش تقدیم شده بود.

پرده .

